

شماره ی ۲۳
۲۸ فروردین ماه ۱۳۸۹



INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

سبز یعنی وطن

تهیه و تنظیم:
شهرلا بهار دوست



از اول اردیبهشت ماه در اوین زندانیان سیاسی اعتصاب غذا می کنند



به استقبال اول ماه مه برویم - سخنی با فعالان جنبش سبز

کنگره فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر برگزار شد
جایزه «آزادی بیان» گزارشگران بدون مرز به ژیلابنی یعقوب تعلق گرفت
سلامت زندانیان سیاسی در خطر است
محکومیت مسعود لواسانی به شش سال حبس قطعی
اولین ملاقات عبدالله مومنی پس از بازگشت به زندان اوین

آزادی را طلب می کنند

موج اخراج نیروهای جوان از
صندوق پس انداز

سخنرانی - گفتگو
با صاحب نظران و حامیان جنبش سبز در
هامبورگ

فیلتر شکنهای جدید
<http://fly2freedom.isgreat.org>
<http://fly2freedom.isgreat.org>
<http://green4ever.2kool4u.net>
<https://sansfiltre.fr>

مقالات و مصاحبه ها در این شماره :

۱۰	دولت می خواهد مادر خرج باشد مصاحبه نوشابه امیری با عباس عبدی
۱۲	آینده ایران مبهم است، اما تاریخ نیست مصاحبه فرزانه بذریور با عزت الله سبحانی
۱۴	نظام جهانی و اوضاع ایران یونس پارسا بناب
۱۷	ترساندن مردم از زلزله؛ راهکار دولت برای کاهش جمعیت تهران نیلوفر زارع
۱۸	ترفیع شگفت انگیز یک آیت الله محمد فاند

با سپاس از همکاری سایت اخبار روز
www.akhbar-rooz.com

تجمع اعتراضی دانشجویان هنر: پناهی و نوری زاد
را آزاد کنید، بزرگی آنها با زندان از بین نمی رود

نامه ی استادان ایرانی

خسرو باقرپور:
نگاهی به کتاب "بگذار زمان بگذرد"
مجید نفیسی:
امید و نومیدی منصور خاکسار
سروده ها:
شهرلا بهار دوست، فتح الله شکیبایی
پل فور با برگردانی از ویدا فرهودی
زیبا کرباسی

دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می رسد که فضای شکوفایی و رشد اندیشه ها در جامعه مان پدید آید. ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف دیگران و نادیده گرفتن خواسته های آنان ثمری جز پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و جدی گرفتن خواسته های خلقها در کشورمان و فراهم آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.

خبرها

کنگره فدراسیون بین المللی

جامعه های حقوق بشر برگزار شد



اخبار روز:

سی و هفتمین کنگره فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر با شرکت نمایندگان بیش از ۱۵۰ سازمان حقوق بشری، در روزهای ۶ تا ۱۰ آوریل (۱۷ تا ۲۱ فروردین) در ایروان پایتخت ارمنستان برگزار شد. در این کنگره قطعنامه ای در نقض حقوق بشر در ایران به تصویب رسید و همچنین دکتر عبدالکریم لاهیجی حقوق دان ایرانی برای پنجمین بار پی در پی به عنوان نایب رئیس فدراسیون انتخاب شد.

به گزارش جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران دو روز نخست کنگره اختصاص به کنفرانسی زیر عنوان «چالش های نوین دادگستری» داشت که طی آن حق دادخواهی برابر دادگاهی مستقل، چه در عرصه ملی و چه در صحنه بین المللی، و موانع تحقق آن از زوایای گوناگون و در چندین گروه کاری مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت.

در سومین روز کنگره طرح قطعنامه های ابراز شده از سوی جامعه های دفاع از حقوق بشر درباره وضعیت حقوق بشر در دهها کشور و از جمله ایران، سودان، کنگو، سومالی، برمه، سوریه، سرزمینهای اشغالی فلسطین، کوبا، ویتنام، لیبی مورد تصویب قرار گرفت.

نکته جالب توجه در انتخابات هیأت رئیسه جدید فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر، علاوه بر انتخاب دوباره خانم سوهر بلحسن به عنوان رئیس، حضور بیش از پیش زنان و از جمله ۵ زن از کشورهای مسلمان در دفتر بین المللی، عالیترین مرجع تصمیم گیری فدراسیون است. آقای عبدالکریم لاهیجی رئیس جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، برای پنجمین بار پی‌پی، به عنوان نایب رئیس فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر انتخاب شد.

قطعنامه در باره نقض فاحش و مستمر حقوق بشر در ایران ابرازی از سوی جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

از آنجا که دادرسی تهران در اواخر اسفند ۱۳۸۸ اعلام کرد که احکام محکومیت ۸۶ نفر از اشخاصی که پس از انتخابات خرداد محاکمه شده اند قطعیت یافته و همان دادرسی در روز ۲۴ اسفند تأیید کرد که شش نفر از معترضان به نتیجه انتخابات به اتهام محاربه به مجازات اعدام محکوم شده اند، محکومیت های اخیر شدت اختناق حاکم بر ضد مردم ایران را به نمایش می گذارند.

از آنجا که وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران در سال ۲۰۰۹ (۱۳۸۸ - ۱۳۸۷) به شدت به وخامت گراییده است؛ نقض فاحش حقوق بشر که پیشتر نیز به شدت جریان داشت، بلافاصله پس از انتخابات ریاست جمهوری در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، که رئیس جمهور کنونی برنده آن اعلام شد، کاملاً اوج گرفت. از روز ۲۳ خرداد، میلیون ها نفر در مخالفت با نتیجه انتخابات و به قصد دفاع از رای خود به خیابان ها ریختند.

از آنجا که طی هفته ها و ماه های پس از انتخابات خرداد، مقامات جمهوری اسلامی به شدت و بی رحمانه با معترضان مسالمت جو مقابله و هر گونه مخالفتی را سرکوب کرده اند؛

گروه تحقیقی که دو تن از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری، یعنی نخست وزیر پیشین میرحسین موسوی و رئیس پیشین مجلس مهدی کروبی تشکیل داده بودند در شهریور ۱۳۸۸ اعلام کرد که حداقل ۷۲ تن از معترضان مسالمت جو به دست نیروهای امنیتی و لباس شخصی های نیروی شبه نظامی بسیج یا در خیابان ها یا زیر شکنجه و یا بر اثر کتک یا اذیت و آزار طی بازداشت در

بازداشتگاه های مخوف کشته شده اند. تعداد کشته شدگان از آن پس به بیش از ۱۰۰ نفر افزایش یافته و این گروه تحقیق اسناد مربوط به بازداشت شدگان مرد و زن را که در زندان مورد تجاوز قرار گرفته بودند گردآوری و منتشر کرد. علاوه بر دستگیری هزاران نفر از معترضان در سرکوب پس از انتخابات در پایتخت، تهران، و شهرهای دیگر، صدها نفر از فعالان و رهبران سیاسی نیز، اغلب بدون حکم دستگیری، بازداشت شدند و ماه ها بدون تفهیم اتهام و رعایت موازین قضایی و اغلب بدون تماس با وکیل یا خانواده هایشان در سلول های انفرادی ماندند. بعضی از آنها، از جمله وزرا و نمایندگان پیشین مجلس، به زندان های طولانی مدت محکوم شده اند.

از آنجا که طی «دادگاه» های گروهی فرمایشی بر ضد بازداشت شدگان پس از انتخابات که از مرداد ۱۳۸۸ شروع شد، بی اعتنائی به موازین قضایی و به ویژه حق محاکمه عادلانه بر اساس موازین بین المللی آشکارا به نمایش در آمد؛ در یکی از جلسات دادگاه، در حدود ۱۰۰ نفر از بازداشت شدگان مورد محاکمه قرار گرفتند. بسیاری از آنها آشکارا وادار به «اعتراف» شدند و حتا پیش از این که مورد «محاکمه» قرار بگیرند فیلم های تلویزیونی از آنها پخش شد در حالی که خود را مجرم اعلام می کردند.

از آنجا که بنا به منابع موثق بیش از ۶۰ روزنامه نگار و نویسنده در زندان هستند؛

یک روزنامه نگار به نام علیرضا افتخاری در اثر ضربه به جمجه اش کشته شده است. ده ها روزنامه نگار و نویسنده در پی انتخابات از ایران فرار کرده و در کردستان عراق، ترکیه، اروپا و کشورهای دیگر پراکنده شده اند؛ روزنامه نگاران دیگری را خودسرانه بازداشت کرده اند، مورد اذیت و آزار قرار داده اند و ماه ها بدون اتهام یا محاکمه در بازداشت نگه داشته اند، به عنوان مثال عیسی سحرخیز، بدرالسادات مفیدی، سوسن محمدخانی غیثوند، خلیل درمنکی، و عماد بهاور. چندین نفر از آنان به زندان های طولانی مدت محکوم شده اند، از جمله سید مسعود لواسانی (۸/۵ سال)، احمد زیدآبادی (۶ سال زندان و پنج سال تبعید)، سعید لیلز (۵ سال)، بهمن احمدی امونی (۶ سال)، کیوان صمیمی بهبهانی (۶ سال)، مسعود باستانی (۶ سال)، رضا رفیعی فروشانی (۷ سال)، امید منتظری (۶ سال)، هنگامه شهیدی (۶ سال)، جواد ماهزاده (۴ سال)، رضا نوربخش (۳ سال).

از آنجا که تعدادی از مدافعان حقوق بشر نیز دستگیر شده و در بازداشت های خودسرانه به سر می برند و از آن جمله اند: عمادالدین باقی، برنده چندین جایزه بین المللی حقوق بشر، کاوه قاسمی کرمانشاهی، علی ملیحی، کوهیار گودرزی و شیوا نظرآهاری، که بعد از انتخابات دو بار بازداشت شده و هنوز هم در سلول انفرادی به سر می برد؛ مقامات او و بعضی از همکارانش را به داشتن ارتباط با گروه های مخالف در خارج متهم کرده اند.

کانون مدافعان حقوق بشر، که عضو فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر است و به وسیله برنده جایزه نوبل صلح سال ۲۰۰۳ شیرین عبادی و همکارانش تشکیل شده، به شدت سرکوب شده است. دفتر این کانون در پاییز ۱۳۸۷ در آستانه مراسم به مناسبت شصتمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر تعطیل شد و هنوز بسته است. اعضای آن دائم مورد آزار قرار می گیرند و بازداشت می شوند. دو تن از اعضای موسس آن، آقایان عبدالفتاح سلطانی و محمد علی دادخواه، در پی انتخابات بازداشت شدند و هر یک بیش از دو ماه در زندان به سر بردند. در ماه مهر ۱۳۸۸ به آقای سلطانی اجازه داده نشد برای دریافت جایزه حقوق بشر شهر نورنبرگ به آلمان سفر کند.

از آنجا که جعفر پناهی، فیلمساز ممتاز و برنده چندین جایزه بین المللی، نیز در اواسط اسفند ۱۳۸۸ خودسرانه دستگیر شده است؛ از آنجا که یکی از مدافعان حقوق زن، عالییه اقدام دوست، به خاطر فعالیت هایش در کمپین تغییر برای برابری، که بر ضد تبعیض قانونی مبتنی بر جنسیت مبارزه می کند، در حال گذراندن حکم ۳ سال زندان خود است؛ حداقل ۵۰ عضو کمپین در زمان های مختلف بازداشت شده اند و بعضی از آنها از جمله محبوبه کرمی و نیز زنان عضو گروهی به نام «مادران عزادار» در حال حاضر در زندان به سر می برند. تعدادی از فعالان حقوق زن به خارج از کشور پناه برده اند.

از آنجا که علاوه بر تبعیض های موجود مثل نفی حق زنان برای گرفتن طلاق یا حضانت کودکان پس از طلاق، دانشجویان دختر از شهریور ۱۳۸۸ به بعد ناگزیر باید در دانشگاه های شهر محل زندگی شان تحصیل کنند و بدین ترتیب حق دستیابی آزاد آنان به آموزش عالی محدود شده است؛ از سوی دیگر، لایحه حمایت از خانواده که در حال حاضر در کمیسیون های مجلس مورد بررسی است، به مردان اجازه می دهد بدون نیاز به اجازه همسر اول، همسر دوم اختیار کنند.

۲۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

رعایت موازین قضایی را در مورد زندانیان در راستای برخورداری آنها از حق محاکمه عادلانه با حق دسترسی به امکانات درمانی، وکیل مدافع و خانواده هایشان تضمین کند؟

• فوراً اعدام نوجوانان را متوقف کند؟
• صدور حکم اعدام برای جرایم سیاسی و نیز حکم سنگسار را برای زنا متوقف کند و به عنوان اولین گام در راه لغای مجازات اعدام، کاربرد مجازات اعدام را به «مهم ترین جنایت ها» محدود کند.

از سازمان ملل، اتحادیه اروپا و دولت های دیگر می خواهد:

• برای حمایت از مدافعان حقوق بشر به ویژه آنهایی که هنوز در ایران هستند اولویت بالایی قائل شوند؛

• از دولت ایران بخواهند تمامی زندانیان عقیدتی را که به خاطر استفاده مسالمت آمیز از حقوق اساسی زندانی شده اند، و نیز تمامی زندانیان و بازداشت شدگان را که به اتهام های مبهمی مثل «تبلیغ علیه نظام»، «اقدام علیه امنیت ملی»، «توهین به رهبر» و «اتهام های دیگر» مرتبط با استفاده از حق آزادی بیان زندانی شده اند، آزاد کند؛

• از دولت ایران بخواهند به فوریت به درخواست هیات های تحقیق سازمان ملل از جمله تقاضای گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد شکنجه و گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد استقلال قضایان و وکلای برای بازدید از ایران پاسخ مثبت دهد؛

• روابط سیاسی موجود با دولت جمهوری اسلامی ایران را که دائماً از احترام به حقوق بشر و زندگی شهروندان سر باز زده، مورد بازنگری قرار دهند؛

• اقدام های مقتضی برای پیشگیری و ممانعت شرکت هایی که رفتارشان معاونت با جمهوری اسلامی ایران در نقض حقوق بشر به شمار می رود معمول دارند و به ویژه صدور تجهیزات شوند و دستگاه های دیگری را که دستیابی مردم به اینترنت و رسانه های دیگر را محدود یا غیرممکن می سازد و نیز لوازمی را که برای سرکوب خشونت بار معترضان به کار می رود ممنوع کنند.

از سازمان های غیر دولتی تمام کشورها می خواهد:

• جبهه گسترده و مشترکی تشکیل دهند و یک صدا با نقض فاحش حقوق بشر به وسیله دولت ایران مخالفت کنند؛

• به دقت بر اقدام های دولت هایشان نظارت کنند، از جمله بر روابط سیاسی و اقتصادی این دولت ها با دولت ایران، تا از بی اعتنایی آنها به نقض حقوق بشر در ایران در ازای رشد روابط تجاری و اقتصادی جلوگیری کنند؛

• با ایجاد و گسترش ارتباط با گروه های موجود و فشار بر دولت ها برای حمایت از دگراندیشان ایرانی از رشد جامعه مدنی و مدافعان حقوق در ایران پشتیبانی کنند.

جایزه «آزادی بیان» گزارشگران بدون مرز به

ژیلا بنی یعقوب تعلق گرفت

ژیلا بنی یعقوب، روزنامه نگار، وبلاگ نویس و فعال حقوق زنان، جایزه سازمان گزارشگران بدون مرز سال ۲۰۱۰ با عنوان جایزه «آزادی بیان» را برای وبلاگ خود با عنوان «ما روزنامه نگاریم» (از آن خود کرد.

مراسم اهدای این جایزه به «بهترین وبلاگ ها» در ماه ژوئن سال جاری در چارچوب «تریبون رسانه های جهانی» دویچهوله در شهر بن آلمان برگزار خواهد شد. سازمان گزارشگران بدون مرز در بیانیه خود به مناسبت اهدای این جایزه می گوید: «ژیلا در خط مقدم تلاش برای آزادی بیان در کشور خود ایستاده است. او و خانواده اش تاکنون بهای سنگینی برای تعهدات او پرداخته اند.»

به دنبال اعلام نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در ایران که اعتراض گسترده مردم را به دنبال داشت، ژیلا بنی یعقوب و همسرش، بهمن احمدی امویی، در میان حدود ۲۰ روزنامه نگاری بودند که توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی بازداشت شدند. خانم بنی یعقوب پس از تحمل حدود دو ماه حبس از زندان آزاد شد، اما بهمن احمدی امویی که اکنون از زندان به مرخصی رفته است به پنج سال حبس محکوم شد.

ژیلا بنی یعقوب در واکنش به اعلام نام خود به عنوان برنده این جایزه معتبر حقوق بشری از دیگر روزنامه نگاران زندانی ایران همچون شیوا نظرآهاری، احمد زیدآبادی، عیسی سرخیز و بدرالسادات مفیدی یاد کرده و گفته است که آنها «بیشتر از من شایسته این جایزه هستند.»

بر اساس آخرین آمار کمیته حمایت از روزنامه نگاران در نیویورک، تا پایان هفته دوم فروردین ماه دست کم ۳۵ روزنامه نگار در زندان های جمهوری اسلامی به سر می بردند، و ۱۸ روزنامه نگار دیگر با مرخصی های کوتاه مدت به مناسبت تعطیلات نوروز از زندان ها بیرون رفته بودند تا بار دیگر به زندان بازگردند.

بیشتر همین کمیته در اواسط اسفندماه گفته بود که جمهوری اسلامی ایران با ۵۲ روزنامه نگار زندانی «بزرگترین زندان روزنامه نگاران در جهان» است. این نهاد مدافع حقوق خبرنگاران می گوید که یک سوم روزنامه نگاران زندانی جهان در ایران به سر می برند.

جایزه آزادی بیان سازمان گزارشگران بدون مرز سال گذشته به وبلاگ زنگ جین بیان، همسر هو جیا، فعال حقوق بشری چینی، تعلق گرفت. آقای هو اکنون تقریباً دو سال است که به دلیل فعالیت های خود در زندانی در چین به سر می برد.

از آنجا که کارگران پیوسته از حق تشکیل اتحادیه های آزاد کارگری منع شده و فعالان سندیکایی به شدت سرکوب می شوند؛

مثال شاخص از این دست، منصور اسالو، رهبر سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه است، که چندین بار بازداشت شده و در سال های گذشته هر بار ماه ها در زندان مانده و سرانجام نیز به پنج سال زندان محکوم شده است. او را برای گذراندن دوره محکومیت به میان خشن ترین مجرمان عادی در زندان رجایی شهر، در فاصله دوری از شهر کرج، فرستاده اند. معاون او، ابراهیم مددی، در حال گذراندن حکم ۲ سال زندان است.

از آنجا که انجمن ها و فعالان مستقل دانشجویی به ویژه پس از انتخابات خرداد با سرکوب و آزار و تعقیب شدید روبرو بوده اند؛

پس از انتخابات، مهاجمان بعضی از خوابگاه های دانشجویی در تهران، اصفهان و شیراز را به طرز فجیعی در هم کوبیدند. گزارش حاکی بود که در این حمله ها در تهران پنج دانشجو، در اصفهان دو دانشجو و در شیراز نیز دو دانشجو کشته شده اند. دانشجویان بسیاری از ادامه تحصیل محروم اند و بعضی از دانشجویان به زندان های سنگین محکوم شده اند. یکی از مسئولان یک انجمن دانشجویی، به نام بهاره هدایت، بدون اتهام از اوایل دی ماه ۱۳۸۸ در زندان به سر می برد. مجید تولکی، مسئول دیگر دانشجویی، که چندین بار در سال های اخیر بازداشت شده است در دی ماه ۱۳۸۸ به ۸/۵ سال زندان محکوم شد. یک دانشجوی جوان دیگر، به نام محمد امین ولیان، به خاطر شرکت در اعتراض های خیابانی، در اواسط اسفند ۱۳۸۸ به مجازات اعدام محکوم شده است.

از آنجا که طرف دو سال گذشته، در حدود ۲۰ روزنامه و نشریه ممنوع شده اند؛ نشر کتاب با سانسور شدیدی همراه است. بعضی کتاب ها چندین سال در انتظار مجوز مانده و سرانجام نیز موفق به دریافت اجازه انتشار نشده اند. مجوز برای چاپ دوباره بعضی کتاب ها صادر نمی گردد. بعضی دیگر، به ویژه رمان ها، تنها به شرطی مجوز نشر دریافت می کنند که چندین فصل کامل یا پاراگراف و جمله های متعدد از آنها حذف شود که اغلب در نتیجه این کار داستان ها نامفهوم می شود.

از آنجا که نویسندگان و روزنامه نگاران از حق تشکیل انجمن بی بهره اند؛

کانون نویسندگان ایران، که مقامات از ثبت آن سر باز زده اند، در هفت سال گذشته موفق به برگزاری مجمع عمومی خود نشده است. انجمن صنفی روزنامه نگاران که رسماً به ثبت رسیده بود، سال گذشته ممنوع اعلام شد.

از آنجا که تعداد اعدام در چند سال گذشته به شدت افزایش یافته و از ۹۴ مورد که در سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴ - ۱۳۸۳) به گونه غیررسمی محاسبه شده بود به ۳۸۸ مورد در سال ۲۰۰۹ (۱۳۸۸ - ۱۳۸۷) رسیده است، ولی تعداد واقعی احتمالاً بیشتر است. در نتیجه، از نظر تعداد اعدام ایران پس از چین به مقام دوم و با در نظر گرفتن سرانه جمعیت به مقام اول جهان نایل آمده است. اما جمهوری اسلامی به راحتی مقام اول در اعدام نوجوانان را در اختیار دارد: ۱۲ مورد در سال ۲۰۰۷، هشت مورد در سال ۲۰۰۸ و حداقل ۵ مورد در سال ۲۰۰۹.

از آنجا که هزاران زندانی به اتهام قاچاق مواد مخدر و یا قتل به اعدام محکوم شده اند؛ به گزارش یک هیات پارلمانی افغانستان که در اواخر بهمن ۱۳۸۸ از ایران دیدار کرد، بر اساس اطلاعات دریافتی از مقام های قوه قضاییه ایران، از ۵۶۰۰ افغانی زندانی در ایران در حدود ۳۰۰ نفر، اغلب به خاطر قاچاق مواد مخدر، محکوم به اعدام هستند.

از آنجا که طرف دو ماه پس از انتخابات، حداقل ۱۱۵ اعدام صورت گرفته و در دی ماه ۱۳۸۸، دو زندانی سیاسی در ارتباط با اتهام های مربوط به ناآرامی های پس از انتخابات اعدام شدند؛

اتهام مبهم محاربه که پیوسته علیه زندانیان سیاسی به کار گرفته می شود، به آنان هم نسبت داده شد.

از آنجا که اعضای اقلیت های قومی و مذهبی و نیز زندانیان سیاسی اغلب قربانی مجازات اعدام می شوند؛

اعضای گروه های قومی بلوچ، کرد و عرب جنوب ایران در بسیاری موارد قربانی محاکمه های فوری و اعدام بوده اند و گاهی به فاصله دو سه روز پس از دستگیری در انظار عمومی به دار آویخته شده اند، که این خود نشان دهنده بی اعتنایی مقامات رسمی به موازین قضایی و حق محاکمه عادلانه است.

از آنجا که اعضای اقلیت های مذهبی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته نشده اند پیوسته مورد آزار و به اتهام ارتداد و بدعت مورد پیگرد قرار می گیرند؛ در سال های اخیر به ویژه پیروان آئین بهایی و اهل حق، یک گروه صوفی، و اعضای گروه آل یاسین دستگیر و محاکمه شده اند.

کنگره فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر:

با تأیید عظمت جنبش میلیون ها ایرانی، پشتیبانی قاطع خود را از تمام مردمی که خواهان حق رای، اصلاحات دموکراتیک و حقوق اساسی از جمله آزادی بیان، آزادی مطبوعات، و آزادی گردهمایی و تشکیل هستند، اعلام می کند؛

از دولت جمهوری اسلامی ایران با تأکید می خواهد:

• به تعهدات خود بر اساس موازین بین المللی حقوق بشر از جمله تمام عهدنامه هایی که عضو آنها است، مثل میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون حقوق کودک سازمان ملل احترام بگذارد؛

• به تعهدات صریح خود برای تضمین برابری حقوقی بین زن و مرد در چارچوب رسیدگی عمومی ادواری شورای حقوق بشر سازمان ملل احترام بگذارد؛

• تمامی زندانیان عقیدتی را که به خاطر استفاده مسالمت آمیز از حق آزادی بیان، گردهمایی و تشکیل زندانی شده اند، آزاد کند؛

آزادی را طلب می کند



کلمه:

به یاد می آوریم بیش از یک صد سال است که در زندان های این کشور فرزندان آزادیخواه این ملت ، دستگیر و شکنجه می شوند ، آنها را مورد بازجویی های خشن قرار می دهند ، لب های شان دوخته شده و آویزان می شوند و اعدام می گردند. و حالا در فروردین ۸۹ ، در محفل خانواده های زندانیان سیاسی سخن بر سر این است که نهادهای دستگیر کننده و فشار ، اعم از بازجویی اطلاعات و سپاه و قوه قضائیه ، تضادهای خود را کنار بگذارند و تلافی آن را بر سر خانواده ها و فرزندان در نیاورند . در محفل خانواده های زندانیان سیاسی و از حلقوم دردمند مادران ، فرزندان و همسران در عین سلحشوری ، ایستایی و مقاومت ، یک فریاد بلند است : زندانیان سیاسی آزاد باید گردند.

کلمه: این روزها یکی از دغدغه های اصلی دکتر زهرا رهنورد ، نویسنده ، نقاش ، مجسمه ساز و استاد دانشگاه زندانیان سیاسی است . او به تازگی مطلبی در باره مقاومت و صبوری زندانی های زن نوشت و پیش از آن نیز در مقاله ای از ضرورت پیگیری وضعیت همه زندانیان سیاسی بویژه زندانیان گمنام نوشت و در تازه ترین یادداشتی که برای انتشار در اختیار کلمه قرار گرفته ، از دردهای خانواده های زندانیان سیاسی سخن گفته است .

به گزارش کلمه متن این یادداشت به شرح زیر است :

در محفل خانواده های زندانیان سیاسی ، آیا سخن از خشونت و تهاجم و شیون است ؟

-هرگز
آیا در محفل خانواده های زندانیان سیاسی ، صحبت از شکوه های مادران از دوری فرزندان است؟

-هرگز
آیا در محفل خانواده های زندانیان سیاسی ، گله از دوری فرزندان در فراغ مادران و پدرانشان است ؟

-هرگز
آیا در محفل خانواده های زندانیان سیاسی ناله و ضجه ای شنیده می شود ؟

-هرگز
آیا در این محفل کسی ادعا می کند صدای تیری شنیده ، به کسی حمله شده و یا تیراندازی شده است ؟

-هرگز
آیا در محفل خانواده های زندانیان سیاسی از روزنامه نگاران ، طرفداران حقوق بشر و حقوق زنان و کودکان ، آزادیخواهان و دموکراسی طلبان نقل قول هایی می شود و از زجر آنها سخن گفته می شود ؟

-هرگز
آیا در محفل خانواده های زندانیان سیاسی گله می شود چرا به زندانیان سیاسی فشار می آورند تا مصاحبه کنند و جنبش سبز را نقد کنند ؟

-هرگز
آیا در محفل خانواده های زندانیان سیاسی حکایت از آن است که آزاد کردن زندانیان و بازگرداندنشان به زندان ، از اول تا آخر یک پروژه بوده است ؟

-هرگز
اما به یاد می آوریم بیش از یک صد سال است که در زندان های این کشور فرزندان آزادیخواه این ملت ، دستگیر و شکنجه می شوند ، آنها را مورد بازجویی های خشن قرار می دهند ، لب های شان دوخته شده و آویزان می شوند و اعدام می گردند .

و حالا در فروردین ۸۹ ، در محفل خانواده های زندانیان سیاسی سخن بر سر

این است که نهادهای دستگیر کننده و فشار ، اعم از بازجویی اطلاعات و سپاه و قوه قضائیه ، تضادهای خود را کنار بگذارند و تلافی آن را بر سر خانواده ها و فرزندان در نیاورند .

در محفل خانواده های زندانیان سیاسی و از حلقوم دردمند مادران ، فرزندان و همسران در عین سلحشوری ، ایستایی و مقاومت ، یک فریاد بلند است : زندانیان سیاسی آزاد باید گردند .

تا چه زمانی باید در مطالبات تاریخی این ملت ، این شعار ، و این خواست و این مطالبه از حلقوم ملت ، گوش های ناشنوا را به شنیدن وا دارد که: در مشروطه ، در جنبش ضد استبدادی عهد رضا خانی ، در مبارزات سخت و نفس گیر آزادی خواهان زمان پهلوی دوم ، در جریان ملی شدن صنعت نفت ، در روند انقلاب اسلامی ، در خرداد ۷۶ و خرداد ۸۸ و تا امروز و در تداوم همه روزهای آزادی خواهانه بر ضد استبداد ، همچنان "آزادی" در خواست می شود .

آزادی در کشور ، آزادی از زندان بزرگ و شرایط پلیسی برای ملت و آزادی زندانیان سیاسی ، آزادی برای همه .

نامه ی استادان ایرانی

اخبار روز:

افتشاء مرکز قلبی «ایران شناسی» وابسته به جمهوری اسلامی در تورونتو اخبار روز - گزارش دریافتی: بدنبال نامه سرگشاده و ابراز نگرانی هشت نفر از استادان سرشناس ایرانی در دانشگاههای شهر تورونتو که متن آن در زیر این خبر آمده، رسانه های کانادائی در تورونتو خبر دادند که این مرکز توسط فاضل لاریجانی و همسر وی آرمان طبری پور و یک سرمایه دار ایرانی بنام علی مختاری در ۱۹۸۸ بوجود آمده. لاریجانی محلی را برای این مرکز در شمال شهر تورونتو که از مراکز زندگی ایرانیان نیز هست نقدا به مبلغ ۸۲۷ هزار دلار بنام یکی از شرکت های خود موسوم به فرهنگ ایران خریداری کرده است. یکی از مسئولین مرکز در سنوآل و جواب به خبرنگار تورونتو استار بالخره می پذیرد که این مرکز از سفارت ایران در اتاوا پول دریافت می کند، اما ادعا می کند که مرکز مستقل از سفارت است. استادان ایرانی خواستار شده اند که این مرکز هدف واقعی خود، نام مدیران شرکت و منابع مالی خود را رسماً اعلام دارد، و نام فریب دهنده خود را که گوئی یک نهاد آکادمیک است تغییر داده و درج اطلاعیه های فریب دهنده در تارنمای خود را پایان دهد.

نامه سرگشاده استادان ایرانی دانشگاههای تورونتو در باره نهادی

بنام «مرکز ایران شناسی»

چندی است که نهادی که خود را «مرکز ایران شناسی» می نامد از خانه ای در خیابان شپرد در تورونتو با تار نمائی بنام Iranology.ca به فعالیت پرداخته است. برای ما امضاء کنندگان زیر، آکادمیک های ایرانی/کانادائی دانشگاههای تورونتو، این مرکز با نام فریب دهنده اش که گوئی مرکزی برای پژوهش و تدریس در زمینه ایران شناسی است، ناشناخته است. اطلاعی نیز نداریم که همکاران دانشگاهی دیگری در این مرکز فعال باشند. با اینحال، کارکنان این مرکز منضمماً با دانشجویان ایرانی تماس برقرار می کنند و وعده پرداخت هزینه های ایجاد کلاس فارسی و برنامه های فرهنگی را می دهند.

ما که به تحقیق و تدریس در زمینه های مختلف ایران شناسی اشتغال داریم، بطور جدی نگران اهداف و برنامه های این مرکز هستیم و خواستار آن هستیم که این مرکز مأموریت واقعی خود را آشکار کرده و نام پایه گذاران این مرکز را همانگونه که در ثبت وزارت صنایع کانادا Industry Canada ذکر شده در سایت خود اعلام نماید. هم چنین مرکز باید نام مسئولین و مشاورین فعال در این مرکز را بر ملا کرده و از همه مهمتر منابع مالی داخل و خارج از کانادا را بطور آشکار اعلام دارد. بعلاوه مرکز باید تغییر نام فریب دهنده ای را که برای خود برگزیده بطور جدی مورد توجه قرار داده و استفاده از اطلاعیه های فریب دهنده در تارنمای خود را خاتمه دهد.

امضاء کنندگان (بیرتیب حروف الفبا)

دکتر رضا برهانی، استاد بازنشسته دانشگاه تورونتو

دکتر رامین جهانگلگو، استاد دانشگاه تورونتو

دکتر امیر حسن پور، استاد بازنشسته دانشگاه تورونتو

دکتر مینو دراپه، استاد/دانشیار دانشگاه تورونتو

دکتر سعید رهنما، استاد دانشگاه یورک

دکتر فرخ زندی، استاد دانشگاه یورک

دکتر هایدی مغیثی، استاد و معاون مطالعات اجتماعی و حرفه ای دانشگاه یورک

دکتر شهرزاد مجاب رئیس نیو کالج، دانشگاه تورونتو

سلامت زندانیان سیاسی در خطر است



جرس:

وضعیت نامساعد جسمی زندانیان سیاسی نگرانی های زیادی را در میان خانواده ها و نزدیکان آنها ایجاد کرده است. گزارشهای رسیده از تهران و سایر شهرهای کشور خبر از وضعیت وخیم جسمی زندانیان سیاسی بخاطر شرایط بد زندان، آلودگی آب، عدم امکانات و خدمات بهداشتی و فقر تغذیه است. همچنین گزارشهای رسیده از داخل زندانهای کشور خبر از گسترش بیماری های عفونی، زخمهای بدن، بیماری های ریوی و کلیوی در میان زندانیان دارد.

این شرایط برای زندانیان سیاسی و معترضان پس از انتخابات وخیم تر است و گزارشهای رسیده از داخل زندانها بر نگرانی خانواده ها افزوده است. وضعیت نامساعد جسمی تنها به داخل زندانها ختم نمی شود، تعدادی از زندانیان سیاسی که در مرخصی بسر می برند در طی مدت مرخصی خود بطور مرتب تحت مراقبتهای ویژه پزشکی بوده اند.

اخیرا مصطفی تاج زاده و جواد امام دو تن از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در بیمارستان بستری شده اند که متخصصان و پزشکان بر این باورند که چنین حملاتی بخاطر شدت فشارهای وارده طی ماههای گذشته بوده است.

بسیاری از دانشجویان و فعالان حقوق بشر و مردمی که به جرم اعتراض به انتخابات مهندسی شده بازداشت و حبس بودند، حتی با گذشت ماهها از آزادی همچنان زیر نظر دکتر مشغول مداوا می باشند.

گزارشهای مستند جرس حاکی است که این مسایل جدای از شدت بیماری های روحی و روانی ناشی از تحقیرها، توهین ها، زندانهای انفرادی و... می باشد.

وخامت بیماری ریوی محمودیان در اوین

بیماری ریوی مهدی محمودیان روزنامه نگار زندانی بر اثر فشارها و شکنجه های داخل زندان وخیم شده و مسئولان زندان هنوز او را تحت درمان قرار نداده اند.

به گزارش خبرنگار کلمه، مادر مهدی محمودیان اعلام کرد: چند روز پیش برای شکایت از مسئولان زندان پیش مسئولان قضایی رفتم اما آنها من و فرزندم را در غگو خطاب کردند و هرگونه مشکلی را تکذیب کردند.

این در حالی است که در تماس مهدی محمودیان با منزل او با گلابه از شرایط خود گفته است که هیچ درمانی روی او صورت نگرفته و به گفته پزشک عمومی زندان به علت عفونت، یکی از ریه هایش در حال از کار افتادن است. محمودیان تصمیم گرفته در صورت ادامه بی توجهی مسئولین زندان به سلامت زندانی ها از سه شنبه به اعتصاب غذای نامحدود دست بزند و این موضوع نگرانی های خانواده او را بیشتر کرده است.

علی بیگس نیاز به درمان فوری دارد

علی بیگس، فعال اجتماعی و یکی از زندانیان پس از انتخابات ریاست جمهوری اخیر نیاز به درمان فوری دارد. او که از ۲۴ خرداد ماه در زندان اوین به سر می برد اکنون در بند ۳۵۰ این زندان وضعیت ناگواری از جهت بهداشت دهان و دندان دارد.

به گزارش خبرنگار کلمه، خانواده بیگس از مسئولان تقاضا دارند که با مرخصی چند روزه این زندانی در بند برای درمانش موافقت کنند. چون او حتی به خاطر از دست دادن دندانهایش به دلیل بیماری پیوره قادر به غذا خوردن هم نیست. امکانات دندانپزشکی بند ۳۵۰ اوین نیز نمی تواند پاسخگوی مشکلات درمانی او باشد.

وضعیت نامناسب جسمانی بدرالسادات مفیدی

خانواده بدرالسادات مفیدی دبیر زندانی انجمن صنفی روزنامه نگاران، صبح

پنجشنبه توانستند با وی به صورت کابینی ملاقات کنند. به گفته ی اعضای خانواده، در این دیدار در حضور مأمور زندان صورت گرفت، وضعیت جسمی این روزنامه نگار بسیار نگران کننده بود و از درد زیاد قلبی شکایت می کرد و همچنین لرزش دست و تکان های سرش محسوس بود. به گزارش «تا آزادی روزنامه نگاران زندانی» مسعود آقایی، همسر خانم مفیدی گفته است که قصد دارد روز شنبه برای فراهم کردن امکان ملاقات پزشک قلب همسرش با وی به دادستانی مراجعه کند.

بدرالسادات مفیدی، چهارشنبه شب گذشته در تماس تلفنی با خانواده اش، بعد از یک سلام و احوالپرسی کوتاه، مکررا اظهار داشته که "به من گفته اند دخترانت مصاحبه نکنند" و این نکته را در طول ملاقات هم بارها خطاب به خانواده اش تکرار کرده است.

انتقال اساتلو به بیمارستان با پایند و دستبند

منصور اساتلو، فعال مدنی در بند و رئیس هیئت مدیره سندیکای شرکت اتوبوس رانی تهران و حومه، با پایند و دست بند، از زندان به کمیسیون پزشکی قانونی در یکی از بیمارستانهای کرج منتقل شد.

به گزارش سامانه خبری فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران، بعد از موافقت مقامات زندان با اعزام این فعال مدنی در بند به بیمارستان برای معاینه و حضور در کمیسیون

پزشکی، روز سه شنبه ۲۴ فروردین ماه، وی را با پایند و دست بند به یکی از بیمارستانهای کرج منتقل کردند که با همان حالت بیش از نه ساعت مورد معاینات و بررسی پزشکی

قرار گرفت و مأموران پایند و دست بند را طوری بسته بودند که امکان تحرک را تا حد زیادی از او سلب کرده و این مسئله باعث زخمی شدن مچ پای وی شد.

حمله تنفسی عمادالدین باقی

عمادالدین باقی روزنامه نگار و پژوهشگر شب سال نو را در بیمارستان سپری کرد.

فاطمه کمالی همسر عمادالدین باقی که بالاخره روز دوشنبه ۹ فروردین ۸۹ موفق به ملاقات با همسرش شد با ابراز نگرانی از وضع جسمی باقی اعلام کرد حمله تنفسی باقی که در دوره قبلی بازداشتش در بند ۲۰۹ به آن دچار شده بود، تشدید و تکرار شده و منجر به بیهوشی باقی شد و او دوباره در آخرین روز سال ۸۸ از زندان به بیمارستان قمر بنی هاشم منتقل شده است و پس از مدتی بستری، دوباره به سلول خود در بند ۲۴۰ زندان اوین بازگردانده شده است.

همسر عمادالدین باقی با اعلام اینکه مسوولان زندان و بند از پرونده پزشکی باقی و خطراتی که برای جسم و جان او می رود آگاه هستند اما در عین حال به نگهداری او در این وضعیت ادامه می دهند، گفت: "قاعدتا طبق قانون هرگونه مسوولیت سلامت جسمی باقی به عهده مقامات نگه دارنده اوست." به گفته همسر باقی وی همچنین از دیسک کمر شدید و گرفتگی عصب سیاتیک رنج می برد

مهدی سحرخیز؛ ۲۰ کیلو کاهش وزن

وضعیت جسمانی عیسی سحرخیز، از روزنامه نگار در پی اعتصاب غذا در روزهای آغاز سال نو رو به وخامت گذاشته است. مهدی سحرخیز فرزند وی درگفت وگو با کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران گفت که او طی ماه های گذشته ۲۰ کیلوگرم وزن کم کرده است و زندان انفرادی و شرایط زندان سلامت وی را به صورت جدی تهدید می کند. این درحالی است که پس از هشت ماه بازداشت وی وضعیت حقوقی پرونده ی این روزنامه نگار همچنان بلا تکلیف باقی مانده است پیگیری های وکیل مدافع و نیز خانواده وی نیز در این زمینه بی نتیجه باقی مانده است.

کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران با ابراز نگرانی از وضعیت سلامتی عیسی سحرخیز، حضور وی در زندان و ادامه شرایط را برخلاف قانون می داند و بلا تکلیفی وی توجیهی پزشکی در زندان را تنها حربه ای برای اعمال فشار جسمی و روانی بر وی می داند. او از مراحل دادرسی عادلانه به دور بوده است و وکیل وی پس از ۹ هنوز نمی داند وی به دلیل چه فعالیت غیرقانونی باید چنین شرایط دشواری را تحمل کند.

داریوش ارجمند؛ گوهردشت

سامانه خبری فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران، طی گزارشی پیرامون شرایط سخت یک زندانی که ماههاست در سلول انفرادی به سر می برد، خاطر نشان کرد "زندانی سیاسی داریوش ارجمند، نزدیک به ۲۵ ماه است که در



به استقبال اول ماه مه برویم سخنی با فعالان جنبش سبز

اخبار روز:

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق (اکثریت) با انتشار پیامی خطاب به فعالان جنبش سبز، از آن ها خواست از حق سازمانیابی کارگران و مزدبگیران و مطالبات آن ها دفاع کنند. متن این پیام در زیر آمده است:

به استقبال اول ماه مه، روز جهانی کارگران بشتابیم!

سخنی با فعالین جنبش سبز

تداوم، تقویت و پیشروی جنبش سبز در گرو گسترش پایه‌های اجتماعی آن است از حق سازمانیابی کارگران و مزدبگیران و از مطالبات آن‌ها دفاع کنید!

فعالین جنبش سبز!

جنبش سبز دوره بازنگری خود را می‌گذراند. بعد از ۲۲ بهمن فرصت مناسب برای بازنگری نسبت به حرکت جنبش فراهم آمده است. در دوره بازنگری لازم است که جنبش سبز به تامل و تعمق بنشیند، بر نقاط قوت و ضعف خود وقوف یابد و راه‌های تداوم، تقویت و پیشروی جنبش را جستجو کند. تجربه نشان داد که تنها با تظاهرات خیابانی و با تکیه بر نیروی فعلی جنبش نمی‌توان بر استبداد غلبه کرد و به اهداف جنبش دست یافت. برای تداوم حیات جنبش و گسترش آن، لازم است که جنبش وارد میدان‌های جدید چالش با حکومت گردد و نیروهای وسیعتری را جلب و وارد کارزار با استبداد کند.

نیروی اصلی جنبش سبز را طبقه متوسط جدید تشکیل می‌دهد. گرچه در روز عاشورا، گروه‌هایی از زحمتکشان به تظاهرات پیوستند، اما هنوز جنبش سبز به طور وسیع به طبقات و لایه‌های پائین جامعه رسوخ نکرده و کارگران و زحمتکشان جامعه در آن حضور چشمگیری ندارند. حضور محدود فعالین جنبش کارگری در جنبش سبز را نمی‌توان مشارکت وسیع کارگران و زحمتکشان به حساب آورد. جنبش سبز در بین کارگران و زحمتکشان و در واحدهای تولیدی و کارگاه‌ها جا باز نکرده است.

طبقه متوسط جدید در کشور ما، یکی از نیروهای محرکه اصلی تحول در گذر جامعه ما از استبداد به دموکراسی است. اما طبقه متوسط جدید به تنهایی قادر نیست سد استبداد را بشکند و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را در جامعه مستقر سازد. بلوک قدرت علیرغم ضربات کاری که جنبش اعتراضی بر آن وارد آورده است، هنوز از توان بالای سرکوب و از منابع سرشار مالی برخوردار است. بخش قابل توجهی از بودجه کشور توسط دولت کودتا به ارگان‌های اطلاعاتی، امنیتی و نظامی اختصاص داده می‌شود و این ارگان‌ها معترضین را سرکوب می‌کنند.

فعالین جنبش سبز!

اقتصاد کشور با بحران روبرو است و بحران اقتصادی روز بروز تعمیق می‌یابد و تأثیرات مخرب خود را بر زندگی اکثریت مردم و به ویژه کارگران و مزدبگیران کشور می‌گذارد. اقتصاد کشور با رکود، تورم و بیکاری فزاینده روبرو است. واحدهای تولیدی با مشکلات فراوانی مواجهند. صدها واحد تولیدی ورشکسته و تعطیل شده‌اند. میانگین ظرفیت تولید در واحدهای تولیدی به کمتر از ۵۰ درصد رسیده است.

زندگی کارگران و زحمتکشان به دلیل رشد تورم، عدم پرداخت به موقع دستمزدها و موج اخراج‌ها رو به وخامت نهاده است. با ورشکستگی واحدهای تولیدی و کاهش ظرفیت تولیدی آن‌ها و رکود بخش ساختمان، کارگران دسته دسته از واحدهای تولیدی اخراج می‌شوند و به صف طویل بیکاران می‌پیوندند. اجرای طرح "هدفمند کردن بارانه‌ها" توسط دولت کودتا، زندگی کارگران و زحمتکشان را وخیمتر خواهد کرد.

این وضعیت زمینه‌ساز اعتراضات کارگران و مزدبگیران کشور است. شواهد حاکی از آن است که با گسترش بحران اقتصادی، امسال ما شاهد گسترش اعتراضات کارگران و مزدبگیران اجتماعی خواهیم بود.

کارگران و زحمتکشان کشور در مقابل بحران اقتصادی و موج اخراج‌ها، فاقد تشکل برای دفاع از منافع خود هستند. فعالین کارگری مدت‌ها است که این

بند یک انفرادی زندان گوهردشت کرج (معروف به سگدونی) محبوس بوده و همچنان در شرایط وحشتناک و سخت بسر می‌برد.

این گزارش همچنین آورده است "ارجمند در سلولی نگهداری می‌شود که از داشتن نور طبیعی و حتی لامپ در سلولش محروم بوده و او ناچار است از سلولش بعنوان سرویس بهداشتی استفاده کند... زخمهای زیادی بر روی بدن این زندانی وجود دارد ولی از انتقال او به بهداری خوداری می‌کنند و حتی داروهای لازم به این زندانی داده نمی‌شود که زخم‌هایش را پانسمان کند. وی از داشتن لباس کافی محروم است و لباسهایش مندرس و پاره می‌باشند. بوی تعفن سلول انفرادی این زندانی، باعث اذیت و آزار سایر زندانیان سلولهای مجاور شده و تا به حال چند بار اقدام به خودکشی کرده است که در آخرین بار چندین ساعت به حال خود رها شد که با اعتراض سایر زندانیان نجات یافت. یکی از زندانیان سیاسی دیگر، وضعیت این زندانی را به کسانی که تحت عنوان بازرس مراجعه می‌کنند تشریح کرده و از آنها خواسته است که به سلول این زندانی مراجعه کنند." اتهام دقیق این زندانی سیاسی محبوس در زندان گوهردشت، اعلام نشده است.

یاسر یوسف زاده؛ پابلسر

کمپین بین المللی حقوق بشر نیز گزارش داد دانشجویی به نام یاسر یوسف زاده که رتبه ۲۱ کنکور کارشناسی بوده و لیسانس خود را از دانشگاه صنعتی شریف و فوق لیسانس خود را از دانشگاه پلی تکنیک اخذ کرده و رئیس ستاد ۸۸ میرحسین موسوی در شهرستان پابلسر بوده، بیش از یک ماه است که در زندان اداره اطلاعات ساری و در سلول انفرادی نگهداری می‌شود و وضعیت جسمانی بسیار نامناسبی دارد.

افتخار برزگریان؛ مشهد

این منبع خبری همچنین از ابتلای افتخار برزگریان، فعال دانشجویی محبوس در زندان مشهد، به بیماری های عفونی خبر داده و خاطر نشان کرده است "این فعال دانشجویی دانشگاه فردوسی مشهد که از شهریور ۸۸ بازداشت به سر می‌برد، دچار بیماری شدید شده و هر روز و به طور مکرر خون بالا می‌آورد. حفاظت زندان وکیل اباد مشهد در راستای اعمال فشار بر این دانشجویی در بند و علی رغم هشدار پزشکی، در چند روز گذشته از دادن دارو به وی جلوگیری کرده و او را از خوابیدن بر روی تخت منع نموده است."

وضعیت نامساعد روحی و جسمی محبوسه کرمی

محبوسه کرمی، فعال حقوق بشر و زنان و از همکاران سابق مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران در شرایط روحی و جسمی نامناسبی در بند ۲ الف نگهداری می‌شود.

بنا بر اطلاع گزارشگران هوانا، خانم محبوسه کرمی از اعضای سابق مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران و فعال حقوق زنان که در پی سناریو سازی دستگاه امنیتی برای فعالان حقوق بشر در تاریخ ۱۱ اسفند ماه سال گذشته توسط اطلاعات سپاه بازداشت و به بند ۲ الف منتقل شده است و وی به دلیل ابتلا به بیماری آنفولانزا و عدم رسیدگی پزشکی در وضعیت جسمی نامساعدی بسر می‌برد.

نامبرده هم چنین به دلیل سوگ مادرش و شرایط جسمی حاد پدرش تحت فشار روحی شدیدی قرار دارد و بازجویان پرونده برای تحت فشار قرار دادن او جهت انجام اعتراضات تلویزیونی، تهدید به تمدید بازداشت وی کردند.

این موارد تنها نمونه‌های ناچیزی از اثرات نامساعد و نامطلوب زندان و فشار زاید الوصف عصبی و روحی به زندانیان سیاسی است.

ذکر این نکته ضروری است که تعدادی از بازداشت شدگان در اثر شدت شکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی به شهادت رسیده‌اند.

محسن روح الامینی، امیر جوادی، محمد کامرانی و رامین قهرمانی در اثر شدت جراحات شکنجه در زندان به شهادت رسیدند.

در همین حال گفته می‌شود که مرتضی سلحشور، حسن شاپوری، رضا فتاحی، مراد آقاسی و محسن انتظامی از جمله شهدایی هستند که پرونده آنها در دست بررسی است ولی به گفته خانواده هایشان در کهریزک به شهادت رسیده‌اند.

پیش از انتخابات نیز زهرا بنی یعقوب پزشک متعهد پس از بازداشت موقت به نحو مشکوکی در بازداشتگاه به قتل رسید.

از اول اردیبهشت ماه در اوین زندانیان سیاسی اعتصاب غذا می کنند



اخبار روز: جمعی از زندانیان سیاسی در زندان اوین با انتشار بیانییه ای اعلام کردند از ابتدای اردیبهشت ماه اعتصاب غذا کرده و «روزه ی سیاسی - مذهبی» خواهند گرفت.

در اطلاعیه ی این زندانیان آمده است آن ها تا رسیدن به خواسته هایشان که در ۵ مورد اعلام شده است، اعتصاب غذای خود را تا سالروز انتخابات ریاست جمهوری ادامه خواهند داد.

به گزارش ندای سبز آزادی، متن این بیانییه به شرح زیر است:

بنام خداوند جان و خرد

خرم آن روزگزين منزل ويران بروم راحت جان طلبم از پی جانان بروم
دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

ملت بزرگوار ایران:

بهنتر از هر کسی میدانید که هزاران تن از فرزندان شما که در جریان انتخابات خرداد ۸۸ از نامزدهای اصلاح طلبان حمایت کرده و به جنبش سبز تعلق خاطر داشته اند از فردای ۲۲ خرداد به بهانه های واهی و اتهامهایی که اغلب وجاهت قانونی نداشته و ندارند، در تقابل آشکار با مفاد و اصول قانون اساسی و قوانین موضوعه کشور از جمله حقوق شهروندی - حتی در نیمه های شب- از محل کار و سکونت خود به بازداشتگاه ها و زندانهای شناخته شده و ناشناس انتقال یافتند. بسیاری از آنان پس از نگهداری بلند مدت در شرایط ویژه و بازجویی های تحت فشار جسمی و روحی و روانی در دادگاههای فرمایشی محاکمه شده و به حبس های طویل المدت یا غیر عادلانه محکوم شده اند.

در این میان بسیاری با گذشت قریب یکسال بدون محاکمه و حتی تمدید قرار بازداشت، در وضعیت میهم و بلاتکلیف، در بازداشتگاههای ۲۰۹، ۲۴۰، بند ۲ الف و بند ۳۵۰ زندان اوین نگهداری شده و می شوند و از بسیاری از حقوق قانونی، اسلامی و انسانی خود محروم بوده و هستند.

ملت بزرگوار ایران:

آگاه باشید ما سبز اندیشان محبوس در زندان اوین، در اعتراض به این رفتارهای غیر قانونی، غیر شرعی و غیر انسانی حاکمیت در جریان دستگیری ها، بازداشتها و محاکمه ها و اکنون نگهداری فرزندانمان در وضعیت معیشتی، بهداشتی، رفاهی و تفریحی که گاه بسیار نازلتر از وضعیت مشابه برای محکومان عادی و حتی جنایتکاران، قاچاقچیان و... است از ابتدای اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ روزه سیاسی و شرعی خود را بصورت گسترده و زمان بندی شده آغاز خواهیم کرد در صورت عدم رسیدگی به مطالبات خود و در خواست های زیر اقدامهای خویش را در خرداد ماه بسط و گسترش خواهیم داد.

روزه های سیاسی و مذهبی ابتدا به صورت یک روز در هفته - پنج شنبه ها - خواهد بود و پس از دو هفته به دروز در هفته - دوشنبه ها و پنج شنبه ها - افزایش خواهد یافت و در خرداد ماه - تا سالروز انتخابات ریاست جمهوری - به صورت فزاینده ای از نظر کمی و کیفی شدت خواهد یافت.

در خواست های قانونی ما سبز اندیشان محبوس در اوین به شرح زیر است.

- ۱- لغو و تقلیل احکام صادره علیه زندانیان سیاسی، امنیتی و مطبوعاتی در دادگاههای فرمایشی پس از خرداد ۸۸:
- ۲- آزادی فوری کلیه بازداشت شدگان تا زمان برگزاری دادگاه ها، با قید وثیقه و کفالت:
- ۳- رعایت اصل ۱۶۸ قانون اساسی در کلیه محاکم:
- ۴- رسیدگی به روند غیر قانونی و غیر عادلانه بازجویی ها، دادرسی ها و مجازات متخلفان در تمامی سطوح:
- ۵- بهبود وضعیت غذایی، بهداشتی، رفاهی و تفریحی کلیه زندانیان و بازداشت شدگان

ضرورت را دریافته و برای تشکیل سندیکای مستقل کارگری قدم جلو گذاشته اند. اما به سد استبداد برخوردند.

دولت بزرگترین کارفرما است و همانند کارفرمایان، کارگران و زحمتکشان را استثمار می کند. دولت به ارگان های سرکوب مجهز است و کارفرمایان هم برای دفاع از منافع خود از تشکلهای قدرتمند برخوردارند. اما کارگران و زحمتکشان در مقابل قدرت دولت و کارفرمایان، فاقد سلاح برای دفاع از منافع خود هستند. قدرت کارگران و زحمتکشان، در سازمانیابی آن ها است و سلاح آن ها، سندیکا و اتحادیه است.

کارگران و زحمتکشان برای دفاع از منافع خود و برای طرح مطالباتشان باید سازمان یابند و سندیکاها و اتحادیه های خود را تشکیل دهند. اقدام فعالین کارگری برای تشکیل سندیکاها و سندیکاهای مستقل کارگری با سرکوب حکومت روبرو شده است. هم اکنون تعدادی از آن ها به خاطر فعالیت های سندیکائی در اسارتگاه های رژیم به سر می برند.

کارگران و زحمتکشان کشور در مبارزه برای تامین حقوق خود، به تجربه ضرورت استقرار آزادی های سیاسی در کشور را در می یابند. این امر حلقه پیوند جنبش کارگری با جنبش سبز است.

جنبش سبز نمی تواند و نباید تنها در محدوده شعارها و مطالبات عمومی باقی بماند. گروه های مختلف اجتماعی مطالبات خاص خود را دارند. لازم است که حقوق و مطالبات آن ها از جمله حقوق و مطالبات کارگران و زحمتکشان از جانب جنبش سبز مطرح و از آن ها دفاع شود.

فعالین جنبش سبز!

وجود حلقه پیوند بین جنبش کارگری و جنبش سبز، بستری است مساعد برای حرکت فعالین این دو جنبش. این حلقه خودبخودی بین دو جنبش بسته نمی شود. لازم است از دو سو برای بستن این حلقه حرکت کرد. تا کنون از جانب فعالین جنبش کارگری گام هایی در این جهت برداشته شده است. ولی هنوز حرکت مشهودی از طرف اکثر فعالین جنبش سبز دیده نمی شود. اخیرا آقای موسوی به این مسئله توجه کرده و در بیانییه ها و مصاحبه های خود به آن پرداخته است. اما لازم است گام های جدی تر و موثرتری را برداشت.

فعالین جنبش سبز!

اول ماه فرصتی است مناسب برای فعالین جنبش سبز که برای ایجاد پیوند بین این جنبش با جنبش کارگری قدم بردارند. نارضايتی و اعتراضات در بین کارگران و مزدگیران بالا است. ما هر روز شاهد درج اخبار حرکات اعتراضی کارگران و مزدگیران در رسانه ها هستیم. وجود حرکات اعتراضی، بستر مساعدی را برای نزدیکی بین دو جنبش به وجود آورده است.

می توان از هم اکنون به استقبال اول ماه مه شناخت، این روز را به عنوان یکی از روزهای جنبش سبز اعلام کرد، در مراسم اول ماه که توسط کارگران برگزار می شود، مشارکت نمود، به رسمیت شناخته شدن حق فعالیت تشکلهای مستقل کارگری، حق اعتصاب و تجمع کارگران، پرداخت فوری دستمزدهای معوقه کارگران، افزایش حداقل دستمزدها، رفع هر نوع تبعیض جنسیتی بین کارگران زن و مرد، لغو کار کودکان، تامین امنیت شغلی کارگران و مزد بگیران، لغو قراردادهای موقت و سفید امضا، متوقف شدن اخراج و بیکارسازی کارگران و برخورداری بیکاران از بیمه بیکاری را خواستار شد، اعتراضات کارگری را در رسانه ها بازتاب داد، وضعیت زندگی فلاکت بار کارگران و زحمتکشان را منعکس کرد و در حمایت از کارگران و مزدگیران موضع گرفت.

لازم است جنبش سبز با اقدامات و موضع گیری های خود پیرامون مسائل کارگری، نظر مساعد کارگران و مزدگیران را جلب کند. زمانی که کارگران و مزدگیران دریافته اند که جنبش سبز پشتیبان آن ها است و از مطالباتشان دفاع می کند، با جنبش سبز همبستگی نشان خواهند داد و برای تداوم و گسترش آن هزینه پرداخت خواهند کرد.

فعالین جنبش سبز!

طبقه کارگر و طبقه متوسط جدید، نیروهای محرکه اصلی تحول در جامعه ما هستند. لازمه تحول سیاسی و اجتماعی در کشور و غلبه بر هیولای استبداد و تامین آزادی و عدالت اجتماعی، پیوند یافتن این دو نیروی اجتماعی است. در کشور ما عدالت اجتماعی با آزادی در هم آمیخته است. یعنی مردم هم نان می خواهند و هم آزادی. با درک این ضرورت، بکوشیم با کاربست ابتکارات مختلف، زمینه های نزدیکی این دو نیرو را فراهم سازیم. تداوم، تقویت و پیشروی جنبش سبز در گرو گسترش پایه های اجتماعی آن است.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۲۷ فروردین ۱۳۸۹ (۱۶ آوریل ۲۰۱۰)

موج اخراج نیروهای جوان از صندوق پس انداز کارکنان راه آهن



خبرگزاری هرا -

مدیر عامل جدید صندوق پس انداز کارکنان راه آهن در طول سه ماه گذشته تاکنون در دو مرحله 10 نفر از نیروهای جوان خود را تعدیل و از نیروهای بازنشسته به جای آنها استفاده می‌کند.

بر اساس این گزارش، برخلاف دستور ریاست جمهوری مبنی بر استفاده از نیروهای جوان و متخصص در ارگان‌های دولتی و غیر دولتی، اما مدیر عامل جدید صندوق پس انداز کارکنان راه آهن از زمان تصدی بر این صندوق تاکنون در دو مرحله 10 نفر از نیروهای جوان خود را تعدیل و از نیروهای بازنشسته به جای آنها استفاده می‌کند.

به گزارش ایلنا، بنا به اطلاعات موجود از 30 نفر کارکنان این صندوق تا کنون 5 نفر تعدیل و 5 نفر دیگر نیز در لیست تعدیلی‌های جدید مدیر عامل قرار دارند. بنابراین گزارش تا پیش از تغییر مدیر عامل و تصدی سعید صادقی بر مدیریت این صندوق روال استخدام در این صندوق بنا به نظر ریاست جمهوری بر پایه استفاده از نیروهای جوان و متخصص بوده است ولی از دی ماه گذشته و با تغییر مدیر عامل روال سابق کاملاً متغییر شده است.

محکومیت مسعود لواسانی به شش سال حبس قطعی



خبرگزاری هرا -

مسعود لواسانی روزنامه نگار، به 6 سال حبس قطعی و 10 سال محرومیت از فعالیت های مطبوعاتی محکوم شد.

به گزارش ویسپایت تا آزادی روزنامه نگاران زندانی، دادگاه تجدید نظر این روزنامه نگار را به 6 سال حبس تعزیری و 10 سال محرومیت از فعالیت های مطبوعاتی محکوم کرد.

مسعود لواسانی در دادگاه بدوی به 8 سال و نیم زندان محکوم شده بود. این حکم صبح روز پنجشنبه به او ابلاغ شد.

این در حالی است که این روزنامه‌نگار، در وضعیت بسیار نگران کننده و شرایط خطرناکی به سر می برد و علی‌رغم موافقت با مرخصی موقت او با تودیع وثیقه ۵۰۰ میلیون تومانی - و تامین سخت آن وثیقه - کماکان مقامات امنیتی و قضایی، از اعزام وی به مرخصی ممانعت بعمل می آورند و لواسانی نه تنها از دیدن فرزند دو ساله خود محروم است، بلکه برای ملاقات با پدر، مادر و همسر خود نیز دچار محدودیت و مشکل می باشد و علاوه بر این، در شرایط بسیار سخت و نگران کننده ای در زیرزمین بند ۳۵۰ زندان اوین نگهداری می شود.

شایان ذکر است که لواسانی که از چهارم مهرماه گذشته تا کنون در زندان به سر می برد، بیش از ۱۰ سال از همکاران مطبوعات اصلاح طلب، از جمله شرق، کارگزاران و اعتماد ملی بوده است.

تجمع اعتراضی دانشجویان هنر: پناهی و نوری زاد را آزاد کنید بزرگی آنها با زندان از بین نمی رود

به گزارش کلمه در این بیانیه آمده است: در روزهای پایانی سال ۸۸، سال بی آبرویی ها، سال بی حرمتی ها و سال بی عدالتی ها، آقایان بی آبرویی و بی حرمتی را شرمند کردند و حالا شاهکار دیگری از دولت فخریه تبدیل یکی از مفاخر فرهنگی ایران به یک معضل امنیتی، یکی از نامهای بدون مرز فرهنگ این سرزمین را پس از بارها و بارها توهین و ممنوع الخروج کردن، به اتهامات واهی بازداشت نمودند، اتهامی مضحک، تولید فیلم علیه نظام.

آقایان سرتان را از زیر برف بیرون بیاورید، آقایان کمی به اطرافتان بیه کارهایتان بنگرید. اگر خودتان هنوز متوجه نشده اید، ما به شما می گویم که بدانید هر فیلم، هر مقاله، هر شعر، هر صدا، هر نفس و هر هر دیگری که بویی از انسانیت، بویی از شرافت و بویی از صداقت برده باشد، علیه شماست.

مردی فریخته را به اتهامی واهی درون سلولهای انفرادی تان نگاه داشته اید که چه شود؟... که سر خورده کنید دیگر آزاد مردان هنر را... مگر با زندانی کردن محمد نوریزاد این حر زمان توانستید جعفر پناهی را سرخورده کنید... مگر با زندانی کردن جعفر پناهی توانستید این همه هنرمند آزاده را سرخورده کنید... چه می خواهید از جانمان آقایان؟... تمام کنید این بازیها را..

اکنون روی سخنمان با سینماگران است... آقایان هنرمند... لافلا به اندازه ذره ای از شهرتتان بزرگ باشید... چه بر سرتان آمده... چه کرده اند با شما... هوینتان را می ربایند و شما دم نمی زنید... آقایان هنرمند شرافتتان کجا رفته؟... همکارانتان را یکی پس از دیگری به اسارت می برند و شما سکوت می کنید... از چه می ترسید... که ممنوع الکار شوید... که دیگر در دایره خودیها نباشید... که دیگر جایزه ها را بی دلیل و با دلیل به شما ندهند... که بودجه بیت المال را، حق ما را، ندهند به شما که ستایششان کنید... از چه می ترسید؟ یعنی باور کنیم کسانی که با کارهایشان گریه کردیم شاید... فکر کردیم شاید... بزرگ شدیم شاید... این قدر کوچک شده اند... این همه حقارت نمی ترسانتان؟... ما ولی از بی هویتی تان می ترسیم... شما هم به جای این همه ترس معامله گرانه کمی آزاد مردانه بترسید... آنگاه دیگر نمی ترسید... ما دانشجویان سینما و تئاتر... ما دانشجویان هنر شدیدا نگران هنرمندان این خاک هستیم نه نگران اسارتشان... که آزادی نیشان همان اسیرانند... که از مسخ شدنشان می ترسیم.

در پایان نیز آقایان که خیال کردید بزرگی پناهی ها و نوریزادها را با زندان از بین می برید بدانید که در بیرون آن آزاده سرا صدها پناهی و نوریزاد متولد می شود هر روز که آنان در بندند... آزادشان کنید و تمام کنید این رفتارها را... و آقایان سینماگر... شرمند خودمان می شویم وقتی شما را می نگریم... شما هم بس کنید... کمی شریف باشید

انجمن اسلامی دانشجویان سینما تئاتر

اولین ملاقات عبدالله مومنی پس از بازگشت به زندان اوین



ادوار نیوز: صبح امروز عبدالله مومنی سخنگوی سازمان دانش آموزان ایران (ادوار تحکیم وحدت) در زندان اوین با همسر خود ملاقات کرد

عبدالله مومنی که پس از تحمل 260 روز زندان در اواخر اسفند ماه سال گذشته با تامین وثیقه 800 میلیون تومانی به مرخصی آمده بود روز سه شنبه 24 فروردین 89 توسط دادگاه انقلاب تهران احضار و به زندان اوین بازگردانده شد.

فاطمه آدینه وند همسر عبدالله مومنی شرایط جسمی و روحی ایشان را مناسب توصیف کرد و از نگهداری او در بند 209 زندان اوین خبر داد.



سخنرانی - گفتگو

با صاحب نظران و حامیان جنبش سبز

جمشید اسدی، مهرداد درویش پور،

حسن شریعتمداری، مهدی فتاپور،

ملیحه محمدی، عطا هودشتیان

زمان: شنبه ۲۴ آوریل ۲۰۱۰ از ساعت ۱۶

مکان: دانشگاه هامبورگ

آدرس:

Von-Melle-Park 5

20146 Hamburg

Hörsaal:

Institut für Erziehungswissenschaft

INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

سبز یعنی وطن

مصاحبه ها و مقالات

هدفمند سازی یارانه ها در مصاحبه عباس عبدی:



دولت می خواهد مادر خرج باشد

نوشابه امیری

مصاحبه عباس عبدی با سایت فرارو در مورد قانون هدفمند کردن یارانه ها، سوالات تازه ای در مورد این طرح پیش رو گذاشت. اما سنوالات من از دنیای آزاد طرح شد و جواب ها از سرزمینی آمد که در آن پاسخگویی اقتصاددانان و نویسندگان هم جرم است. با این حال عباس عبدی در این مصاحبه گفته است که: "دولت می خواهد درآمدها را وارد خزانه دولت کند و خود را در مقام مادر خرجی که مالک الرقاب است قرار دهد"، "قرار است این پول موجب استحکام بیشتر در وابستگی ملت به دولت فعلی شود و آینده آن را تضمین کند" و همچنین اینکه: "دولت می داند در اجرا و نحوه تخصیص پولها با مجلس وارد مناقشه می شود. به ویژه پرداخت این پولها در شهرستانهای تک نماینده ای، تأثیرات زیادی بر وضعیت نامزدهای نمایندگی دارد و دولت درصدد آن است که مجلس بعدی را درست در اختیار بگیرد. لذا از الان باید حساب خود را با نمایندگان مخالف روشن کند."



این مصاحبه که از طریق ایمیل انجام شده، در پی می آید. از اینجا شروع کنیم که اصولاً در نظامی که تنها محصول خود را می فروشد و بدون برنامه ریزی برای آینده خرج می کند، دلیل ضرورت "هدفمند" کردن یارانه ها چیست؟

ببینید گرچه از اصطلاح "هدفمند کردن یارانه ها" استفاده می شود، اما واقعیت این است که اصطلاح مذکور درست نیست، زیرا برای سوخت (بجز مقداری که وارد می شود) یارانه ای پرداخت نمی شود. یارانه مابه التفاوت قیمت خرید با فروش است که مقدار و رقم دقیق آن در بودجه مشخص است، مثلاً برای گندم یا نان، و نیز دارو، و شکر و برخی اقلام و نهادهای کشاورزی یارانه پرداخت می شود، اما برای گاز چنین نیست، بلکه قیمت تعیین شده برای فروش آن نسبت به قیمت جهانی پایین است و این مسأله مختص سوخت و انرژی نیست، بلکه دستمزدها هم چنین وصفی را دارد. ضمن اینکه برخی اقلام مثل مسکن معکوس است و قیمت نسبی آنها خیلی بالاتر است. بنابراین یارانه ای در بودجه وجود ندارد که بخواهد هدفمند شود. بلکه هدف این طرح بالا بردن قیمت سوخت در حد قیمت جهانی است. اگر از چنین منظری نگاه کنیم، تغییر قیمت های سوخت و انرژی را باید از دو زاویه بررسی کرد. اول اینکه چرا باید قیمت آن آزاد و شناور شود؟ دوم اینکه مابه التفاوت قیمت به دست آمده در اختیار چه کسی باید باشد؟ در پاسخ به پرسش اول باید گفت عرضه ارزان قیمت برخی کالاها و خدمات قابل دفاع است. مثل آموزش، بهداشت، اطلاعات و حتی برخی اقلام غذایی، که مصرف و بهره مندی بیشتر از اینها معمولاً مفید است، یا اینکه مصرف آنها باید در حداقل هایی باشد تا جامعه و فرد خسارت نبیند. به صورت مجانی و حتی اجباری هم که شده باید مردم را باسواد کرد، زیرا سواد هر کسی به نفع خودش و نیز همه است. اما پوشیدن یک دست لباس یا کفش اضافه و شیک فقط برای مصرف کننده اولویت دارد، دلیلی ندارد که جامعه بخواهد هزینه مصرف چنین چیزی را بدهد که یک نفر خاص از آن بهره مند می شود. سوخت هم از جمله این موارد است که ضرورتی بر وجود حمایت قیمتی از آن وجود ندارد، سهل است که در اکثر کشورها بر مصرف آن مالیات هم بسته می شود، و این به نفع جامعه و اقتصاد است. زیرا موجب کاهش و بهینه شدن مصرف سوخت و انرژی می شود یعنی از یک سو موجب بهبود محیط و کاهش آلودگی و از سوی دیگر، کاهش در اتلاف منابع می شود. به ویژه در ایران و ونزوئلا که بیشترین حجم مصرف انرژی را به ازای هر واحد تولید دارند، این ضرورت بیشتر است.

بنابراین اگر از این زاویه نگاه کنیم، می توان و یا می باید قیمت سوخت و انرژی را آزاد کرد و حتی بر آن مالیات بست اما فراموش نکنیم که این تصمیم باید متکی بر سیاست آزادسازی قیمت ها باشد و فقط شامل انرژی نشود، بلکه عموم اقتصاد را دربرگیرد. اولین رکن آن نیز لغو انحصارات است. انحصارات کنونی در تولید، در مالکیت و در مناقصه ها و پیمانکاری ها خلاف این خط مشی است.

پاسخ به پرسش دوم اهمیت کمتری از پرسش اول ندارد. درآمد حاصل از بالا رفتن قیمت انرژی باید در اختیار مالکین آن یعنی مردم قرار گیرد و اگر به هر طریق به جیب دولت برود (حتی اگر بخواهد بخشی از آن را میان مردم تقسیم کند) خسارات فراوانی دارد. متورم و حجیم شدن دولت، افزایش وابستگی مردم به حکومت، افزایش فساد و تورم قیمت ها و... از نتایج آن است. بعلاوه موضوع نابرابری ها و غیر عادلانه بودن استفاده از یارانه های انرژی نیز در این میان از مباحثی فرعی و حاشیه ای طرح است.

با این مقدمه باید گفت دولت موجود هیچکدام از دو منطق فوق را رعایت نمی کند. از یک سو آزادسازی را در اقتصاد و سیاست نمی پذیرد و حتی مخالف آن است و در جهت عکس حرکت می کند و از سوی دیگر می خواهد درآمد ها را وارد خزانه دولت کند و خود را در مقام مادر خرجی که مالک الرقاب است قرار دهد؛ هدف اصلی آن نیز تأمین کسری بودجه مفرط و نیز سلطه پیدا کردن بر منابع درآمدی جامعه و مردم است.

اما بحث این است که دولتی که بر بودجه نفت متکی است، در واقع خود یارانه بگیر اصلی است. آیا پرداخت یارانه به این دولت نیز نباید "هدفمند" شود؟ نه! به دولت نباید یارانه داد که هدفمند باشد یا نباشد. دولت باید جیره و واجب خود را در برابر انجام درست وظایفش از مردم بگیرد و تحقق این به عهده مردمی است که در صحنه حضور دارند. متأسفانه جامعه ما به این مسأله بی توجه بوده است، همیشه می خواهیم دولت یارانه بگیر خود را عوض کنیم، حالی که دولت های یارانه بگیر یا رانتیر کمابیش یک ماهیت دارند، اگر یارانه بدترین دولت یارانه بگیر را قطع کنیم، بدی های آن شدیداً کاهش می یابد و اگر بهترین افراد را در دولت یارانه بگیر قرار دهیم، پس از مدتی فاسد می شوند. بسیار شنیده می شود که این طرح باید از سال های پیش اجرا می شد و دولت آقای احمدی نژاد انجام کار مهمی را به عهده گرفته که دولت های پیشین مسئولیت انجام آن را به عهده نگرفتند. معنی این حرف چیست؟ چنین است؟ اگر هست چرا دولت های دیگر نکردند؟

بله این طرح باید از سال ها پیش اجرا می شد (البته نه به صورت فعلی) اما دولت فعلی و متحدین آن مانع از اجرای آن شدند و به جایش طرح تثبیت قیمت ها را با 180 درجه اختلاف جهت، تصویب کردند اما اکنون که وضعیت آنان به بن بست رسیده است، از سر ناچاری می خواهند آن را اجرا کنند. اما اینکه چرا دولت های قبلی این کار را نکردند، این مسئله از آنجا ناشی می شود که اجرای این طرح مستلزم حمایت کل حکومت بود، که در دولت های پیشین به دلیل تضادهای داخلی و دوگانه بودن قدرت، بخش های دیگر حکومت مانع از اجرای آن توسط دولت می شدند.

برخی می گویند یکی از دلایل لزوم اجرای این طرح، پیروی از طرح های بانک جهانی و اعلام رسمی پیوستن به نظام سرمایه داری جهانی است. آیا چنین است؟ اگر هست می توان با اجرای بخشی از طرحی کلی و عدم اجرای اصول دیگر آن، عضوی این مجموعه شد؟ شدنی است؟

این حرف ها جدی نیست، بیشتر مسأله رقابت های داخلی جناح حاکم است. اگر دولت فعلی در این حد و اندازه ها دارای برنامه بود، باید شکرگزار می بودیم. رییس دولتی که می گوید حساب کرده باید حداقل 5 میلیون نفر از تهران بروند، چه جایی برای این برنامه ها در ذهنش می ماند. همان دو دلیلی که در ابتدا گفتیم انگیزه اصلی اجرای این طرح است.

شما گفته اید "دولت و مجلس در اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها نه راه پیش دارند و نه راه پس". چرا؟ کسانی که راه پس و پیش ندارند معمولاً به کدام راه می روند و چگونه؟

مدیریت اقتصاد و سیاست مدرن بدون عقلانیت مدرن به بن بست می رسد. برخی بن بست ها خیلی مشهود است، برخی دیگر نه. سیاست مصرف انرژی در ایران از سال ها پیش معلوم بود که به بن بست خواهد رسید. مملکتی که قرار است استقلال داشته باشد، امروز وابسته به واردات سوختی است که مواد خام آن را دارد، ضمن اینکه بیهوده هم مصرفش می کند!! من در این باره زیاد نوشته ام و تکرار نمی کنم، اما سیاست هایی که طی چند سال اخیر اتخاذ شده، فاقد عقلانیت لازم است و نهایت نیز با بن بست مواجه می شود، همچنان که شده است و مواجهه دولت فعلی با این بن بست ها نیز عمدتاً به صورت غریزی انجام می شود. اگر اظهارات اخیر رییس دولت را درباره تهران و محاسبات وی در خصوص ضرورت مهاجرت حداقل 5 میلیون نفر از تهرانی ها و درک وی از گسترش

دولت در این نگاه، به سرنوشت خود اهتمام دارد، اما مشکل برای کلیت حکومت خواهد بود. تلاقی سه موج فشارهای خارجی، موج تورم و مشکلات اقتصادی و موج نارضایتی سیاسی در داخل، خطری است که حکومت را در اجرای این طرح تهدید می‌کند.

گفته‌اید اکثریت مجلس "از موضع اقتصادی و تبعات آن در تولید و تورم به مسأله نگاه می‌کنند" و دولت از منظر سیاسی و اینکه "این دو نگاه چندان قابل جمع نیست". با توجه به اینکه هم گردانندگان قوه مقننه و هم گردانندگان قوه مجریه به طور کلی به یک جناح فکری تعلق دارند، و در صورت هر اتفاق جدی ساکنان یک کشتی خواهند بود، فکر نمی‌کنید امکان "سازش" فراهم است؟ یک جناح بودن آنان تا وقتی است که در برابر گروه‌های دیگر احساس خطر می‌کنند، در غیر این صورت آنان اختلافات عظیم فکری و منافی و... دارند که تاکنون تا حدی بر آن سرپوش گذاشته شده است.

اگر آن طور که گفته‌اید "یارانه‌ها وضعیت آره را در چوب پیدا می‌کند که به هر طرف کشیده شود خراش و برش ایجاد می‌کند" برداشتن یارانه‌ها چه "تبعات جدی" خواهد داشت؟ این تبعات شامل حال چه کسانی می‌شود؟

منظور آن بود که دولت در وضعی است که اگر این سیاست را انجام ندهد مشکل خواهد داشت و اگر انجام دهد، نیز مشکل خواهد داشت، تشبیه به آره از این نظر است. اما تبعات جدی آن بستگی به نحوه عملکرد دولت در اجرای این طرح و نیز اتفاقات سیاسی و اقتصادی دیگری دارد که به این مسأله سنجاق خواهند شد. اما در هر حال به نظر من اجرای آن می‌تواند برای مردم و جامعه یک گام رو به جلو تلقی شود. البته این امر تا حدی بستگی به نحوه واکنش منتقدین دارد.

آقای احمدی نژاد پیش از این رجوع به همه پرسی را در ارتباط با طرح هدفمند کردن یارانه‌ها مطرح کرده بود و به باور شما "محتمل بودن برگزاری رفراندوم در حد صفر است" زیرا "چنین رفراندومی به منزله تأیید سنتی برای جامعه در سیاست‌گذاری و انتخاب یکی از دو یا چند راه است که عده‌ای موافق شکل‌گیری چنین سنتی نیستند" چرا؟ اگر این شیوه جا بیفتد چه نتایجی دارد؟ به نظر من سیاست رسمی فعلی صحنه گذاشتن بر حل اختلافات و تفاوت‌ها از طریق سازوکارهای مدرن مثل رفراندوم نیست. جا افتادن این شیوه کمکی به نهادینه شدن فرهنگ دموکراتیک است.

استنباط من از مصاحبه شما با فرارو این است که این طرح به دلیل آنکه مستلزم وجود چند شرط است که مهیا نیست، شکست می‌خورد. آیا این استنباط درست است؟ نتیجه این شکست چه خواهد بود؟ چه کسانی از آن منتفع و چه کسانی از آن متضرر خواهند شد؟

کلمه شکست و پیروزی را نمی‌توان دقیق به کار برد، چون اینها همه نسبی هستند. به نظر می‌رسد دولت قادر نیست آن طور که فکر می‌کند از این گردنه سالم عبور کند، چون شرایط اجرایی این کار فراهم نیست. اما متضررین و منتقدین این طرح بستگی به نحوه تعامل افراد و گروه‌های ذینفع دارد. از الان یک نتیجه قطعی و ثابت برای اجرای طرح نمی‌توان تعیین کرد، اما به نظر من اگر منتقدین و اصلاح‌طلبان سیاست درستی پیش بگیرند و کمی صبر کنند، بهره‌بردارهای زیادی را به نفع مردم و جامعه از این طرح خواهند کرد.

براساس نظر شما "شرط بعدی موفقیت این طرح سفت شدن کمربندهای دولت است که خودش مثل چاه ویل بودجه را نبلعد که متأسفانه این شرط در بدترین وضع است". مختصات این چاه چیست و پول‌های آن به کجا می‌رود؟

اینکه کجا می‌رود، بحث مفصلی است. وقتی که شاخص رشد اقتصادی در کمترین ارقام دو دهه اخیر است، در حالی که درآمدهای نفتی در بالاترین نقاط قرار دارد و هنگامی که شاخص فساد هر روز بدتر می‌شود، می‌توان فهمید که این چاه ویل به کجا ختم می‌شود.

و سنوآل آخر: سایت آقای توکلی در توضیح وضعیت قرقیزستان، نوشته است: "از دیگر نگرانی‌های فعلی در قرقیزستان می‌توان به خصوصی کردن

شرکت‌های دولتی، گسترش نفوذ غرب، روابط میان قوم‌ها و تروریسم یاد کرد. قرقیزستان همچنین در میان 20 کشوری در دنیا قرار دارد که بالاترین آمار فساد مالی - اداری در آنها ثبت شده است. قرقیزستان در سال 1991 استقلال یافت. به رغم حمایتها از سوی رهبران غرب، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و بانک توسعه آسیا، قرقیزستان پس از استقلال با مشکلات اقتصادی رو به رو شد. به این ترتیب دولت قرقیزستان مجبور شد که هزینه‌هایش را کاهش بدهد و اکثر یارانه را قطع کند." این اشاره به وضعیت دولت آقای احمدی نژاد نیست؟

می‌دانم. از گردانندگان سایت الف باید پرسید. اما اگر اشاره آنان به این دولت باشد، باید نقدی جدی به عملکرد چند ساله خود و نیز ساختار کلی نظام ارایه دهند که چرا چنین شده است.

منبع: روز آنلاین

اشتغال روستایی مطالعه شود، معلوم می‌گردد که سیاست‌های جاری در مورد قیمت انرژی نیز هم جهت با این اظهارات و اظهارات مشابه قبلی است.

گفته‌اید "ناهماهنگی در اجرا و انداختن تقصیرها به عهده یکدیگر، طبیعت انجام چنین طرحی در شرایط کنونی است، و حدس می‌زنم که اگر طرح را به هر دلیلی اجرا کنند، در اواسط کار آن را متوقف نمایند و هیچ‌گاه اجازه ندهند که قیمت حامل‌های انرژی به قیمت‌های بین‌المللی برسد." آن "اواسط" کار از دید شما کجاست؟ چرا؟

برحسب اینکه اول و آخرش چگونه تعریف شود، اواسط آن فرق خواهد کرد. همین الان در مرحله تصویب قانون هم با این واقعیت مواجهیم. در مرحله تدوین آیین‌نامه و سپس چگونگی تعیین خوشه‌های مردم و مقادیر پرداختی و افزایش قیمت‌ها و در تمام مراحل با یک اول و آخری مواجهیم که اواسط آن این اختلاف و جزئی‌ها را شاهد خواهیم بود.

براساس تحلیل شما "این طرح در نهایت با هدف رفع کسری بودجه دولت انجام خواهد شد". دولت آقای احمدی نژاد راه دیگری برای رفع کسری بودجه ندارد؟ اگر دارد کدام‌هاست؟

تأمین کسری بودجه چند راه دارد. یکی کاهش هزینه‌های دولت که چنین کاری معمولاً به دو طریق صورت می‌گیرد. ممکن است وظایف و تصدی‌گری‌های حکومت کم شود یا ممکن است صرفه‌جویی در هزینه‌ها را پیشه ساخت، که هر دو مورد با سیاست‌های دولت فعلی در تعارض است و در نتیجه در دولت کنونی کسری بودجه از این طریق نه تنها کم نمی‌شود که بیشتر هم می‌شود. راه دیگر افزایش درآمدها از طریق افزایش مالیات یا سود شرکت‌هاست که این امر نیز شدنی نیست. افزایش مالیات، موجب رکود می‌شود ضمن اینکه نهاد مالیات‌گیر در ایران ضعیف و ناکارآمد است و کلاً دولت رانتی علاقه‌ای به گذران امور از طریق مالیات ندارد، سود شرکت‌های دولتی نیز با ناکارآمدتر شدن شرکت‌های دولتی و با وجود مدیریت‌های ضعیف و دخالت دادن معیارهای سیاسی در امور و اداره شرکت‌ها، افزایش نخواهد یافت که کمتر هم شده است، به ویژه در مورد شرکت‌هایی که سهام آنها در سید سهام عدالت است. راه دیگر استقراض از بانک مرکزی است که موجب افزایش شدید تورم می‌شود و مدت‌هاست که این راه نامقبول شناخته شده است. راه دیگر توسل به درآمدهای ارزی و نقد کردن آن در بازار از طریق افزایش واردات است، که این راه از یک سو موجب بیماری هلندی و رکود داخلی می‌شود و از سوی دیگر ذخایر ارزی هم کمابیش ته کشیده است. توسل به این راه تاکنون انجام می‌شد اما دیگر کشش گذشته را ندارد. نقدترین راه، افزایش قیمت حامل‌های انرژی است که هم مشکل سوخت را تا حدی تعدیل و هم پول زیادی را به خزانه دولت واریز می‌کند.

این 40 میلیارد قرار است از کجا بیاید و به کجا برود؟

قرار است از جیب مصرف‌کنندگان بیاید و به طور کامل در اختیار دولت قرار گیرد، اما هزینه کردن آن هم به گونه‌ای است که کمابیش دست دولت برای مصرف آن میان گروه‌های خاص مورد نظرش در جامعه و در میان تولیدکنندگان باز است. لذا قرار است این پول موجب استحکام بیشتر در وابستگی ملت به دولت فعلی شود و آینده آن را تضمین کند.

دولت خوشه‌بندی درآمدهای را به طور ناگهانی تغییر داد و با این تغییر ده میلیون نفر دیگر در فهرست یارانه‌بگیران قرار گرفتند. آیا این وعده عملی‌ست؟ تعداد واقعی کسانی که در قالب این طرح یارانه خواهند گرفت، چقدر است و چقدر می‌تواند باشد؟

به طور کلی به نظر من خوشه‌بندی‌ها را خیلی جدی نگیرید. دولت آن طور که بخواهد و فکر کند که به نفع جایگاه خودش است، آنها را توزیع می‌کند و اختیارات کارگزارانش را در این رابطه از دست نمی‌دهد.

گفته‌اید "اجرای این طرح نیازمند تمرکز و قاطعیت تصمیم‌گیری است، دولت هم می‌خواهد گریه این طرح را در جلوی حمله مجلس بکشد و از الان به مجلس بفهماند که هر نحوی که بخواهد امور را پیش خواهد برد". منظور از نیازمند تمرکز و قاطعیت است، چیست؟ آیا در نقاط دیگری که یارانه‌ها هدفمند شده‌اند، تنها تصمیم‌گیرنده، مجریان طرح بوده‌اند؟ بر این اساس دولت در زمینه‌های دیگر نیز، نباید گریه را دم حمله بکشد؟

دولت می‌داند که در اجرا و نحوه تخصیص پول‌ها به تولیدکنندگان و مردم با مجلس وارد مناقشه می‌شود. به ویژه پرداخت این پول‌ها در شهرستان‌های تک نماینده‌ای، تأثیرات زیادی بر وضعیت نامزدهای نمایندگی دارد و دولت درصدد آن است که مجلس بعدی را در دست بر اختیار بگیرد. لذا از الان باید حساب خود را با نمایندگان مخالف روشن کند. طبعاً نمایندگان هم دست دولت را در این زمینه خوانده‌اند و احتمالاً کوتاه نیایند.

از دید شما "توجه دولت به مسأله عمدتاً سیاسی است". این نگاه سیاسی می‌تواند به سرنوشت این دولت و یا حتی حکومت گره بخورد؟ چگونه؟

عزت الله سبحانی: آینده ایران مبهم است، اما تاریخ نیست فرزانه بذریع



جرس:

عزت الله سبحانی می‌گوید آینده ایران مبهم است اما تاریخ نیست، این گفته کوتاه حاصل بیش از یک قرن زندگی و مبارزه پدر و پسر است؛ بدالله سبحانی و فرزندش عزت الله. دکتر سبحانی هشت سال پیش که در گذشته و عزت الله اکنون با هشتاد سال سن به کهنسالی رسیده است، اما باز هم با سپری شدن عمر دو نسل مبارز، در همچنان بر همان پائینه می‌چرخد، اگرچه بدالله سبحانی تجربه زندان در زمان شاهنشاهی را داشت، اما بعد از انقلاب، از قدرت کناره گرفت و به نوعی مغضوب شد.

برخلاف او، پسرش هم در دوره شاه و هم در زمانه جمهوری اسلامی به زندان افتاد. مهندس عزت الله سبحانی عضو شورای فعالان ملی مذهبی است و عضویت شورای انقلاب، نمایندگی مجلس اول شورای اسلامی و ریاست سازمان برنامه و بودجه در دولت موقت مهندس بازرگان را در کارنامه خود دارد. او از پدرش به عنوان مردی همواره مبارز که بیشتر یک فرد ملی و نه سیاسی بوده است، یاد می‌کند، عزت الله سبحانی می‌گوید: پدرش از پیشروان مبارزه با رژیم شاهنشاهی بوده.

صراحت لهجه بدالله سبحانی او را واداشت در سن 95 سالگی اولین نامه سرگشاده به آقای خامنه‌ای را بنویسد، نامه‌ای که سراسر انتقاد بود از شیوه زمامداری رهبری کنونی جمهوری اسلامی، آن هم در سال 1378. این نامه بازتاب گسترده یافت و روزنامه‌ای که منتشرش کرده بود، به توقیف رفت، با این حال نامه دکتر بدالله سبحانی از سوی آقای خامنه‌ای بی‌جواب نماند و مکتوب شدید الحنی در پاسخ به انتقادهای نامه صادر شد که هنوز منتشر نشده است.

عزت الله سبحانی می‌گوید، اصل 110 قانون اساسی را قبول ندارد، اصلی که اختیارات گسترده‌ای را برای رهبری نظام در نظر گرفته است. او آقای خامنه‌ای را به دیکتاتوری متهم می‌کند و معتقد است برای برون رفت از بحرانی که رفته رفته یکساله می‌شود، رهبری نظام باید بپذیرد که انتخابات را از سیطره شورای نگهبان خارج کند و به شورایی منتخب، بی‌طرف و ملی بسپارد.

عزت الله سبحانی پس از سالها مبارزه با رژیم شاهنشاهی و انتقاد از نظام جمهوری اسلامی هفته گذشته رجنامه‌ای منتشر کرد که گرچه نامیدانه و دردمندانه نگاشته شده بود اما نشان می‌داد که این روزنامه نگار منتقد که سالها نشریه ایران فردا را منتشر می‌کرده است، همچنان نوشتن را به عنوان تنها راه مبارزه و اصلاح می‌داند.

آنچه می‌خوانید مصاحبه اختصاصی جرس با عزت الله سبحانی است، که پس از انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته کمتر حاضر به مصاحبه و گفتگو شده است.

دکتر بدالله سبحانی بنا بر نظر ناظران سیاسی از معدود شخصیت‌های سیاسی ایران بوده که توانسته سیاست را به اخلاق پیوند بزند. ما اکنون شاهد بی‌اخلاقی‌های جدی در عمل سیاسی حاکمان جمهوری اسلامی هستیم سوال این است که شما درمان این بی‌اخلاقی‌ها را در عرصه سیاست امروز ایران چه می‌دانید؟ آیا برای حل آن باید سیاه و سفید بود، یا راه حل دیگری در این میان هست؟

دکتر سبحانی یک فرد مذهبی بودند و تا دهه چهل در حوزه سیاست دخالت نمی‌کرد. اخلاق ایشان و مهندس بازرگان غرض‌های شخصی را هیچوقت در سیاست وارد نمی‌کرد و در اخلاق و در سیاست وارد نمی‌کرد. اخلاق یعنی اینکه حقوق طرف مقابل را به رسمیت بشناسید و حتی بیشتر از خود او حقوق را ملحوظ بداریم. چیزی که متأسفانه در میان حاکمان فعلی جمهوری اسلامی به ندرت دیده شده است.

سابقه مبارزاتی دکتر سبحانی به دوران مرحوم مصدق بازمی‌گردد. این تجربه طولانی فعالیت، چرا هیچ وقت باعث رقابت ایشان با مهندس بازرگان نشد؟ چرا دکتر بدالله سبحانی پست دبیرکل نهضت آزادی را پس از فوت مهندس بازرگان نپذیرفت؟ و یا در دولت موقت به سمت مشاور بسنده کرد؟

ایشان واقعا اهل رقابت نبود و در حد توانایش قبول مسئولیت میکرد، در زمان مرحوم مصدق دکتر سبحانی کارشناس زمین‌شناسی و معدن و نفت بود. بعد از ملی شدن نفت در قسمت اکتشافات و در قسمت حفاری همکاری می‌کرد. اما در حوزه سیاسی و اقتصادی خودش معتقد بود که امور سیاسی تخصص می‌خواهد و ما تخصصش را نداریم و در زمان دولت موقت مهندس بازرگان هم به دلیل تجربه‌ای که داشتند، آقای بازرگان در همه امور با ایشان مشورت می‌کردند و سمتشان هم تنها وزیر مشاور نبود، بلکه مشاورت در طرح‌های انقلاب بود و مهمترین آن هم طراحی پیش‌نویس قانون اساسی بود.

در آرشبو عکس‌های انقلاب، کمتر عکس مشترکی از آقای دکتر سبحانی و آیت الله خمینی دیده شده است. رابطه آیت الله خمینی و آقای سبحانی چطور بود؟

چون امثال پدر من رک گو و صریح‌اللهجه بودند و زمانی که اشکالات، نواقص و نابسامانی در امور قضایی و سیاسی می‌دیدند، صریحا به آقای خمینی می‌گفتند. قاعدتا آقای خمینی هم نسبت به آنها دل خوشی نداشت. اما من شنیدم که آقای خمینی در اواخر عمرشان به آقای موسوی اردبیلی گفتند که رعایت حال آقای دکتر سبحانی بشود چون ایشان به دیانت پدرم بسیار اعتقاد داشتند و در برخی موارد هم توصیه‌های ایشان را لحاظ می‌کردند. در مورد پایان جنگ و پذیرش قطعنامه 598 یکی از کسانی که مرتب به آقای خمینی به صورت کتبی یا شفاهی درباره پایان دادن به جنگ سفارش می‌داد، دکتر سبحانی بود.

درباره نامه آقای دکتر سبحانی به آقای خامنه‌ای بگویید؟ واکنش آقای خامنه‌ای به آن نامه چه بود؟

در همان سال 79 و اوایل سال 80 که بنده و دوستان نهضت آزادی بازداشت شدیم و شایعات زیادی درباره ما در تلویزیون و جراید منتشر می‌کردند، ایشان نامه‌ای نوشت به آقای خامنه‌ای و گلایه کرد. چون سابقه داشت در سفر حج با آقای خامنه‌ای. ولی علیرغم آن سابقه، آقای خامنه‌ای پاسخ شدید اللحنی داد. من در زندان آن نامه را ندیدم. ولی نامه‌ای که در زمان بازداشت من و اعضای نهضت آزادی پدرم در آن زمان در روزنامه نشاط منتشر شد که بلافاصله پس از آن روزنامه نشاط هم به توقیف رفت و پس از آن هم به دلیل مسائلی که بود جواب خصوصی آقای خامنه‌ای به پدرم در جایی منتشر نشد و هنوز مسکوت است.

آیا قصد انتشار آن نامه را با وجود گذشت 10 سال از آن تاریخ ندارید؟

نه. من خودم هنوز آن نامه را ندیده‌ام و آن نامه در اختیار برخی دوستان ما در نهضت آزادی است.

آقای خامنه‌ای پس از فوت دکتر سبحانی در پیام تسلیتی، ایشان را مردی باحقیقت دانست که با وجود اختلاف نظر با مسئولان کشور، هیچ‌گاه به وادی بی‌انصافی و غرض‌ورزی نیافتادند. این پیام را مقایسه کنید با پیامی که در سال گذشته به مناسبت فوت آیت الله منتظری صادر کردند. آیت الله منتظری و دکتر سبحانی، هر دو از منتقدین مهم زمامداری آیت الله خامنه‌ای بودند. این تفاوت لحن را در چه می‌دانید؟

آقای خامنه‌ای با آقای منتظری مسئله شخصی و کینه داشتند. چون آقای منتظری صریحا در پاسخ به استفتاء آقای کدیور گفتند که ایشان از عدالت خارج شده و صلاحیت رهبری را ندارد و دیگر اینکه در سال 77 آقای منتظری در بیانیه 13 رجب همان سال، انتقادات تندی به آقای خامنه‌ای مطرح کردند که منجر شد که به خانه ایشان بریزند. به گونه‌ای که حتی می‌خواستند ایشان را طناب پیچ از خانه بیرون کنند. بعد از آن آقای منتظری 5 سال در خانه اش در حصر بود. ولی آقای خامنه‌ای در فوت آقای منتظری هم به خانواده تسلیت گفت، اما نیشی هم زد که انشالله کفار گناهانش خواهد بود، درحالی‌که با پدر من این رفتار را نکرد.

کهنه ایران برای چندین قرن استبداد بوده و هست، درمان این درد کهنه را کجا باید جست؟

پاسخ ما مقاومت و ایستادگی و از پاننشستن بود. نه به معنای شلوغ کردن، این مقاومت استبداد را و ادار می کند که کوتاه بیاید چون مقاومت وقتی عمومی و مردمی بشود، حکومت هم کارهاش پیش نمی رود و مجبور می شود ضرب و زور بکند و این هم در طول زمان نتیجه ای ندارد و معمولاً ضرب و زور هم راندمان ندارد. پس به تدریج حکومت های استبدادی مجبور می شوند کوتاه بیایند. تاریخ هم نشان می دهد که در فرانسه لویی چهاردهم خیلی مستبد بود و وقتی می پرسیند دولت کیست، می گفت من، ولی وقتی نارضایتی های مردمی را دیدند، لویی پانزدهم مجبور شد کوتاه بیاید و خلش لویی شانزدهم هم خیلی بیشتر کوتاه آمد. حکومت های استبدادی هم برای پیشبرد امور زمامداری شان ناچارند زمان هایی کوتاه بیایند و امتیازاتی به مردم بدهند. ما میدورایم از طریق همین مقاومت، این بیماری درازمدت ایرانی را به همت همه مردم درمان کنیم.

آقایان موسوی و کروبی، به عنوان سران جنبش سبز ایران تا کنون سعی داشتند که با تدابیری هریک به شیوه خود امور را پیش ببرند اما در این میان گاهی برخی انتقادات به عملکرد این دو از سوی طرفداران جنبش مدنی ایران نسبت به کندی حرکت هایشان وجود داشته است. شما فرق میان شجاعت و تهور را در عمل و مبارزه سیاسی چه می دانید؟

واقعا تفاوت وجود دارد. در بی کلگی و تهور به هیچ وجه حساب شرایط موجود جامعه و آینده نمی شود. فرد فقط فریادی دارد که می زند و فکر نمی کند که فریادش چه بازتابی دارد. اما در شجاعت فرد پیش بینی می کند و مشکلات روز را ملاحظه می کند و ملاحظات را در اقدامش می بیند که بعد از اقدام مجبور به عقب نشینی نشود. به این معنا در شجاعت حسابگری و عقلانیت مطرح است، در حالیکه در تهور عقلانیت مطرح نیست.

عملکرد آقای موسوی را در هدایت جنبش سبز و موج دموکراسی خواهی در ایران چگونه می بینید؟

من فکر می کنم آقای موسوی در اواخر سال 87 که اعلام کردند در انتخابات حاضر خواهد شد تا آنچه که الان از او می بینیم تفاوت بسیاری کرده است و مرتباً با این جنبش که در خیابان ظاهر شد پیش آمده و به نوعی جنبش سبز ایشان را رهبری و هدایت کرده است و الان مواضعش خیلی حساب شده و منطقی است. ما هم به ایشان اعتقاد داریم. در حالیکه در سال 87 ما مشکوک بودیم و اینکه آیا آقای خامنه ای ایشان را خواسته بیاید که از شر آقای خاتمی خلاص بشود یا خیر، و ایشان هم اوایل همیشه می گفت من اصول گرا هستم و نه اصلاح طلب، اما به تدریج گفتارش تغییر کرد و اصلاح طلبی را پذیرفت.

شما علت این تغییر رفتار را چه می دانید؟ حاکمیت؟

بله تندروی های حاکمیت یکی از دلایل این تغییر رفتار میتواند باشد اما از سوی دیگر، نکته مهم تر به نظر من، استقبال مردم از آقای موسوی بود، ایشان اول اعتنایی به دانشجویان نداشت، ولی وقتی حمایت دانشجویان را دیدند موضع خود را تغییر دادند، البته ما هم تذکراتی دادیم که واقعا موثر واقع شد و به سمت دانشجویان رفت. به هر حال موسوی اوایل کاندیداتوری با موسوی روزهای نزدیک به انتخابات و 22 خرداد و بعد از آن بسیار متفاوت است.

پیش از انتخابات و پس از آن، حتی تا کنون آقای موسوی و نزدیکان ایشان با شما و جریاناتی چون نهضت آزادی و ملی مذهبی ها فاصله خودشان را حفظ کردند، علت این کناره گیری چه بوده است؟

این مسئله ای است که ما با آقایان مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی داریم که بالاخره آقای موسوی هم در همین حلقه قرار دارد. اینها برای اینکه پیش حاکمیت و جریانی راست یا به اصطلاح اصول گرا خودشان را میرا کنند که با گروههای غیرخودی خط قرمز دارند، خودی و غیر خودی را در نهادشان قبول دارند. به تعبیر آقای بهزاد نبوی در سال 87 درسخرانی در دانشگاه اصفهان وقتی از ایشان پرسیده می شود که خودی و غیرخودی کیست؟ می گوید خودی کسی است که به ولایت فقیه اعتقاد داشته باشد، که دانشجویی می

گوید که یعنی درد عسگر اولادی خودی است ولی سحابی که این اصل را قبول ندارد پس غیرخودی است؟ که آقای نبوی هم فکر کرده بود، پاسخ می دهد بله همینطور است. که دانشجویان حاضر همگی می خندند. کابوسی که اصلاح طلبان و جبهه مشارکت را رنج می دهد، این است که می خواهند در پیش جناح راست خود را میرا کنند که با ما غیرخودی ها آمیخته هستند. آقای موسوی هم تاحدودی با آنها همراهی دارد، اما من شواهدی دارم که آقای موسوی اینطور نیست. اما برای رضایت اطرافیان مجبور است داشته باشد.

هم اکنون قدم اصلی را برای تغییر شرایط سیاسی ایران چه می دانید؟ آیا بازگشت به پیش نویس قانون اساسی را توصیه می کنید؟

من بازگشت به قانون اساسی را پیشنهاد می کنم. اما همین قانون اساسی هم که ما با آن بسیار مسئله داریم و با اصل 110 به شدت مخالفیم، همین قانون اساسی ظرفیت هایی دارد که باید به آن توجه کرد. برای مثال اصل 3 یا اصول 9 تا 39 قانون اساسی موجود می گوید که ماهیت جمهوری اسلامی چیست؟ اصل سه می گوید: نفی هرگونه استبداد و انحصار، اگر اصل 110 هست این اصل هم هست که بنابراین به وسیله این اصل مقید و محدود می شود. اصل 9 تا 39 عین همه قوانین دموکراتیک دنیا حقوق ملت است همین قانون اساسی ظرفیت هایی دارد. اگر قرار باشد که قانون اساسی برهم ریزد یعنی نوعی واژگونی و براندازی که این مستلزم جنگ و خشونت و کشتار است که حاکمیت هم نسبت به آن به سادگی عقب نمی نشیند و هضمش هم برای ملت راحت تر است. لذا ما فعلا این کار را توصیه می کنیم و در این مورد آقای موسوی هم با ما موافق هستند.

آیا تغییر اصل ولایت فقیه و یا حذف آن با ماهیت جمهوری اسلامی تضاد پیدا نمی کند؟

اگر قیدی که اصل 3 روی اصل 110 گذاشته اجرا شود و منحصر به یک گروه خاص نشود و استبداد از نوع استبداد خامنه ای باقی نماند، این قید اگر اجرا بشود، ما در این صورت، حاضریم به این قانون اساسی التزام داشته باشیم و باز نه اعتقاد. به نظر من فعلا این راهکار کم هزینه تری برای حاکمیت هم هست. این قدم اول است. این کمک می کند تا فضای جامعه آرامش پیدا می کند، چراکه در فضای قهر و خشونت که همه نسبت به هم بدبین هستند نمی شود عمل سیاسی موثر انجام داد. اما در فضای آرام آنها هم که با هم دشمن هستند می توانند گفت و گو کنند مدعیان اصولگرایی هم قدری تخفیف پیدا می کنند.

آیا فکر میکنید زمان برای این تحول فراهم هست؟

(باخنده) راستش نخیر. فکر نمی کنم. اما ما چاره ای نداریم غیر اینکه گیر بدهیم و راهی جز ایستادن نداریم. خواسته هامان را مطالبه کنیم تا بالاخره راهی گشوده شود.

فکر می کنید جنبش سبز توانسته است همدلی بین نیروهای منتقد داخل و خارج ایران ایجاد کند؟

یکی از محاسن جنبش سبز اتفاقاً همین بوده است که نوعی همدلی خوبی بین نیروهای داخل و خارج از کشور پدید آورده است. آنها هم هموطن ما هستند اما به دلیل همین فاصله، گاهی تفاوت دید هم وجود دارد. بسیاری از کسانی که در خارج از کشور هستند خواهان براندازی حکومت هستند، اما معتقدیم که این با شیب آرام تری باید دنبال شود که طرف مقابل یعنی حاکمیت هم به گونه ای تعدیل شود.

دوستان بسیاری در خارج هستند که خواهان استقلال ایران هستند. و اینکه دول خارجی برای ما تعیین تکلیف کنند، معتقد نیستند. من نمی خواهم تابع امریکا باشیم و نمی خواهم به هیچ وجه امریکا بر سرنوشت کشور ما حاکم شود و معتقدم هر جا امریکا بر ما مسلط شود زیان کرده ایم، اما گاهی رفتار آقای اوباما قابل تأیید است و می گویم که دولت ما بد عمل میکند اما این نظر ماست. این تحریم ها زیانش بیشتر به ملت ایران وارد می شود، حاکمیت تا زمانی که نفعت دارد می تواند خودش را سرپا نگه دارد و تحریم ها را تحمل می کند تا نشان دهد که قدرتمند هستیم و درآمد ملی را کاهش می دهد و فقر و فاقه را افزایش می دهد. تحریم ها هیچ نفعی برای ملت ندارد.

نظام جهانی و اوضاع ایران

یونس پارسا بناب

درآمد

بررسی اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در ادامه جنبش همگانی کنونی و در چهارچوب اوضاع جهانی بویژه گسترش تهاجمات و جنگ های " ساخت آمریکا " از آسیا (عراق، افغانستان، پاکستان، یمن و...) به آفریقا (سومالی، سودان و...) نشان می دهد که نه تنها مردم ایران بعد از گذشت سی و یک سال از وقوع انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به هیچ یک از خواسته های تاریخی و اساسی خود یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی نرسیده اند بلکه در سطح جهانی نیز تاراج ملل زیر ستم و در بند توسط کشورهای جی ۸ (" کلوب داووس ") نظام جهانی را به سوی بحران عمیق ساختاری و خرده بحران های منبعث از آن سوق داده و بشریت زحمتکش را بیش از پیش از پیش دوباره مثل آغاز قرن بیستم در مقابل احتمال وقوع جنگ و ناامنی و بربریت قرار داده است. بررسی قیاسی بحران عمیق ساختاری کنونی (که در واقع در سال ۱۹۷۳ بطور " نامرئی " از انتظار عمومی آغاز گشته و در سال های ۲۰۰۸ - ۲۰۱۰ برای جهانیان آشکار و برملا گشته است) با از آن بحران عمیق ساختاری اوایل قرن بیستم (که در سال ۱۸۷۳ دقیقاً صد سال پیش از آغاز دومین بحران عمیق ساختاری کنونی در ۱۹۷۳ آغاز گشت) نشان می دهد همان طور که بحران اول و پی آمدهای ناشی از آن (مثل اشتعال جنگ جهانی اول) شرایطی بوجود آورد که از درون آن امواج فراگیر انقلاب کارگری در روسیه و دیگر کشورهای اروپایی و جنبش های رهاییبخش ملی در چین و ایران و دیگر کشورهای آسیایی به سرعت رشد یافتند، به همان اندازه بحران ساختاری کنونی نیز علیرغم ویرانی ها، ناامنی ها و آشوبی که به بار آورده، احتمال قوی دارد که به او جگرگیری مجدد جنبش های رهاییبخش ملی در کشورهای پیرامونی (" بیداری مجدد جنوب ") و احیای مبارزات کارگری در کشورهای مرکز (شمال) منجر گردد. در این نوشتار بعد از بررسی کوتاه آشوب و ناامنی که نظام جهانی در کشورهای پیرامونی جهان سوم به بار آورده، نگاهی اجمالی به اوضاع و آینده ایران در آستانه سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷ می افکنیم.

نظام جهانی حاکم و کشورهای در بند

به نظر بسیاری از مارکسیست ها، شیوه و گسترش بربریت و سیاست های فلاکت بار خصوصی سازی و ملی زائدی هم اکنون کشورهای متعددی از جهان سوم پیرامونی (از هائیتی در آمریکای لاتین گرفته تا افغانستان، عراق و پاکستان، یمن و فلسطین در آسیا سومالی، سودان و کنگو و... در آفریقا) را به سوی فلاکت و نیستی سوق می دهد. "امپراطوری آشوب" که در جهان که به برکت گسترش و پیرانسانز " بازار آزاد " نئولیبرالی سرمایه داری و اشتعال و گسترش جنگ های منبعث از آن بوجود آمده، بالاخره به " بیداری مجدد ملل در بند " کشورهای پیرامونی که ۸۵ درصد بشریت کارگر و زحمتکش جهان را تشکیل می دهند، منتهی گشته و شرایط ایجاد یک نظام دموکراتیک پیگیر با چشم انداز های سوسیالیستی را میسر خواهد ساخت. بحران ساختاری کنونی و خرده بحران های منبعث از آن به خوبی نشان می دهند که نظام واقعا موجود سرمایه داری هم با اشکال از نظر تاریخی شناخته شده (دوره کلاسیک - رقابتی) و هم در چهارچوب های نئوکلاسیک قابل تصور و حتی با پیش بینی های کنونی خودش درباره مواهب جهانی شدن در تضاد و دشمنی آشکار و مخفی قرار دارد. رونق و رفاه اقتصادی دهه ۱۹۹۰ که بر بنیاد تکنولوژی های جدید دیجیتال و در چهارچوب اصول اجتماعی حاکم ایجاد گشته بود، امروز مثل حباب ترکیده است - حتی در ثروتمندترین کشورهای مسلط مرکز (بسان کشورهای در بند پیرامونی) بیکاری مزمن، پدیده کودکان خیابانی، تن فروشی، اعتیاد به مواد مخدر، بی خانمانی فراگیر، مرگ و میر از گرسنگی و سوء تغذیه و... ساختاری و بلند مدت گشته و وضع زندگی بسیاری از مردم زحمتکش را مشقت بارتر و نا امن تر ساخته اند. بحران عمیق ساختاری و عدم موفقیت نظام جهانی بیشتر از هر جایی بویژه در شکست پروژه های مدرن سازی و صدور دموکراسی فرمایشی خود در کشورهای در بند پیرامونی بویژه در ۱۰ سال گذشته بخوبی عیان گشته است. پروژه جهانی شدن " پیروزمند " که قرار بود رفاه و آسایش را برای بشریت و هم در کشورهای مرکز و هم در کشورهای پیرامونی به بار آورد، با شکستی روبرو گشته که برخلاف دوران گذشته بیش از پیش رسانه ای تر و برملا تر گشته است. نگاهی به اوضاع اسفبار کشورهای بویژه پیرامونی، از هائیتی تا یمن و از افغانستان و پاکستان تا سومالی، سودان، سیرالنون، کنگو، لیبیا و... بخوبی نشان می دهد که نظام

به نظر شما تحریمها باعث افزایش نارضایتی عمومی نسبت به دولت نمی شود؟

چرا باعث نارضایتی بیشتر می شود اما مردم دهانشان بسته است و نمی توانند حرفی بزنند. ما سیاست های دولت و ستیزه جویی دولت را با غرب با منافع ملی ایران هم سو نمی بینم. ما مخالف هستیم. اما نمی شود حرف زد. من در زمان آقای خمینی در سال 67 که اعلامیه براننت از مشرکین را دادند، یک نامه 13 صفحه ای در اعتراض به آقای خمینی نوشتم و انتقاد کردم. اما آقای خمینی هیچ وقت ما را رد نکرد و حتی به اطرافیانشان گفتند که این از خیلی از این نشریات بهتر بود. در حالیکه آقای خامنه ای هیچگاه اجازه کوچکترین نقدی را نسبت به خودشان نمی دهند. این روحیه نقد ناپذیری شکست خورده است و ناچار کنار میروند. در کتاب زندگانی من جواهر نهری می گوید که: به سرنیزه می شود تکیه کرد اما روی سرنیزه نمی توان نشست. الان حاکمیت ما روی سرنیزه نشسته است. چون از طرفی حمایت روحانیت را ندارد و از سوی دیگر مردم را، الان 7-8 تن از مراجع در قم با آقای احمدی نژاد به شدت مخالفند و حاضر نیستند حتی با ایشان ملاقات کنند. از آن طرف مردم هم که در تظاهرات 25 خرداد، روز عاشورا و مراسم تشییع آیت الله منتظری به طور وسیع شرکت کردند و اعتراض خود را نشان دادند. لذا به نظر من این وضع نمی تواند دوام داشته باشد و بالاخره دچار تغییر خواهد شد، نمیدان کی و چگونه، اما تغییر اجتناب ناپذیر است.

با توجه به رنج نامه که اخیرا از شما منتشر شده است، عقل و تجربه تاریخی نشان می دهد که این حکومت با این شکل و وضع نمی تواند دوام یابد. شما فکر می کنید رفتار حاکمیت تغییری می کند؟

ظاهرا به سمت بدتر شدن است. ما نشریه ای داشتیم 19 صفحه ای که فکری به حال ایران بکنید چون این آقای احمدی نژاد بلدوزری است که دارد ایران را نابود می کند. باید جلوی این بلدوزر گرفته شود.

امسال انتخابات شوراهای شهر را پیش رو داریم، با توجه به اینکه این نخستین انتخابات بعد از وقایع اخیر است، عمل حاکمیت در پذیرش گروههای سیاسی و سیاست اپوزیسیون درباره شرکت یا عدم شرکت دارای اهمیت است؟ نظر شما چیست؟

الان در مجمع تشخیص مصلحت طرح کمیسیون انتخابات تصویب شده و فکر می کنم آقای خامنه ای هم مصلحت خودش را در این بدانند که این را نهایتا بپذیرد. و از حاکمیت شورای نگهبان در رد صلاحیت ها بکاهد و آرامش را به جامعه بازگرداند و طبق این طرح اختیار نظارت بر انتخابات مجلس، نیز به یک شورای ملی انتخابات سپرده می شود. اما اینکه الان درباره شرکت یا عدم شرکت در انتخابات حرف زده شود به نظر من زود است. شاید بهتر این باشد که موضوع سلامت در انتخابات و نظارت ملی با حضور گروه های مختلف به عنوان اولویت های اصلاح طلبان مورد تاکید قرار گیرد. اما به هر تقدیر به نظر من آینده مبهم هست اما تاریک نیست.



متجاوز از شصت سال است که دولت اسرائیل در کمال بی رحمی و شقاوت، حقوق مردم فلسطین را پایمال ساخته و حتی نسبت به قطعنامه ها و تصمیماتی که خود پای آنها را امضاء کرده است (با حمایت و عنایت هیئت حاکمه آمریکا و یا در زیر چشم اغماض گر آن) بی اعتنا می ماند. نیروهای نظامی - امنیتی اسرائیل شب و روز مشغول بمباران شهرها و روستاهای فلسطینی و شکار فلسطینی ها در کوچه و بازار هستند. در عرض ۱۵ ماه گذشته (از جنگ غزه در دسامبر ۲۰۰۸ تا کنون) صدها نفر توسط ماموران امنیتی اسرائیل شکار شده و جان باخته اند. بیش از نصف خانه های فلسطینی در نوار غزه و بیش از ۸۰۰ خانه فلسطینی در (بانتوهای) ساحل غربی تخریب و با خاک یکسان شده اند. در یک کلام، افزایش اعمال سیاست های آپارتاید ذاتی جغرافیایی و سیاسی بر سرزمین های فلسطینی (کرانه غربی، نوار غزه و شرق اورشلیم) از سوی دولت اسرائیل با نیت رسیدن به هدف نهایی خود (انهدام پدیده فلسطین به عنوان یک دولت - ملت واحد بالقوه) بدون تردید ستون اصلی استراتژی ایجاد "خاورمیانه بزرگ و جدید" جناح های سیاسی نئولیبرال نئوناز ها را در منطقه خاورمیانه (آسیای جنوب غربی) تشکیل می دهند. یک بررسی تحقیقی نشان می دهد که اولیگوپولی های حاکم بر پنتاگون و سازمان های امنیتی و اطلاعاتی آمریکا با مترسک ساختن جوان نیجریه ائی به اسم عبدالمطلب که قصد انفجار هواپیمائی را داشت که در روز کریسمس سال ۲۰۰۹ از آمستردام به سوی دیترویت در حرکت بود، موفق شدند که جنگ های "ساخت آمریکا" را از افغانستان - پاکستان به دو سوی ساحلی تنگه باب المندب (یمن و سومالی) گسترش دهند. در پرتو این بررسی کوتاه از اوضاع جهان و منطقه خاورمیانه - اقیانوس هند نیم نگاهی به شرایط ایران در سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمین ۱۳۵۷ می افکنیم.

جنبش همگانی کنونی و انقلاب بهمین ۱۳۵۷

ایران نیز مثل کشورهای در بند پیرامونی "تافته جدا بافته" از نظام جهانی نبوده و تحقیقا در آن قرار دارد. در واقع بحران سیاسی عمیق کنونی ایران (که جنبش همگانی تجلی آشکار آن است) مینیاتور بحران عمیق ساختاری نظام جهانی سرمایه است که مبارزات گوناگون قربانیان نظام همراه با چالشگران ضد نظام تجلی آشکار آن بحران است. جنبش همگانی مردم ایران بعد از گذشت ۹ ماه از آغازش در آستانه سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمین ۵۷ وارد مرحله مهمی از عمر خود شده است. بخش قابل توجهی از شرکت کنندگان و فعالین درون این جنبش بویژه طیف رادیکال و چپ، با هوشیاری صدای اعتراضشان را بلند و بلندتر می کنند تا نگذارند که وقایع بعد از انقلاب ۵۷ دوباره تکرار شود. سی و یک سال پیش شاه رفت و طرفداران تئوکراسی ولایت فقیه "میوه چینان انقلاب"، انقلاب مردم را (با حبس آنها در "زندان توهامات" امت گرائی) مصادره کرده و قدرت را بدست گرفتند. در طول دو سال بعد از پیروزی انقلاب که مبارزات سیاسی هنوز شکل علنی داشت و نیروهای چپ مارکسیست و ملی گرایان طرفدار حق حاکمیت ملی در صحنه سیاسی ایران حضور فعال داشتند، حاکمین مستبد امت گرا جنگ خاتمانسوز هشت ساله ایران - عراق را دامن زدن تا بتوانند صدای اعتراض مردم را به بهانه "دفاع از حریم کشور" خفه کنند. آنها در دهه ۶۰ با تحکیم دیکتاتوری ولایت فقیه تمام نیروها و سازمان های متعلق به چپ های مارکسیست، ملی گرایان سکولار و حتی طیف های اسلامی مخالف ولایت فقیه را (که در پیروزی انقلاب بهمین ۵۷ شرکت داشتند) سرکوب ساخته و فعالین آنها را در زندان ها بعد از شدیدترین شکنجه ها به جرم "محاربه" و یا "مرتد" به اعدام محکوم و سر به نیست کردند. بنیادگرایان حاکم بعد از قتل عام چپ های مارکسیست، ملی گرایان طرفدار حق حاکمیت ملی و دیگر آزادیخواهان مخالف ولایت فقیه به جان مردم بی دفاع افتاده و در دهه های ۷۰ و ۸۰ خورشیدی در جهت تحکیم دیکتاتوری تک فردی ولایت فقیه و رجعت به حکومت اسلامی حتی "قانون اساسی"، "مجلس" و دیگر نهادهای دولتی خود را از هم فروپاشاندند. بعد از گذار از پروسه های آدم ربائی، قتل های زنجیره ای و عنکبوتی و... در دهه های ۶۰ و ۷۰، شکار انسان ها و اعدام آنها همچنان ادامه یافت. آنها تا این اواخر بیرحمانه معتادین، روسپیان، دگرباشان، کودکان خیابانی و... را به قتل رسانده و هر نوع اعتراضی از طرف خانواده های این قربانیان را سرکوب کرده و صدای اعتراض فعالین سیاسی و اجتماعی را از طریق سانسور و خفقان خاموش می ساختند. ولی امروز به شکرانه ادامه جنبش همگانی شرایط مبارزه مردم با آن دوره (که تقریباً سی سال طول کشید) تفاوت اساسی پیدا کرده است. جمهوری اسلامی دیگر قادر نیست که مثل گذشته جوانان و مردم بی دفاع و بی گناه را بی سروصدا به زندان ها انداخته و تحت شدیدترین شکنجه های فیزیکی و جنسی قرار دهد، سربه نیست کند، زبان ها را ببرد و قلم ها را بشکند و شکار انسان های معترض و شکنجه

حاکم (سرمایه داری واقعا موجود) - بخش بزرگی از جهان را هم اکنون وارد فاز "بربریت" و "بشریت تهی از انسانیت" ساخته است. امروز انباشت سود از طریق غارت بیش از پیش در مقابل چشمان ما توسط اولیگوپولی های عمدتا مالی معاصر ادامه دارد. در مرکزهای مسلط (عمدتا کشورهای جی ۸ بویژه آمریکا، ژاپن و اروپای متحد)، سود انحصاراتی که به جیب اولیگوپولی ها واریز می شود، مترادف با غارت کلیدی بازدهی های جوامع بویژه پیرامونی است. در مناطق به حاشیه رانده شده آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین، اقیانوسیه و حتی بخشی از اروپای جنوب شرقی، روند افزایش فقرزدائی عمدتا در غصب کردن پایه های زندگی دهقانی - روستائی و تاراج منابع طبیعی و فرار مغزهای آن مناطق تجلی پیدا می کند. عملکرد غصب هستی و معیشتی دهقانان و روستائیان و راندن آنها به شهرهای بزرگ جهان پیرامونی از یک سو و غارت منابع طبیعی و انسانی این کشورها از سوی دیگر ستون های ضروری گسترش استراتژی های سرمایه داری معاصر اولیگوپولی ها را تشکیل می دهد. غصب و تاراج اساس زندگی دهقانی و دیگر اقشار مختلف "دوزخیان زمین" در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و اقیانوسیه از یک سو و استعمار شدید کارگران در کشورهای خود مرکز از سوی دیگر شکل اصلی روند بسوی فقر زدائی منبعت از پروسه انباشت سود را تشکیل می دهد. بنابراین، توجه به رابطه مکمل بین پروسه انباشت و پروسه فقر زدائی در مبارزه جدی علیه اولیگوپولی های لجام گسیخته حائز اهمیت است. نجات و رهائی دهقانان و دیگر روستائیان در کشورهای پیرامونی (نزدیک به نصف جمعیت شش میلیارد و نیم نفری جهان را در بر می گیرند) یکی از الزامات اصلی حرکت مردم بویژه کارگران، بسوی استقرار یک نظام اصیل رها شده از تسلط سرمایه داری که نگارنده آنرا سوسیالیسم محسوب می دارد، بشمار می رود. نیروهای مترقی و رادیکال جهان (چپ عام) می توانند با ارائه یک آلترناتیو اصیل و جدی جلوی رشد و گسترش پروسه فلاکت بار جهانی شدن سرمایه را بگیرند. البته این چالش رهاییبخش زمانی به یک نیروی مادی و موثر براندازانه تبدیل خواهد گشت که هم مردمان بویژه زحمتکش کشورهای در بند پیرامونی و هم مردمان بویژه کارگران کشورهای مرکز با همدلی در کنار هم مبارزه علیه نظام در سطوح متفاوت جهانی، منطقه ای و کشوری بریزند. زیرا این امکان بیش از هر زمانی در گذشته پانصد ساله تاریخ سرمایه داری وجود دارد که در نبود و فقدان یک آلترناتیو جدی، خود سرمایه داری واقعا موجود محیط زیست و تمدن انسان را به سوی تخریب، بربریت و نهایتا نابودی زندگی در کره خاکی سوق دهد. کنکاش در اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران، کشورهای همجوار آن از فلسطین، عراق و یمن در خاورمیانه (آسیای جنوب غربی) گرفته تا کشورهای افغانستان و پاکستان (در جنوب آسیا) می تواند روشنگر این نکته باشد که خصلت های فلاکت بار سرمایه داری واقعا موجود (بیکاری مزمن و طولانی، جنگ، نا امنی، افزایش کودکان خیابانی، مواد مخدر و تن فروشی و مهاجرت ها و آواره گی های میلیونی و زیر پا گذاشتن حقوق اولیه انسان ها در زمینه های مختلف) هم اکنون در آن بخش از جهان سوم نیز گسترش بیشتری یافته است. در این رابطه بگذارید پیش از بررسی اوضاع ایران نگاهی اجمالی به اوضاع منطقه خاورمیانه - اقیانوس هند و پی آمدهای حرکت سرمایه در آن منطقه بیاندازیم.

عملکرد نظام جهانی در منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند

ادامه جنگ در عراق و افغانستان و گسترش آن به پاکستان و یمن و... تاکنون صد ها هزاران مردم بی دفاع را کشته و مجروح ساخته و میلیون ها کودک و پیر و جوان آن کشورها را در بیابان های سوزان و خشک و یا سرد و بی آب و علف آواره و سرگردان ساخته است. بر خلاف توهاماتی که نیروهای راست بویژه حامیان نئولیبرال - نئوناز اشاعه می دهند، هدف راس نظام (آمریکا) برقرار ساختن نظام دموکراتیک و دفاع از حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت ملی ملیت های ساکن آن کشورها نیست. نظام جهانی و آمریکا در راس آن خواهان تثبیت دولت های کمپرادور وابسته در آن کشورها به مثابه ستون فقرات تحمیل سلطه امپراطوری سرمایه بر مردمان آن کشورها و استقرار امنیت برای اولیگوپولی های مالی - نفتی در جهت استخراج منابع عظیم نفت و گاز طبیعی کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی و صدور آن ها از گذرگاه های استراتژیکی تنگه های هرمز و باب المندب و مسیر ژئوپولیتیکی راه افغانستان - پاکستان عمدتا به کشورهای مرکز است. هر نیرو و تشکل و فردی که در این کشورها با مداخلات سیاسی و نظامیگری های ماجراجویانه کاخ سفید و دگر کاخ های متعلق به کشورهای جی ۷ مخالفتی ابراز کرده و مقاومتی نشان دهد، به عناوین متعددی منجمله "تروریست"، "طالبان"، "القاعده" مورد هجوم نظامی، ترور و شکار قرار گرفته و سرکوب می گردد. در فلسطین اشغالی نیز

سیاسی " جنبش همگانی مردم (که به شکاف های شان دامن می زند و ضعف ها ، سیاست های اقتصادی و سیاسی و بالاخره فساد مالی اشان را عریان تر و آشکارتر می سازد) به انسجام دستگاه حاکمیت ولایت فقیه پیرداند تا به بقای جمهوری اسلامی کمک کنند . اینک در آستانه سی و یکمین سالگرد انقلاب ۱۳۵۷ و پایان سال ۱۹۸۸ کل هیئت حاکمه ایران علیرغم رقابت هائی که دو جناح اصلی آن بر سر سهم در ثروت ، قدرت و نقش رهبری جمهوری اسلامی با یکدیگر دارند ، بر سر دو نکته اساسی و استراتژیک به توافق رسیده اند که عبارتند از : الف - در حیطه اقتصادی ، نه تنها حامی سرمایه و اصل مالکیت خصوصی (حتی بر منابع طبیعی و ملی) هستند بلکه با تشدید پروسه گلوبولیزاسیون سرمایه و مقررات بانک جهانی بویژه سیاست های خصوصی سازی (ملی زدائی) ، سر آشتی دارند . اختلافات هم جناح نظامی - مالی اصولگرا و هم جناح اصلاح طلبان با کشور های جی ۸ (" کلوب داووس ") بر سر چگونگی " تهاجم فرهنگی " و چند و چون تلاقی و " گفت و گوی تمدن ها " و انرژی هسته ای است . در نتیجه هم جناح حاکم در قدرت و هم جناح اپوزیسیون و حامیان آنها به عبور و برون رفت از بحران های فلاکت بار اقتصادی و اجتماعی ایران (بیکاری مزمن ، تورم سرسام آور ، پدیده کودکان خیابانی و ...) که منبعث از نابرابری ها و سیاست های فراگیر خصوصی سازی هستند ، پاسخ و راه حلی ندارند . ب - در حیطه سیاسی ، با این که جناح اصولگرا و حامیان دولت و رهبری را یک مسئله " تشخیصی " و نه " انتخابی " دیده و مشروعیت تمام نهادها را از آن ولی فقیه مطلقه می دانند (در حالی که جناح انتلافی اطلاع طلبان و میانه کارگزاران اختیارات ولی فقیه را در محدوده قانون اساسی جمهوری اسلامی ذکر می کنند) اما هر دو جناح دموکراسی را در محدوده اسلام سیاسی (تنوکراسی ولایت فقیه) تعریف کرده و دموکراسی های مشارکتی ، ملی ، توده ای و ... را کفر و شرک و یا غیر قابل تحمل اعلام می کنند . به عبارت دیگر دموکراسی هائی را که جناح های رقیب درون جمهوری اسلامی و اسلامگرایان خارج از حاکمیت (نوگرایان دینی و حامیان " رنسانس اسلامی ") تبلیغ و ترویج می کنند ، به نظر نگارنده دموکراسی های دم بریده ، فرمایشی ، نخبگانی و ناپیگیری هستند که در نهایت با پذیرش منطق حرکت سرمایه مسیر سرنوشت مردم ایران را به بن بست خواهند رساند .

نتیجه گیری

به استنباط نگارنده آن شور و شوق و از خود گذشتگی که مردم ایران بویژه طی ۹ ماه گذشته برای تغییر از خود نشان داده اند حول استقرار نوعی دموکراسی است که در پروسه رشد آن مردم نه تنها از ویژه گی های استبدادی جمهوری اسلامی (فقدان آزادی های فردی اجتماعی ، حقوقی و ملی) رها می شوند بلکه با ژرفا بخشیدن پیگیرانه و بلند مدت به پروسه آن دموکراسی ، خود را از ویژه گی های دموکراسی نظام سرمایه (فقر ، بیکاری ، عدم دسترسی به حقوق اولیه بویژه امنیت شغلی و ...) نیز نجات می دهند. این که این نوع دموکراسی چگونه و توسط کدام یک از نیروهای اساسی جامعه و یا مجموعه اتی از آنها تعبیه ، تنظیم و تامین خواهد گشت گره اصلی "مادر بحث ها" است که باید به نوبه ای خود توسط چالشگران ایرانی ضد نظام در میدان کارزار زحمتکشان ایران ("جامعه مدنی ایران") مورد بررسی قرار گیرد.

منبع: اخبار روز



www.haghmosalamma.blogspot.com

آنان را در زندان ها ادامه دهد و بالاخره مزد بخور و نمیر کارگران را دریغ کرده و آنها را در انبوه صد هزاران به کوچه بریزد (تا همراه خانواده هایشان به تباهی کشیده شوند) و موضوع را لاپوشانی کند . در آن زمان (دوره های ریاست جمهوری خامنه ای ، رفسنجانی ، خاتمی و دوره اول احمدی نژاد) حاکمین مستبد توانستند با حبس مردم در " زندان توهمات " مذهبی و تبلیغ امت گرایی بین آنها و نیروهای سیاسی بویژه چپ و ملی گرا فاصله انداخته و با خفه کردن و سرکوب هر نوع صدای اعتراضی هولناکترین جنایات را در کشتار سال ۶۷ (که مدت ها از انتظار عمومی مخفی ماند) علیه بهترین جوانان میهن در سکوت مرتکب شوند . بررسی قیاسی آن زمان با اوضاع فعلی نشان می دهد که آن زمان عموماً خانواده های قربانیان نظام بودند که در کنار هم پی گیرانه از قتل عام فرزندان خود و مسایل مربوط باخبر میشدند . امروز هر یک نفر که شکار ، دستگیر ، شکنجه و کشته می شود هزاران مدعی دارد . فقط خانواده ها و فعالین درون و برون مرزی ایران نیستند که نسبت به جرم و جنایتی که رژیم مرتکب می شود اعتراض دارند بلکه افسار مختلف مردم و بسیاری از مردم سراسر جهان نسبت به این جنایات اعتراض می کنند . امروز جمهوری اسلامی دیگر به راحتی نمی تواند اتهام و جرم برای زندانی بترشد و بدون سروصدا مثل سی سال گذشته به جنایات و تاراج های منابع طبیعی و انسانی خود ادامه دهد . امروز حاکمین مستبد جمهوری اسلامی سرمایه دیگر قادر نیستند با تهمت هائی که می زنند مردم را نسبت به کار نامه جهل و جنایت و سرسپردگی خود به اولیگوپولی های مالی نظام جهانی سرمایه ساکت کنند و صدای آنها را که از استبداد سیاسی و نابرابری های عمیق اقتصادی و اجتماعی به تنگ آمده اند ، خاموش سازند . در یک کلام مبارزات همگانی مردم در ۹ ماه گذشته از یک سو و تشدید رقابت ها و افشاکاری های یکدیگر توسط دو جناح درون حاکمیت (جناح مافیای - مالی و جناح انتلافی اصلاح طلبان و " کارگزاران " سنتریست) از سوی دیگر کارنامه پر از جنایات ، فساد مالی و وابستگی مالی - اقتصادی رژیم را بیش از پیش در دست مردم قرار داده است . در یک کلام ، مردم بیش از هر زمانی در گذشته می دانند که رژیم در بحران عمیق فرو رفته و هیچ یک از جناح های سیاسی علیرغم ادعایشان قادر به حل مسائل بزرگی که جامعه ایران با آنها روبرو است ، نیستند . به فاکت های زیر که اکنون به شکل های گوناگونی ورد زبان خاص و عام گشته و رسانه ای تر شده است ، توجه کنیم :

- ایران از لحاظ " فرار مغزها " مقام سوم (بعد از عراق ، سومالی) را در بین ۶۰ کشور توسعه نیافته ای پیرامونی (جهان سومی) دارد .
- ایران از لحاظ فرار پول و ثروت سرمایه ها در ردیف گروه اول کشورهای جهان قرار دارد .

- رژیم اسلامی منابع نفت و گاز طبیعی و منابع دیگر ایران را (از طریق عقد قراردادهای پر از امتیاز به کشورهای جی ۸ و چین) به " حراج " گذاشته است . بررسی لیست امتیازاتی که جمهوری اسلامی بویژه در بیست سال گذشته به اولیگوپولی های مالی جهانی اعطاء کرده است ، کشور ایران را به یکی از " شکارگاه های امتیازاتی " درجه یک در جهان تبدیل نموده است .

- رژیم جموری اسلامی با پیش فروش نفت گاز و دیگر منابع طبیعی بودجه ای دارد که از نظر اقتصادی و مالی بیش از هر زمانی ایران را (مثل اکثر کشورهای پیرامونی) به اقتصاد حاکم جهانی سرمایه وابسته ساخته است .
- جمهوری اسلامی از نظر حجم اداری یکی از بوروکراسی های فاسد مالی را در میان کشورهای پیرامونی در جهان دارد . این بودجه عظیم اداری به خاطر رواج ارتشاء ، احتکار و فساد مالی فراگیر در سطوح بالای مقامات دولتی ، نمی تواند شکم هزاران هزار کارمند دون پایه را سیر کند و در نتیجه اشتغال به کار دوم ، شیوع رشوه و فساد مالی و توسل به فحشاء و مواد مخدر در میان کارمندان دولتی بیداد می کند .

- در ایران اعمال سیاست های خصوصی سازی ، تشدید آن بویژه در پنج سال گذشته و پی آمدهای فلاکت بار ناشی از آن نظیر بیکاری مزمن ، گرانی سرسام آور ، رواج روسپیگری ، فرار کودکان از خانه و ازدیاد روزافزون کودکان خیابانی ، کنده شدن روستائیان و دهقانان از زمین های خود و پرتاب آنها به شهرهای پرجمعیت بویژه تهران و ... آن کشور را در اقیانوسی از فقر و نابرابری فروبرده و در آستانه سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مردم ایران را در مقابل یک بحران عمیق اجتماعی - سیاسی از یک سو و بروز و عروج فرصت های نوین رهائی بخش و انقلابی از سوی دیگر قرار داده است . امروز مردم ایران متوجه شده اند که تنها با تعمیق مبارزات خود و عبور از شعار اعتراضی " رای من کجاست ؟ " و اعتلای سطح مبارزاتی به شعار سیاسی " مرگ بر دیکتاتوری " می توانند مشروعیت رژیم جمهوری اسلامی سرمایه را بیشتر و بیشتر به زیر علامت سوال برده و به کلیت رژیم ضربه سیاسی بزنند . اکنون هر دو جناح رژیم می کوشند با محدود کردن " فضای

توساندن مردم از زلزله؛ راهکار دولت برای

کاهش جمعیت تهران

نیلوفر زارع

جرس: روزی را تصور کنید که هزاران هزار شهروند تهرانی اسباب و اثاثیه خود را جمع می‌کنند و برای یافتن سرپناهی تازه در شهری تازه از تهران خارج می‌شوند. تصور چنین روزی ناخودآگاه انسان را یاد فیلم های آخرالزمانی می‌اندازد که شهرهای بزرگ به واسطه بلای طبیعی خالی از سکنه می‌شوند و بازماندگان این شهرها در هول و اضطراب به فکر فرار می‌افتند.

تصویر یک روز آخر زمانی برای تهران نیز دور از انتظار نیست. گسل‌های مرگبار این شهر، خطر زلزله را به عنوان کابوسی دایمی بالای سر شهروندان قرار داده و پایتخت 13 میلیونی ایران را آستان فاجعه ای کرده که در صورت وقوع می‌تواند به بزرگ‌ترین فاجعه تاریخ بشری تبدیل شود. مقام‌های دولتی اما همواره در مواجهه با خطر زلزله تهران طرح‌های بلندپروازانه‌ای را به میان آورده‌اند که هیچ‌کدام هم عملی نشده‌اند. اظهارات اخیر "محمود احمدی نژاد" درباره ضرورت خروج 5 میلیون نفر شهروند تهرانی از این شهر نیز نمونه‌ای کامل از طرح‌های خیال‌پردازانه دولتی است که از فرط غیر عملی بودن جدی گرفته نمی‌شوند.

این در شرایطی است که تهران همچنان شاهد سیل روزافزون مهاجران جویای کار است و مشکلات مزمن محیط زیستی و ترافیکی نیز سلامت شهروندان را به شکل هشدار دهنده‌ای در معرض خطر قرار داده است. توسعه ناهمگن تهران در طول دهه‌ها اکنون اثرات خود را به طور کامل آشکار کرده و دولت را ناگزیر از رویارویی با این مشکلات کرده است. دولت کنونی اما به دلیل ناکارآمدی ساختاری و پایگاه ضعیف اجتماعی‌اش میان اکثریت شهروندان تهرانی تنها راه حل مشکلات این شهر را در ترساندن مردم از خطر زلزله دیده است. تدبیری ساده‌اندیشانه که هدف عملی‌اش شانه خالی کردن دولت از زیر بار مسوولیت مواجهه با زلزله و انداختن مسوولیت آن به گردن شهروندان است.

طرح‌های ساده‌انگارانه

سخنان اخیر محمود احمدی نژاد درباره حتمی بودن وقوع زلزله تهران و درخواست از تهرانی‌ها برای اقامت در شهری دیگر از جهاتی نازکی داشت. تا پیش از این مقام‌های ارشد دولتی برای جلوگیری از ایجاد جو وحشت و اضطراب میان شهروندان نگرانی‌های مربوط به وقوع بلای طبیعی مانند زلزله را رسانه‌ای نمی‌کردند و برنامه‌ریزی‌های عمرانی و امدادی را در دستور کار قرار می‌دادند. اما احمدی نژاد با سخنانی که هدفش ترساندن مردم از خطر زلزله احتمالی بود گفت که "حداقل 5 میلیون نفر باید از تهران بیرون بروند تا تهران خلوت شود و بتوان حادثه احتمالی در تهران را مدیریت کرد." او البته ادعان کرد که با شیوه دستوری نمی‌توان به مردم گفت که شهر را خالی کنند اما در عین حال گفت به وقتش من از مردم خواهش می‌کنم که این کار را انجام دهند. راهکار او برای بیرون کردن تهرانی‌ها از تهران شامل اعطای زمین، وام 4 درصد و یارانه بود. با این حال طرح او به اندازه‌ای بلندپروازانه و ساده‌اندیشانه است که کمتر توجهی را میان شهروندان تهرانی برانگیخته است. تهرانی‌ها هر چند که به تبعات کابوس وار وقوع زلزله آگاهند اما به دلیل بی‌اعتمادی به طرح‌های دولتی تمایلی به تغییر محل سکونت خود نشان نمی‌دهند. شهروندان پایتخت در طی سالهای اخیر شنوای طرح‌های مشابهی از این دست بوده‌اند که مهم‌ترین آنها را می‌توان طرح انتقال پایتخت از تهران دانست، طرحی که از فرط تکرار طی این سالها حتی توان جلب توجه افکار عمومی به مدت چند روز را هم از دست داده است. اما همچنان در مراکز تصمیم‌گیری نظام مطرح می‌شود. به گونه‌ای که مطابق مصوبه سال گذشته مجمع تشخیص مصلحت نظام "انتقال مرکز سیاسی کشور در مکان مناسب جهت بهبود و اصلاح استقرار جمعیت و فعالیت در کشور تا پایان چشم‌انداز" به عنوان یکی از سیاست‌های کلی نظام مطرح شده است. این مصوبه در معنای کلی‌اش انتقال پایتخت از تهران را در نظر گرفته است و برای عملی کردن آن راهکارهایی را مانند «توسعه متوازن روستاها و شهرهای کوچک»، «پیشگیری از مهاجرت بی‌رویه به مراکز استان‌ها»، «انتخاب مکان‌های مناسب و استقرار مراکز زیست‌فعالیت جهت اقدامات توسعه متوازن و مراکز حیاتی و حساس متناسب با

ملاحظات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، امنیتی و پدافند غیرعامل» «ساماندهی سطوح خدمات و استقرار جمعیت در کشور با توجه به مدیریت سوانح طبیعی، حوادث، منابع آب و» رعایت شرایط زمین‌شناسی جهت افزایش

ضریب ایمنی تأسیسات زیربنایی و حیاتی و ابنیه مراکز جمعیتی و شهرها و روستاها» را مد نظر قرار داده است. راهکارهای مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام برای انتقال پایتخت از تهران تا زمانی که روی کاغذ قرار دارد جذاب و کارشناسانه جلوه می‌کند اما با توجه به ناکارآمدی دولت در برآورده کردن بسیاری از مصوبات کلیدی سند چهارم توسعه و سند چشم‌انداز بیست ساله کشور نمی‌توان به موفقیت دولت در زمینه‌سازی انتقال پایتخت کوچکترین امید داشت.

دشواریهای حل‌نشده

اگر سخنان اخیر احمدی نژاد درباره ضرورت خروج 5 میلیون شهروند تهرانی نوعی زمینه‌سازی برای انتقال پایتخت از تهران باشد می‌توان از هم اکنون شکست تمام عیار این طرح را اعلام کرد. علاوه بر ناکارآمدی ساختاری دولت در برآورده کردن پیش‌زمینه‌های تغییر پایتخت، بحران مشروعیت حکومت نیز دست کارگزاران آن را برای اجرای طرح استراتژیک جابجایی پایتخت بیش از هر زمان بسته است. در صورتی که دولت تصمیم به اجرای این طرح بگیرد موجی از مخالفت شهروندان تهرانی بلند خواهد شد که مشخص نیست چه پیامدهایی می‌تواند به دنبال داشته باشد. انتخاب محلی تازه برای تبدیل شدن به پایتخت ایران نیز بحرانی بزرگ را ایجاد خواهد کرد. در طی سالهای گذشته هر زمان که نام یکی از شهرهای کشور به عنوان جایگزین احتمالی تهران مطرح شده مخالفت‌هایی را میان ساکنان سایر شهرها برانگیخته و مطمئناً شهرهای مدعی پایتختی در شرق و غرب و شمال و جنوب کشور حکومت را برای انتخاب یک شهر از میان آنها دچار بلاتکلیفی و سردرگمی خواهند کرد. از طرفی متغیرهایی که می‌تواند یک شهر را تبدیل به پایتخت کشور 75 میلیونی ایران کند به حدی زیاد است که حتی با سرمایه‌گذاری‌های کلان نیز نمی‌توان زمینه‌های آن را به طور کامل آماده کرد. بافت فرهنگی-اجتماعی شهری که قرار است جایگزین تهران شود به همراه تنوع جمعیتی و فرهنگ شهرنشینی عواملی است که انتخاب هر شهری را با دشواری مواجه می‌کند. حتی در صورتی که دولت ریسک همه پیامدهای انتخاب پایتخت جدید را بپذیرد باز ممکن است پس از مدتی متوجه شکست تمام عیار آن شود و پایتختی را به تهران بازگرداند. برخی کارشناسان با علم به متغیرهای فراوان جابجایی پایتخت طرح‌هایی مانند تمرکز زدایی از تهران را پیشنهاد می‌کنند به گونه‌ای که "بهرام عکاشه" رئیس دانشکده علوم پایه دانشگاه آزاد با تشریح تحقیقی که ژاپنی‌ها درباره زلزله احتمالی تهران انجام داده‌اند در مصاحبه‌ای گفته است "بهر است ایران پایتخت‌های متعدد داشته باشد یعنی یک منطقه پایتخت سیاسی باشد، منطقه دیگر پایتخت صنعتی و شهر دیگری به عنوان پایتخت تجاری معرفی شود." طرح‌هایی از این دست نیز به دلیل ناکارآمدی دولت در توسعه صنعتی و اقتصادی مراکز تجاری و اقتصادی شهرهای دیگر با دشواریهای قابل پیش‌بینی و فراوانی همراه است که شانسی برای موفق بودنشان باقی نمی‌گذارد.

انگیزه‌های پایتخت‌نشینی

زمانی که آغامحمد خان تهران را به پایتختی ایران برگزید این شهر حدود 15 هزار نفر جمعیت داشت. در طی دویست سال گذشته جمعیت این شهر رشدی بیش از 866 برابر داشته است. رشد جمعیت تهران ریشه در عوامل متعددی دارد اما یافتن جایی مناسب‌تر برای زندگی، سرمنشأ انگیزه میلیون‌ها مهاجری بوده که طی دهه‌های اخیر خانه و کاشانه خود را در شهرهای دور و نزدیک رها کرده و راهی پایتخت شده‌اند. هجوم مهاجران به تهران به ویژه از زمان آغاز برنامه‌های توسعه محمدرضا پهلوی شدت یافت و روستاییان را در سودای زندگی مرفه شهری به وسوسه تهرانی شدن کشاند. چنان‌که اکنون در هر گوشه تهران گویش‌ها و لهجه‌های شهروندان سندی روشن از تنوع قومی این شهر است و نشان می‌دهد که چگونه طی دهه‌ها حاشیه‌نشین‌ها و مهاجران بر متن غلبه کرده و تهران را به تسخیر خود درآورده‌اند. برای مهاجران انگیزه یافتن کاری با ثبات و درآمدی مکفی مهم‌ترین وسوسه ورود به تهران بوده است. دسترسی آسان به منابع فرهنگی و تسهیلات اجتماعی نیز اولویت بعدی غالب مهاجران بوده است. بسیاری از مهاجران در طی سالهای سکونت در تهران مهارت‌هایی را فراگرفته‌اند که طبقه متوسط این شهر را تقویت کرده‌اند. بسیاری دیگر نیز ناتوان از برآورده کردن آرزوهای خود همچنان در حاشیه پایتخت زندگی می‌کنند.

تسویه سازنده یا آسیب‌زننده

نابسامانی‌های فرهنگی و خرده‌فرهنگ‌های متعارض شهروندان تهران بیش از هر چیز محصول تنوع قومی افراد مهاجری است که از ایلات و قبایل یا روستاها و شهرهایی با فرهنگ خاص خود به تهران آمده‌اند. این در حالی است

۲۸ فروردین ماه ۱۳۸۹

کند، نگه دارد، به دیگران نشان بدهد، نظرشان را بپرسد، نظر خودش عوض شود و نظر دیگران را نسبت به آن عوض کند. منتظری به عنوان آیت‌الله روستایی پیشتر برای گروه اول حرف می‌زد اما یک روز منبر و میکروفن را گرفتند و از آن پس ناچار چیزهایی برای گروه دوم روی کاغذ آورد. این شروع استحاله و ترفیع او بود.

بدون سلسله مراتبی جدی برای مقامهای دینی در اسلام، القابی از قبیل فقیه آفقه و عالم اعلم تعارف است. اگر واقعیتی در آنها باشد در حدت حافظه و حاضر جوابی فرد، و البته تمکن و نفوذ اجتماعی طرفداران اوست. با تمام تلاشهایی که برای جانداختن مفهوم مبهم "فقه پویا" شده، باید منتظر ماند و دید به سؤالی اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی با فتوایی کاملاً بیع از نظر محتوا پاسخی مؤثر دهند که از حد نصیحت فراتر رود.

اینکه فرد از جایگاه قدرت سیاسی تعیین تکلیف کند ارتباطی به اعلم و آفقه بودن ندارد. ترفیع منتظری هم ربطی به فقه‌دانی او نداشت. فکرهای اجتماعی در گود زورخانه سیاست شاخ‌پوش می‌شوند، و حسب اینکه فرد کدام طرف را بگیرد و برنده باشد یا بازنده، بخشی از جامعه به او بها می‌دهد.

منتظری را در دو سه دهه آخر زندگی غور در احکام شرع به فکرهای جدید نرساند. هزارها نفر سرگرم ازبرکردن و پس‌دادن آن احکام‌اند بی‌آنکه به فکری جدید دست پیدا کنند. قضیه ریشه‌دارتر، قدیمی‌تر و جمعی‌تر بود. فرد، بسته به منش خویش و نوع فرصتها، ممکن است همان اندازه که از موقعیتها تأثیر می‌پذیرد بر موقعیتها اثر بگذارد، و یک عامل سبب پیدایش موقعیتی می‌شود که به بروز عللی جدید می‌انجامد.

اعتراضش به شکنجه و قتل عام زندانیان سیاسی به مشرب فکری‌اش مربوط می‌شد. این طرز فکر، هم ایجادکننده و هم پیامد ضربه‌ای بود که در اعدام خویشاوندش مهدی هاشمی تحمل کرد. و این یکی دنباله رقابتی بود که از دهه‌ها پیش در حوزه جریان داشت. تاریخ آن وقایع هنوز نوشته نشده است اما از کنار هم گذاشتن قطعات، با قدری تردید و احتیاط می‌توان تصویری کلی به دست داد.

اواخر دهه 40 کتابی منتشر شد با عنوان شهید جاوید نوشته صالحی نجف‌آبادی. بحث کتاب این است: واقعه عاشورا حرکتی برای ایجاد حکومت بود.

خرده‌گیران کتاب گفتند روا نیست جوهر مذهب در خدمت مقاصد سیاسی مصرف شود. موافقان کتاب به دیدگاه عمل سیاسی انقلابی برای رهایی گرایش داشتند. منتقدان کتاب واقعه کربلا را تلاشی برای گشودن راه رستگاری و فراتر از مسائل وضع موجود می‌دیدند.

منتظری و آیت‌الله علی مشکینی بر این کتاب تقریظ نوشتند. برخورد علی شریعتی نقادانه اما مثبت بود. آیت‌الله خمینی کلاً اقدام برای ایجاد حکومتی دینی را تأیید می‌کرد اما، مانند موارد دیگر از این دست، از دعوی میان اصحاب دیانت فاصله گرفت.

هم موافقان و هم منتقدان کتاب در نهاد دیانت دارای پایگاه بودند. ناظری که از بیرون به ماجرا نگاه کند ممکن است کنجکاو شود تاریخ انتشار کتاب مورد مناقشه را بداند. در چاپ دهم هیچ اشاره‌ای به تاریخ چاپهای آن نیست. و شرح واقعه کربلا از جنبه تاریخی را، به عنوان نخستین قدم در فهم آن، کجا باید یافت؟ در متون فارسی چاپ ایران روایتی روشنند از هیچ واقعه‌ای در تاریخ دین وجود ندارد؛ هر شرحی با تأیید نتایج اقدامی که، از نظر توالی متن، هنوز انجام نگرفته است شروع می‌شود. متن دینی یعنی شرح مکتوب آنچه گفته شده یا خوب است گفته شود، و برای خواننده بیرون از آن فضای شفاهی بیشتر احتمال دارد ایجاد سؤال کند تا به سؤالی پاسخ دهد.

یکی از منتقدان کتاب، معممی بود به نام سیدابوالحسن شمس‌آبادی. در فروردین 55 این شخص را ربودند و در بیابانهای حوالی اصفهان کشتند. سردهسته آذربایجان، مهدی هاشمی، برادر مکلائی داماد منتظری، دستگیر، محاکمه و محکوم شد و تا تحولات سال 57 در زندان بود.

در نیمه دوم همان سال طیفی عمدتاً متشکل از اصحاب پانزده خرداد، دینداران مبارز مخالف وضع موجود، معتقدان به اسلام سیاسی در انجمنهای اسلامی دانشجویان، و چندین گرایش بینابینی و تکرو شکل گرفت. نزد بخشی بزرگ از این ائتلاف ناهمگن آنچه به سرعت برق اتفاق افتاد کم از معجزه نبود: شاه از خمودی و واهمه در آمد، علیه شخص آیت‌الله خمینی (و حتی پدر او) اعلامیه داد، دست به کارهایی ضدونقیض و بی‌نتیجه زد، وحشت کرد و درست یک سال بعد افسرده و پریشانحال چمدانهایش را برداشت و رفت.

طیف دینداران ستیز مجوی مخالف وضع موجود ("عاشقان ولایت" و "نوب در ولایت")، استعمال عبارت دوم بعدها نهی شد (تردید نداشت این برکت بیشتر غیرقابل‌تصور باید به همین شکل حفظ شود. چنین معجزه‌ای شاید هر هزار سال یک بار رخ دهد و برکات بادآورده ممکن است به همان راحتی که به کف آمده از

خلقیات تهرانی‌ها در اثر مواجهه با فرهنگ غربی به صورت ناهمگن تری درآمده و تصویری کامل از یک جامعه درگیر سنت و مدرنیسم را ایجاد کرده است. فرهنگ ناهمگن شهروندان تهران در کنار توسعه ناهمگن مراکز صنعتی، اقتصادی و فرهنگی این شهر به پدید آمدن فضایی آشفته و توأم با شکاف طبقاتی حاد دامن زده است. حکومت نیز علیرغم همه وعده‌هایش برای رعایت حقوق طبقات پایین جامعه، عملاً شهروندان حاشیه‌نشین تهران را به حال خود رها کرده و به این ترتیب در نامتوزان کردن توسعه این شهر نقش مؤثری داشته است. با این حال و با وجود تمام مشکلاتی که تعارض قومی و فرهنگی شهروندان تهران به همراه داشته است برخی کارشناسان از جنبه مثبتی به ماجرا نگاه کرده و تنوع فرهنگی تهران را به عنوان یکی از ویژگی‌های شهرهای بزرگ و مدرن شایسته تمجید می‌دانند به گونه‌ای که از نگاه دکتر نعمت‌الله فاضلی، استاد دانشگاه و عضو وابسته هیأت علمی مرکز مطالعات شرق و آفریقای دانشگاه لندن، "تهران به دلیل اقوام مختلف ایرانی که با ورود به آن سلاطین و فرهنگ خویش را نیز وارد می‌کنند یکی از بزرگترین شهرهای چند رگه‌ای و پست مدرن جهان است که پتانسیل انسانی بزرگی را در خویش نهان دارد." او ماجرای تنوع فرهنگی تهران را از این زاویه می‌بیند که در این شهر انسان‌ها مدام در حال مقایسه خویش با دیگرانند و مقایسه نیز مهمترین محرک پیشرفت و توسعه است." با این حال نگاهی به رشد فزاینده اختلاف طبقاتی در تهران و آمار نگران‌کننده جرم و جنایت نشان می‌دهد که ورود مهاجران به این شهر را نمی‌توان به بنا شدن جامعه‌ای پست مدرن در تهران امروز ربط داد. ناکامی گروه وسیعی از شهروندان در رسیدن به جایگاه اجتماعی بهتر و موثر نیز ویژگی مقایسه را به عنوان محرکی برای توسعه از بین خواهد برد و آن را به صورت عملی برای درک بهتر تبعیض اجتماعی درخواهد آورد. بنابراین به نظر می‌رسد تا زمانی که دولت از برقراری توسعه به صورت متوازن ناتوان باشد، حس تبعیض میان طبقات اجتماعی بیشتر همه‌گیرتر خواهد شد و بی‌اعتمادی به دولت به عنوان نیرویی توازن بخش را نیز عمیق‌تر خواهد کرد. واضح است که دولت هم در شرایطی که از بحران بی‌اعتمادی عمومی رنج می‌برد نمی‌تواند تحرکی میان شهروندان برای اجرای طرح‌های بلندپروازانه‌ای ایجاد کند و سخنانی از جنس جابجایی 5 میلیونی مردم تهران یا تغییر پایتخت نیز پس از سپری شدن چند روز به بایگانی خواهد رفت.

ترفیع شگفت انگیز یک آیت‌الله

محمد قاند



قالب و رسانه به محتوای پیام شکل می‌دهد و بر نوع و شدت آن تأثیر می‌گذارد. مثلاً با انتخاب میان نوشتن شعر نو یا سرودن شعر قدما، دامنه و نوع مخاطب تا حد زیادی مشخص می‌شود. در قدم بعدی، برگزیدن قالب رباعیات فایز دشتستانی یا هر یک از اوزان رزمی شاهنامه، بزمی هفت پیکر یا حکیمانۀ مثنوی معنوی، لحن سرایش، محتوای اثر و حتی آهنگ و وزن و رده و آژگان را پیشاپیش معین کرده است.

آیت‌الله شیخ حسینعلی منتظری فقید زمانی که رسانه‌اش تغییر کرد، هم مخاطب، هم وزن، هم قافیه، هم جهت فکری، هم محتوای پیام و هم تا حد زیادی پایگاه اجتماعی‌اش عوض شد. تا در تهران و قم پیشنماز بود باید حرفهای تلویزیون را برای مستمع فرهنگ شفاهی تکرار کند. هنگامی که ارتباط با مخاطبان پا به حیطة متن گذاشت و نوشته تنها راه رساندن پیام شد، محتوای پیام هم زمین تا آسمان فرق کرد.

مخاطب فرهنگ شفاهی — در مسجد، کلیسا، کنیسه یا هر معبد و مناسک و پرستشگاهی — پذیرای پیامی است که از کودکی به آن خو کرده: حق خوب و متبرک است و دارای ثواب؛ باطل بد و ملعون است و مستوجب عقاب. چنین پیامی معمولاً رایگان است، مصرف آن فقط در حد آداب مقرر وقت می‌گیرد و مخاطب تا دفعه بعد نیازی ندارد به آن فکر کند، زیرا حقیقت مطلق ازلی و ابدی طی هفته آینده هم سرش جایش خواهد ماند.

در مقابل، مخاطب پیام مکتوب نه تنها وقت صرف موضوع می‌کند بلکه چه بسا آن را خریده باشد و، مانند هر خریدار دیگری، حق خویش می‌داند زیر و بالایش

انجام می‌دهند." منظور از "اینها"، نفرات مسلح هیئت بود. "به کار اینها چه کار دارید" و "شما کارهای خود را بکنید" خیلی روشن یعنی دخالت نکنید، فشار نیاورید من نظرم را عوض کنم، حرفش را هم نزنید. اما نهی صریح را چنین معنی کردند که ایشان "غیر مستقیم به ما گفته‌اند اگر فتوایی دارید بروید به فتوای خود عمل کنید." از فقهای درجه دوم از چند نفر فتوا داشتیم" و دست به اقدامی زدند که از تمام ترورهای دهه بیست‌شان تاریخساز تر شد.

می‌توان حدس زد علت برآشفتگی شاید این بود که برای فتوای موهوم پشت‌بند تهیه می‌کردند اما آیت‌الله خمینی حواسش جمع بود بازی نخورد و دنبالمرو آدمهای متفرقه نشود. در هر حال، تهیه تپانچه روبه‌راه و پیداکردن تیرانداز بلد مشکل‌تر از گرفتن فتوای قتل از پیش‌نمازهای درجه دوم بود (زمانی فشنگ در رولور قراضه نواب صفوی گیر کرد و برای کشتن احمد کسروی درجه‌دار ارتش اجیر کردند).

اینجا حرف نه بر سر عمق ضمیر آیت‌الله خمینی است که شاید هرگز ندانیم چه بود، و نه فضاوت بر توسل به خشونت است که در دهه 40 بیش‌ازپیش در بسیاری جاها و نه فقط در بازار تقدیس می‌شد — در میان دانشجویان، در منون و مطبوعات روشنفکری، در شعر نو، در سینمای نئولاتی و البته از سوی سازمانهای چریکی که پا می‌گرفتند. از اواخر دهه 30 مُد شد بنالند "سگ رامی شده‌ایم/ گرگ هاری باید."

نکته این است که فرد بر پایه احساس تکلیف تصمیم به اقدامی می‌گیرد. بعد اگر آیت‌الله درجه یک مجوز نداد، حرف صریح او را با نوعی تأویل عجیب و اروونه می‌کند و از درجه‌موم‌ها برای کاری که به‌هرحال انجام خواهد داد تأییدیه می‌گیرد. به همین سادگی.

ایرونی‌بازی و تحریف معانی صریح منحصر به اعماق ظلمانی بازار نیست. در خطوط فکری دیگر هم وضعیتی مشابه جریان داشت. وقتی مارکسیست-لنینیست درجه یک نظری را تأیید نمی‌کرد، به مارکسیست-لنینیست درجه دو متوسل می‌شدند، یا اصلاً نوعی مارکسیست-لنینیست جدید می‌تراشیدند که از ابتدا موافق باشد.

و چنین ویژگی‌هایی منحصر به اقدام سیاسی نیست. فرد در زندگی شخصی هم در شرایطی قرار می‌گیرد، ناچار از رفتارهایی می‌شود، برای توجیه آن رفتارها دلالی می‌ترشد و بعد خودش و دیگران را با توضیح آن دلایل سرگرم می‌کند. چه بسا به جای آنکه بر پایه فکرمان اقدام کنیم، فکرمان را با کاری که ناچار شده‌ایم یا دوست داشته‌ایم انجام دهیم همخوان می‌کنیم.

از این رو، فرد هر چه خدایرست‌تر باشد بیشتر احتمال دارد از خدا به‌عنوان توجیه عمل انجام‌شده خویش استفاده کند تا راهنمای آن. ترکیب اصولگرایی (شبهه جمع‌برجمع‌های وجوهات، امورات، انتخاباتها و غیره) خطایی است معنایی و باید گفت اصلگرایی. برای انسان خداجو هم در صحنه عمل سیاسی فقط یک اصل وجود دارد: منافع من و قوم و خویش‌ها و شرکا. باقی همه توجیه این اصل است.

احساس تکلیف دینی و انزجار از وضع موجود به اندازه حفظ آب‌باریک نقش داشت، و "فقهای درجه دوم" یعنی پیش‌نمازهای کوچولوی مساجد بازار که از دست همان فتوای جمع‌کن‌ها نان می‌خوردند. شرط برخورداری از وجوهات، همراهی بود و یافتن منابع جدید ارتزاق همیشه برای همه آسان نیست. ناهمگن‌بودن این آدمها و ناهمچسبی طرز فکرها زمانی کاملاً آشکار شد که معجزه رخ داد و به قدرت رسیدند.

در سراسر دهه 67-57 نبرد اصلی امام راحل با همراهان دیروز و مدعیان امروز بود که اگر زمانی رضایت دادند ایشان سخنگوی نهضت اسلامی باشد از باب مصلحت و از روی ناچاری بود؛ حالیا تمام یاری‌دهندگان سهم برابر دارند و کسی را بر دیگران برتری نیست. فراموش نکرده بودند ایشان با ترور نخست‌وزیر شاه موافق نبود و فتوایش را از "فقهای درجه دوم" گرفتند و عجباً حالا هم نمی‌گذارند کسانی که صاحب‌عقله‌اند برای حکومت اسلامی (نه جمهوری اسلامی) نخست‌وزیر تعیین کنند.

آیت‌الله احمد آذری قمی در متنی امام راحل را "آقای روح‌الله خمینی" نامید و نقل می‌شود در صحبت‌هایش "حاج‌آقا روح‌الله" می‌گفت — یعنی ول کن بابا اسدالله، این القاب برای عوام است — و سمت سردبیری‌اش در روزنامه بازاربان متعهد را از دست داد (کم‌مانده بود امام راحل روزنامه را توقیف کند؛ فقط گفت نسخه‌هایش را به جبهه نبرند، یعنی آن را نخرند). می‌دانستند چاره‌ای ندارند جز اینکه مانند انتهای دهه 30 منتظر ارتحال بنشینند.

مقابل، حرف این بود که یاری‌دهندگان به تکلیف الهی عمل کرده‌اند و غنایم بی‌حساب بجمدالله نصیب همه شده، اجر اخروی هم که محفوظ است، اما موضوع حکومت اسلامی بالاتر از این حرف‌هاست و غیرقابل تقسیم.

کف برود. با رجزخوانی درباره جبهه جهانی حق علیه باطل، رقیبان و ناراضیان داخلی ادامه مخالفان واقعی یا فرضی خارجی قلمداد شدند. رقابت سیاسی در داخل قاطی منازعات جهانی شد و رساندن سهمی از درآمد نفت به جنگجویانی غیر ایرانی را راه بقا تشخیص دادند: یا همه چیز را نگه می‌داریم یا همه‌مان همه چیز را از دست می‌دهیم.

مهدی هاشمی تشکیلاتی به نام "سازمان نهضت‌های آزادیبخش" برای ایجاد نوعی ائتلاف چندملیتی، ابتدا در خاورمیانه و سپس جاهای دیگر، راه انداخت. منتظری اوایل دهه 60 که در تهران نماز جمعه می‌خواند نظریه لژیون خارجی (یا دقیق‌تر، استخدام تفنگچی در خارج برای کمک به داخل) را که شاید در اندرونی به او تلقین شده بود بدون اطلاع کافی از اوضاع دنیا مثل طوطی تکرار می‌کرد. در عکسهایی از آن دوره که از پائین تریبون گرفته شده، نوک سر نیزه تفنگ 3-از قد او بالا می‌زند (بعدها سر نیزه را از تفنگهای جمعه برداشتند). با صدایی گاه جیغ‌مانند و لهجه‌ای نیمه‌کمدی، حتی برای واعظ روستایی، به کسانی می‌تاخت که می‌گفتند با بدل و بخشش عایدات نفت و یک بادیه ماست دریا دوغ نمی‌شود.

اصرار داشت انقلابیان را "باید صادر بکوئیم" صدور انقلاب اتهام تبلیغات ضدکمونستی غرب بود علیه کمک اردوگاه شرق به مبارزان دنیای سوم. تا پیش از آن، در دنیا کسی افتخار و حتی اذعان نکرده بود انقلاب صادر می‌کند. دولتهای سوسیالیست می‌گفتند این برچسب ناروا را غرب به استقلال‌طلبان می‌زند تا جنایات خویش در ممالک تحت‌سلطه را موجه جلوه دهد.

پیدا بود در خانواده منتظری هم، مانند کل فضای سیاسی مملکت، بی‌تعارف حرف می‌زنند و کسی در استفاده از اصطلاحات سیاسی اهل حسن‌تعبیر نیست. پسرش محمد در باند فرودگاه‌مهرآباد با هفت‌تیرکشی سوار هوایما شد و در سوریه اعلام کرد دولت موقت مهدی بازرگان — که چند ماه پیشتر در خود ایران دولت امام معرفی شده بود — دست‌نشانده سیا و صهیونیسم است. بعدها منتظری را از نماز جمعه تهران برداشتند و به نماز جمعه قم گماشتند.

سازمان نهضت‌های آزادیبخش را هم از دست مهدی هاشمی در آوردند اما او کوتاه‌بیا نبود. در آن زمان گروگانگیری در لبنان رونق داشت. در هر زمان یک یا چند آمریکایی اسیر افرادی بودند که گمان می‌رفت با پول و دستور از تهران عمل می‌کنند. حسابدار آمریکایی دانشکده کشاورزی دانشگاه بیروت که دوسال‌ونیم با دستبند به رادیاتور شرفاژ بسته شده بود احتمالاً در میان اسیرها رکورددار شد. در سال 65، رابرت مک‌فارلین، مشاور امنیتی رونالد ریگان، و عده‌ای شامل وزیر امور ضدتروویستی اسرائیل با گذرنامه‌های جعلی به تهران اسلحه آوردند تا مستقیماً از زبان آمران آمریایی بشنوند چه می‌خواهند. معامله را یک میلیارد سعودی جوش داده بود که حاضر شد پول موشکها را به فروشنده بپردازد و پس از تحویل محموله، از جمهوری اسلامی بگیرد.

لو رفتن قضیه در هفت‌نامه‌ای در بیروت را زیر سر مهدی هاشمی و موقع را برای سینه‌دیوار گذاشتن او و کوتاه‌کردن دست رفقاییش از بدهبستان‌ها مناسب دیدند (مهر 66). گفتند اسلحه قایم کرده (ظاهراً مثل تمام هم‌العالمیون 22 بهمن). شفاعت منتظری بی‌نتیجه ماند و او حالا یکپا اپوزیسیون بود.

با انزوای هرچه بیشتر از تصمیم‌های حکومتی، در مسیر ترقی فکری افتاد. سال بعد با اعتراض تاریخی به اعدام دسته‌جمعی هزارها زندانی سیاسی، نامش در فهرست مدافعان حقوق بشر رفت. بازاربان ستنیزجو از همان سالهای رشد و انشعاب مجاهدین در دهه 50 کمر به ریشه‌کردن‌شان بسته بودند. منتظری از اوایل دهه 60 اعتراض کرد که صحیح نیست محکمه عدل اسلامی تبدیل به تماشاخانه زجرهای ترسناک، خواباننده زندانیان در قبر تاریک و دوجینی حلق‌آویز کردن از لوله‌های شرفاژ شود، و توانست نمایشهای خوفناک را چند سالی متوقف کند.

درجه ایمان مؤمن نسبت مستقیم دارد با شدت کینه‌ای که در دل می‌پروراند. خردمحساب و رقابت بین خود سابقون هم به خیلی پیش برمی‌گشت و ائتلاف 15 خرداد از ابتدا مجموعه‌ای ناهمگن بود. پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی در آخر دهه 30 و پایان عصر ترجیح کفر به ظلم و ظلم به فتنه، فدائیان اسلام دست‌به‌کار ایجاد هیئت مؤتلفه شدند و به بسیج بازاربان و روحانیون طرفدار کنار گذاشتن تقیه و توسل به خشونت در اعتراض صریح به وضع موجود پرداختند. این آدمها که خلق‌و‌خو و پایگاه اجتماعی‌شان متفاوت از یکدیگر بود (از آخوند بورژوازی تهرانی گرفته تا بربری مانند خلخالی) در شرایط عادی زیر یک سقف دور هم جمع نمی‌شدند.

بر پایه روایت رسمی خودشان، نه آیت‌الله خمینی اجازه ترور حسنعلی منصور نخست‌وزیر می‌داد، نه آیت‌الله میلانی و نه هیچ روحانی تراز اول دیگری. وقتی اصرار کردند که آیت‌الله خمینی اجازه بدهد، ایشان کمی برآشفتند و به من فرمودند: "شما به کار اینها چه کار دارید...؟ اگر وظایفی دارند وظایف خود را

عربهای اهل تسنن وقتی اعتقادات شیعه زیر نور افکن می‌رود سکوت می‌کنند، یعنی نهر فهای این اقلیت بسیار کوچک را جدی می‌گیرند و نه اساساً آن را به رسمیت می‌شناسند. در این مورد هم ترجیح دادند اذعان نکنند چنین حکامی متعلق به فرهنگ خود آنهاست نه رسوم ایرانیها.

چندین سال بعد آیت‌الله آذری قمی فقید در روزنامه رسالت (30 مهر 70) پرسندهای را این گونه راهنمایی می‌کند:

آقای ر. ب. از شهریار

در پاسخ به سؤال شما، باید گفت در فرض سؤال، اعلام به صاحب گاو لازم نیست، گرچه [فرد مرتکب] ضامن قیمت آن می‌باشد. اگر بتواند باید آن را خریداری و ذبح بنماید و سپس آتش بزند. اگر نتواند و در پیشگاه خداوند متعال توبه کند توبه او مقبول است و لازم نیست خود را به دادگاه اسلامی معرفی کند. بیشتر اشاره کردیم همین فتوا دهنده، امام راحل را قبول نداشت. ایشان اگر در

زمان صدور این نظر فقهی در قید حیات بود و آن را می‌دید شاید یک بار دیگر می‌گفت آدم کجای مدتی بقالی هم اداره کرده باشد باید بدانند پرداخت کفارهای به این سنگینی و رای استطاعت لابد کارگر تهیست مزرعه است؛ و تازه چند بار؟

در هر حال، تجسم کنیم ستون دود اشتها آوری را که از چربی گاو بریان برمی‌خیزد؛ قیافه سورچران‌ها در حال بلعیدن کباب مفت، دعا به جان فقیهی که چنین فتوایی داده و اظهار امیدواری به تکرار این قبیل معاصی؛ پخش گوسوزان از تلویزیونهای دنیا و اعتراض انجمنهای حمایت حیوانات به تنبیه حیوان زبان بسته‌ای که فرد مسلمان از او سوءاستفاده کرده؛ و تکرار ادعاهای همیشگی در ایران، که جواسیس استیکبار جهانی یواشکی آمده‌اند گاو جز غاله کرده‌اند تا فیلم بگیرند و به انقلاب اسلامی ضربه بزنند.

عین همین تجویز در رساله منتظری هم هست اما آنچه نهایتاً به نظر مفتی شکل می‌دهد نوع حامیان و طرز فکر پیروان اوست.

نفوذ فقیه در پایگاه اجتماعی پیروانش و در مقدار جوهاتی است که آنها برای تقویت او خرج می‌کنند. مرتضی مطهری فقید شکایت داشت نان متخصص دین در دست آدمهایی است که آزادی سخن و عمل او را محدود می‌کنند. به بیان انگلیسی‌زبان‌ها، کسی که به نزن پول می‌دهد تعیین می‌کند چه آهنگی نواخته شود.

کسانی که تعیین می‌کنند چه آهنگی نواخته شود قدرت خود را نهایتاً با به‌میدان فرستادن نیروی فیزیکی نشان می‌دهند: دامه‌افزایه کلاس درس را در اعتراض به موضوعی تعطیل می‌کند؛ پیروانش کرکره‌های محل کسب را پائین می‌کشند؛ مردان عضلانی و کفن‌پوش دسته‌های سینم‌زنی، آماده زودخورد، پس از اجرای برنامه‌ای پر سر و صدا در خیابان، برای صرف ناهار به چلوکبابی‌های از پیش تعیین شده می‌روند.

حتی تأکید شدید بر عوالم معنوی نهایتاً به ماهیچه ختم می‌شود. اخیراً پس از درگذشت یک دامه‌افزایه طرفدارانش بر ارتباط او با عالم غیب بسیار تأکید کرده‌اند. کرامات خواص برای همه کس قابل فهم نیست اما این قدر روشن است که متوفی طرفدار آزادی قمرزنی بود، عملی که از هشت دهه پیش ممنوع شده - البته در خیابانهای اصلی شهرهای بزرگ، و گرنه صحنه‌های خونبار در جاهایی دور از چشم طبقه متوسط شهری و دوربینهای فیلمبرداری اجانب قابل چشمپوشی است.

از دیگر سو، درس‌خوانده‌های مؤمن اطلاعات خود را در اختیار مرجع دینی می‌گذارند. در چنین حالتی، مرجع با اتکا به دکتر مهندس‌های خدایپرست نظر می‌دهد. در موضوعهای عادی طبق خواست مقلدان بازاری رفتار می‌کند اما موارد فنی و علمی نظر اهل دانشگاه است از زبان او. مثلاً نسبت به ورزش و اتوبوس زنان، طرز فکر اهل بازار را بازتاب می‌دهد اما به شبیه‌سازی بافتهای بدن انسان و دستکاری در ژن که می‌رسد همان اندازه آزادمشانه برخورد می‌کند که بی‌خداترین دانشمندان فرنگ.

مضمون برخی فتاوی اهل حوزه نوعاً حتی در خارجه برچسب لیبرال می‌خورد و نظر اکثریت نیست، اما این طایفه با پشتوانه دکتر مهندس‌های انجمن اسلامی بنیه پیدا می‌کنند تا روی دست کلیسا و مفتیان قاهره و حجاز بلند شوند.

فتوا گاه چنان پیشتازانه است که آدم را حیران می‌کند. استاد محمدتقی جعفری در طرح ژنوم انسانی و پاسخ به سوالات حقوق بشر، "پیوند زدن یک چشم اضافی به صورت یا هر جای دیگر انسان از طریق مونتاژ" را مجاز می‌داند. یحتمل علامه فقید خیال می‌کرد همان طور که چراغهای اتومبیل (به قول آبادانیا، "بیک لیت جلو") ممکن است متعدد باشد، روی موجود زنده و در هر کجای او می‌توان چشم جدید نصب کرد.

صرف نظر از خیالبافیها، نظر راهگشایانه برخی صاحبان فتوا را باید از برکت همان درس‌خوانده‌های دیندار دید. معلومات جدید می‌تواند در فراهم کردن توجیهاتی هر چند خواص فهم کمک بزرگی باشد. کشف پولک روی دم نوعی ماهی

امام راحل از گفتار و کردار مدعیان بیرونی چنان برآشفته نمی‌شد که از کنایه‌ها و موشدوانی‌های متحدان سابق و منتقدان فعلی. مراجع دینی مغلوب، مجاهدین، سلطنت‌طلبان، ملیون، چیرگی‌ایان و دیگران را جدی نمی‌گرفت و در برابر دعای آنها چنان از کوره در نمی‌رفت که متوسل به حمله شخصی شود. اما مثلاً وقتی دامه‌افزایه‌های خودی عیجوبی می‌کردند که در سریال تلویزیون جمهوری اسلامی خوف آن می‌رود پیدابودن گردن بانوی بازیگر اسباب گناه شود، با لحنی تلخ و گزنده جواب می‌داد هر کس هر زمان احساس میل به گناه کرد بر او واجب است تلویزیون را خاموش کند. یعنی این آقایانی که ما می‌شناسیم بحمدالله در خطر ارتکاب معصیت نبودند و نیستند و اگر هم غربالی داشتند آویخته‌اند؛ جوانان دارای توان گناه هم بالاخره ایمانی و خدایی دارند؛ و شما که پیروان قابل ذکری ندارید لازم نیست برای انبوه پیروان من دل بسوزانید.

پیشتر، یکی از تندترین برخوردها در سال 60 پیش آمده بود که حکم شد خانه‌بخانه دنبال فراریها بگردند و مردم مظنونها را گزارش بدهند. ظاهر آ کسانی گفتند بنا به نص صریح قرآن، "لاتجسسو" (تجسس نکنید). امام راحل چنان برآشفته که منتقدان را "آخوند احمق" خواند. شدت عتاب و نوع کلمات حتی در نوشته‌های مخالفان بی‌پروای دینت سابقه نداشت.

از آن سو، ترکیب ناهمگن همراهان سبب شد کشمکش برای پیاده‌کردن دعوت‌نشده‌ها و زینب‌زادی‌ها و سرخرها شروع شود. اعضای پیشین انجمنهای اسلامی دانشجوها پستهای کابینه و مناصب بالا را در اختیار گرفته بودند. بازاربان متعهد و روحانیون برگزیده آنها از مدعیان پررو و سراز تخم‌درآورده که القابی از قبیل "پیرو خط امام" و غیره روی خودشان می‌گذارند بیزارند و آنها را فقط نفوذیهایی می‌بینند که جز زدن زیرآب اسلام اصیل بازار محور هدفی ندارند.

در پی قضیه مکفارلین، آیت‌الله خمینی مجریان دسیسه‌ساقطکردن کابینه را "یک مشت پوچ" نامید و عملاً روی اسم هفت‌هشت نماینده مجلس خط کشید. سایرین ماستها را کیسه کردند و به انتظار نشستند.

سر کار نگه‌داشتن چنان دولتی با کشمکش دائمی همراه بود. بازاربان متعهد که سالها وجوهات جمع‌آوری کرده بودند و خرج داده بودند دولت را حق خودشان می‌دانستند. حتی ریاست عالی امام راحل مورد تأیید تمام شرکا نبود و دولت منصوب در میان اعضای شرکت سهامی خاص مخالفان سرسخت داشت، تا چه رسد که ایشان جانشین تعیین کند، آن هم جانشینی که یک مدعی مسلح و خطرناک یکدک بشکند. از کسانی هم که دولت منصوب را قبول داشتند برخی منتظری را قبول نداشتند.

هر جور نگاه کنیم منتظری بخت جانشینی نداشت. نه او به درد این شغل می‌خورد و نه این شغل بعرد او. پیش از تأیید کارشناسان خط، حلاجی نامه بحث‌انگیز امام راحل به او، همانند متنی علیه نهضت آزادی، بی‌مورد است (اگر کار سیداحمد خمینی باشد نشان می‌دهد از هول حلیم در دیگ خواب‌وخیال‌ها افکنده شد).

در ایران، بهرغم منع قانون تجارت، شرکت در شرکت درست می‌کنند. قانون اساسی در جایی که مقرر می‌دارد این سیستم تا ابد تغییرناپذیر است کدام بخش از هیئت حاکمه (چندین شرکت در یک شرکت سهامی خاص، و دولت در دولت) را می‌گوید؟

رژیم جمهوری اسلامی، اگر دوام یابد، هم بنا به منطبق درونی خویش و هم عادات این صحاری، باید به جانب موروثی شدن برود تا بتواند قدری ثبات یابد. و برای ایجاد رویه در جانشینی باید به حدی از ثبات رسیده باشد تا بتواند راهی مورد قبول جامعه بیابد. از این رو، چشم‌انداز آینده تابناک به نظر می‌رسد - در معنی غامض و گرمخورده و پرپیچ‌وتاب، نه درخشان. جانشینی در این سرزمین همواره مسئله بوده است. گاه نیز که حکمران عازم ابدیت جانشینان بالقوه خود را کور نکرده و از بین نبرده بود، کل بساط را طوفان مهاجمان که از صحرا می‌آمد در هم می‌پیچید.

از مضامین صحبت‌های منتظری اهمیت تألیف رساله و تکیه بر فاهت بود - با الفی که بسیار کشیده تلفظ می‌کرد - و شاید نزد شنوندگانی حالت خودستایی داشت.

در سال 1979 انتشار ترجمه تکه‌هایی از رساله‌های عملیه شیعه در غرب اسباب حرف و نقل شد: اسب و قاطر و الاغ را چنانچه انسان با آنها نزدیکی کند باید به شهری دیگر برد و فروخت؛ چنین گاو و گوسفند و شتری را باید کشت و سوزاند. در آمریکا مضمون کوک کردند آیا هموطنان اهل شاهدبازهای بیشتر بارکش‌اند تا در شهری دیگر فروخته شوند یا خوردنی‌اند تا باربکیو شوند. تصویری قدیمی هم که شترچران را بالای داربست نشان می‌دهد از ته کتابها درآمد و منتشر شد. سطح و عمق اطلاعات و حجم منابع غربیها درباره مشرق‌زمین بسیار بیش از آنی است که این دوروبرها خیال می‌کنند.

غضروفی بعد از هشتاد میلیون سال، به منظور حلال کردن عایدات صدور تخمهای گرانها بود، نه قانع کردن مؤمنان به تناول خاویار. تهیه جواز شرعی گاه مبتکرانه است. ابتدای سده کنونی شمسی که در ایران هم بیمارستان ایجاد می‌شد، مؤمنان مردد بودند با مصرف الکل طبعی چه باید کرد. فتوای ساده شیخ عبدالکریم حائری، ز عیم حوزه علمیه، این بود که نوشیدن الکل حرام است اما استعمال خارجی آن نجس نیست. با این همه، برخی همچنان استعمال گلاب را به ادکلن ترجیح می‌دهند، گرچه بیرون از جمع مؤمنان، بوی ناشی از تأثیر حرارت و مواد شیمیایی عرق بدن انسان بر آن ناخوشایند تلقی می‌شود.

گاهی هم توجیهاست ممکن است به لطیفه شبیه باشد. در اسفند ۵۷ یکی از مراجع قم که ظاهراً احساس می‌کرد باید علیه رژیم سابق حرفی بزند به مریدانش گفت بانگ طاغوت غیر اسلامی است زیرا "پول من و شما و پول گوگوش را مخلوط می‌کند." لابد در بانک اسلامی، مانند حمام عمومی، سپرده‌های مؤمنان در بقیه‌های جداگانه در گاوصندوق‌هایی دور از پولهای متعلق به زنان هنرپیشه با چشمهای خمار و لبهای قرمز نگهداری می‌شود.

زاریان خداترس برای تطهیر عایداتشان از ربا و رشوه و حق و حساب و زیرمیزی‌های داده و گرفته شده، مبلغی به عنوان "ردّ مظالم" به مرجع دینی می‌دهند و او دعایی می‌خواند و به دسته‌های اسکناس فوت می‌کند. چنین سرویسی را فقها از مصادیق پولشویی نمی‌دانند.

حساسیت حافظان تقوا به خطر تماس غیرمجاز، چه در گاوصندوق بانک و چه در استادیوم، قابل درک است. موضوع وقتی پیچیده می‌شود که، مثلاً، شبیه‌سازی موجودات زنده را مجاز بدانند. اصحاب دیانت تقریباً در سراسر جهان تکثیر موجود زنده در آزمایشگاه را نادرست تلقی می‌کنند. اینکه در ایران چنین کاری را روا می‌دانند به دو نکته برمی‌گردد. اول، تمایلی قدیمی به رد هر چه پاپ و مفتیان الازهر و مکه (و، در سطح پایین‌تر از نظر اهمیت، خاخامهای اورشلیم) بگویند. دوم، تأثیر دکتر مهندسی‌های دیندار که هشدار می‌دهند علوم طبیعی در مسیری مشخص از مسئله به حل آن پیش می‌رود و خود دیسیپلین علوم طبیعی است که برای اهل آن تعیین تکلیف می‌کند. پس بی خیال.

بگ دامه‌افاضاته وصیت کرد در لندن، که مادر شهرهای جهان و چهارراه دنیا توصیفش کرده بود، دفتری به نام ایشان گشایش باید. اندک زمانی پس از انتشار متن وصیت در سایت متوفی، این بخش حذف شد. ظاهراً اهل بیت با کمک فتوشاپ سطرهای دستنوشته را جابه‌جا کردند.

برخی فتوای که روی اینترنت به گردش می‌افتد چنان غریب به نظر می‌رسد که شاید بینندگان را به فکر بیندازد آیا يك دامه‌افاضاته واقعاً در پاسخ به سؤالی که به احتمال زیاد پوست خربزه است چنین نظری داده، یا نتیجه شیطنیت افرادی با استفاد از فتوشاپ است؟ اگر دستخط اصالت داشته باشد نشان می‌دهد فتوادهنده باور کرده است که می‌تواند به هر پرسشی پاسخ دهد و باید برای هر مسئله‌ای راه حل جور کند.

قضیه آن گاه بیخ پیدا می‌کند که اطلاعات فتوادهنده بسیار محدود باشد و حتی جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند درست نشناسد زیرا از محیط بسته ده وارد مدرسه علمیه شده و قادر نیست به گوشه‌کنار جامعه سر بزند، خرده‌فرهنگ‌های دیگر را از نزدیک تجربه کند و شیوه‌های متفاوت زندگی را ببیند. "مرد خدانشناس که تقوا طلب کند" مجاز نیست با لایبالی‌ها بیامیزد و در محفل گناه حضور یابد.

از این رو گاه درباره سایر شهروندان طوری صحبت می‌کند که انگار موجوداتی بوده‌اند در عصری دیگر در قاره‌ای دیگر با افکاری یکسر شیطنانی و اعمالی سراسر فاسد.

حافظان سنت همواره در همه جای دنیا وظیفه دارند به هر چیز نو با تردید و بدبینی نگاه کنند. آنچه هر هری مذهب‌ها اسمش را پیشرفت می‌گذارند دستکاری در سنتهای آبا و اجداد است؛ تغییر یعنی بدعت و بدعت یعنی حرام و گناه مدتی بعد وقتی پدیده نوظهور عادی شد، نسل بعدی حافظان سنت خیلی راحت می‌گویند بخشی از اجماع عمومی است و مباح. دوچرخه زمانی در اروپا جزو وسایط نقلیه ارتشها بود. در ایران هم ژاندارها و کاسیها و معلمها و کارمندا و، بخصوص در یزد و نواحی مرکزی ایران، طلبه‌های جوان سوار می‌شدند (در شهرهای بزرگ، اهل منبر که باید برای روضه‌خواندن به خانه‌ها می‌رفتند معمولاً مجهز به الاغ سفید بودند). با بزرگ شدن شهرها و رواج اتومبیل شخصی، در ایتالیا، در مصر، در ایران، دوچرخه کنار رفت و رانندگی اهل خرقة و عبا موضوع استفتا شد. حالا می‌گویند این هم طبق اجماع، مباح است. همین طور رادیو، تلویزیون، پیسی‌کولا، غذای منجمد و امروز اینترنت. بیشتر، بحث ضرورت‌های زندگی و عادات نسلهاست تا فرمان خداوند.

از دهه چهل، در اماکن مذهبی گرانقیمت ایران قبرها چندطبقه و کشویی شد و امروز در غسلخانه شهرهای بزرگ دستگاهی کارواش‌مانند نصب می‌کنند.

احتمالاً در آینده سوزاندن اجساد هم ناشی از محدودیت منابع خواهد بود. برای قبر مدتدار اجاره‌ای، "آرامگاه ابدی" اسم بی‌مسمتایی است زیرا این کشور بهر ترانزیت نزد ماست (اهل سایر مذاهب اسلام به ناندانی‌های شیعیان با حیرت و تحقیر نگاه می‌کنند). امروز تسمه نقلیه تغسیل وارد می‌شود. فردا شاید سوزاندن پیکر مطهر مرحوم ابوی و بالای‌طاقچه‌گذاشتن شیشه‌خاکستر درگنشتگان رواج یابد. برخی روحانیون بافراست‌تر ملتفتند چه با فریادهای "نه! نه!" و چه بدون آن، تغییر بنا به ضرورت رخ خواهد داد.

منتظری در مهمترین حرف زندگی‌اش وقتی نظر داد هرکس نسبت به جایی که در آن به دنیا آمده است "حق آب‌وگل" دارد، وجود انسان را مقدم بر عقیده او دانست.

چهارده قرن فشار خردکننده بر مردم بومی این سرزمین عمدتاً برای جانداختن همین نکته بوده: حق موالی (= بردگان آزاد شده) به سرزمین خویش در برابر آنچه از سوی فاتحان به آنها اعطا شده هیچ است. کمتر نظری به اندازه بهادادن به سرزمین، و حق آب‌وگل قائل‌شدن برای فرد صرف‌نظر از عقیده او، اهل بازار-حوزه را برآشفته می‌کند. شعار "ایران برای همه ایرانیان" نزد آنها انزجارآورتر از انکار ضرورت دین، و عملاً مقدمه آن است. ماتریالیسم تا پیگیرانه مطالعه نشود تأثیر چندانی ندارد؛ ناسیونالیسم و عرق آب و خاک حتی حرفش هم آنها را به هیجان می‌آورد.

نظریه حق آب‌وگل در پاسخ به پرسشی پیرامون تعقیب و آزار بهائیان بود اما دامنه‌های گسترده‌تر از پیروان يك ائین معین دارد. شاید هرگز ندانیم تلقی پیروان سنتی‌اش نسبت به این فتوا چه بود و آیا وجوهات پرداختی به او کاهش یافت یا نه. اطلاع از تغییرات احتمالی پرداختها می‌تواند به شناخت دقیق‌تر رابطه دیانت و بازار کمک کند. پولی که مؤمن بازاری به مرجع مورد علاقه خویش می‌پردازد در حکم اعلام دارایی، و شاخصی است معتبرتر از دفترهای ساختگی که برای اداره دارایی سر هم می‌کنند. رقم پرداختی مقلدها محرمانه می‌ماند و در مواردی مانند پول‌دادن به منتظری، ممکن است پیامدهایی خطرناکتر از صرف اقرار به درآمد و دارایی واقعی داشته باشد.

مقدار وجوهات هر تغییری کرده باشد، مقدم‌دانستن وجود بر عقیده سبمای آیت‌الله را ارتقا داد و او را نزد درس‌خوانده‌های نسل جدید بیش‌ازپیش آدمی شناساند که می‌توان، بدون خطر تکفیر و تهدید، برایش نامه نوشت و با او دو کلمه حرف زد — چون خوشبختانه قدرتی نداشت.

فقهای، مانند آیت‌الله یوسف صانعی، که حکم ارتداد را مربوط به عصر پیوندهای قبیله‌ای می‌دانند به استقبال آینده می‌روند. در واقع می‌پذیرند که آینده مدتهاست شروع شده و در جامعه فردیت‌پرور کنونی برای حفظ حرمت دین باید افراد را آزاد گذاشت عقیده خود را انتخاب کنند. امروز که گذرنامه را به در خانه متقاضیان می‌برند، عده‌ای مهاجرت می‌کنند و جمعی می‌روند و می‌آیند، اما شمار کسانی که با وجود دردست‌داشتن تذکره خروج از کشور سر جایشان می‌مانند چنان بزرگ است که مملکت خالی از نفوس نمی‌شود.

به همین قرار، دست‌برداشتن از صدور حکم ارتداد به تعطیل هیچ دینی نمی‌انجامد. ابهت مرگ، احساس دائمی گناه، لزوم اعتبار خدشه‌ناپذیر اصول اخلاقی و دلمشغولی با معنویت برتر، شماری قابل توجه را در دایره دین نگه می‌دارد. فقط آدمهای بزم‌ورنگ‌گداشته‌شده پی کارشان می‌روند و دیندارها را راحت می‌گذارند، به این شرط که دینداران هم بقیه را راحت بگذارند.

قابل تصور نیست صدراعظم و وزرای ناصرالدین شاه و رضاشاه جرئت می‌کردند پیشنهاد کنند بد نیست به تمام کورکچل‌ها تذکره خروج از مملکت بدهند. علامه محمدباقر مجلسی درحلیه‌المتقین هشدار می‌دهد "زنان را در غرفه و بالاخانه جا مدهید و نوشتن میاموزید و سوره یوسف تعلیم مکنید." شیخ فضل‌الله نوری آبرو و جانش را، از جمله، بر سر مخالفت با تأسیس مدرسه دخترانه گذاشت. آینده وقتی فرا برسد آن اندازه که از دور وحشتناک به نظر می‌رسد نیست - شاید چون پوست مؤمنان هم کلفت می‌شود.

موضوع حکم ارتداد در دنیای اسلام بستگی به نتایج یورش جاری خاورمیانه به تمدن غرب در یکی‌دهه آینده دارد. اگر ستیزمجویان مسلمان ضرباتی کاری به مغرب‌زمین وارد کنند کار در این حوالی سخت‌تر خواهد شد. منتظری از جمله ارباب عمائم بود که میل ندارند سخت‌تر شود.

با مقایسه نگاه او پیش از خبرگان، حین خبرگان و سالها بعد از خبرگان می‌توان سنجید که تجربه اجتماعی تا چه حد درک فرد را زیر و زبر می‌کند. اگر استعداد یادگیری داشته باشد و اگر دکتر مهندسی‌های انجمن اسلامی مدد کنند. رئیس‌شدن منتظری از چند جنبه بر غرابت مجلس خبرگان می‌افزود. جماعت می‌پرسیدند با وجود طالقانی، این شیخ خنده‌دار از کجا ظهور کرد و اصلاً داستان چیست. هنوز منتظری روی صندلی ریاست جا خوش نکرده بود که آیت‌الله بهشتی او را برداشت در صندلی معاونت گذاشت، خودش اداره جلسه را به دست

حد جهان بینی‌اش برای محیطی کافی بود ساده و کوچک، با روابط چهارمبه‌چهره خویشاوندانه و پر از رودربایستی، ثروت تولید و توزیع شده در مقیاس کوچک، و بدون تضاد حاد فرهنگی و تنازع اقتصادی در حد خرخرمجوبیدن در شهرهایی که سگ صاحبش را نمی‌شناسد و اهل اقتصاد و سیاست به یک میلیارد می‌گویند "یه تومن" و سر هرکس را لازم باشد زیر آب می‌کنند.

پس از مرگش او را "پدر حقوق بشر در ایران" نامیدند. در نیرنگستان تعارف‌آلود آریایی-اسلامی از القاب و عناوین گریزی نیست. مفهوم حقوق بشر را او وارد ایران نکرد، حتی درست متوجه مفاهیم پایه و ارتباط جنبه‌های مختلف نتایج آن با یکدیگر نشد، اما جزو نخستین معممانی بود که آن را به رسمیت شناختند.

در همان نجف‌آباد، روزهای 21 تا 23 آذر 57 چماقدارانی را پرچم‌ایران‌به‌دست و سوار بر اسب وارد شهر کردند تا دست به سرکوبی و تخریب و غارت اموال مخالفان رژیم بزنند. محمدتقی دامغانی، ابوالفضل میرشمس شهبهانی، احمدصدر حاج‌سیدجوادی و هدایت‌الله متین‌دفتری به نجف‌آباد رفتند و گزارش‌های درباره آن وقایع تهیه کردند که انتشارش در دنیا صدا کرد (پیشتر "چوب‌به‌دست" در عنوان نمایشنامه‌ای از غلامحسین ساعدی به کار رفته بود اما واژه‌های نوظهور "چماقدار" و "چماق‌به‌دست" برای توصیف افرادی باب شد که از دهات برای سرکوبی شهریها اجیر می‌شدند؛ بعدها "لباس‌شخصی" هم به این قشون افزوده شد). در زادگاه منتظری و جاهای دیگر، حقوقدانها پیشگامان دفاع از حقوق بشر بودند.

زمانی حین سخنرانی مهدی بازرگان در یزد، پس از پایان کار دولت موقت، وقتی شعار دادند "درود بر منتظری/امید امت و امام"، بازرگان گفت انشاءالله امام آنقدر عمر کند که نوبت به ایشان نرسد.

دعای مهندس قشل مستجاب شد و چه خوب که طرفداران منتظری هم از موهبتی مشابه برخوردار شوند. در ادامه جنگ فرسایشی میان ایران و اسلام که شدتی بی‌سابقه می‌یابد، برای اصلاح‌طلبان، به‌عنوان حزب‌الله اهلی شده، شاید ماندن در اپوزیسیون موقعیت بهتری باشد تا به‌ریاست‌سیدن.

جمله‌ای منسوب به منتظری، "عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکند"، پس از خلعش مصادره شد و اسم او را از زیر آن برداشتند. زمانی مضمون کوک می‌کردند که مستمعانش فریاد کشیده‌اند "مرگ بر صدام‌خره". شعار هم‌قافیه آن، "درود بر گریب‌خره"، با الهام از پرسوناژ داستان پینوکیو که آیت‌الله بعدها با خوش‌خلقی از آن یاد کرد، شاید به رستگاری او کمک کند.

انسانهای فانی هرگز نخواهند دانست قضاوت افکار عمومی چه تأثیری بر کارنامه‌بندگان در آخرت خواهد داشت. اگر نداشته باشد یعنی فرد لعنت‌شده در جهان فانی بعداً در جهان باقی ممکن است رستگار شود. اگر داشته باشد یعنی قضاوت بی‌ایمان‌ها بر آخرت مؤمنان اثرگذار است.

اگر در نیمه دهه 60 جناح مهدی هاشمی توانسته بود بر حریفان غلبه کند و قدرت را به دست گیرد شاید بعدها، از جمله، ناچار می‌شد تفنگچیهای لژیون خارجی‌اش را به خیابانهای تهران بیاورد. در چنان شرایطی منتظری به‌عنوان ستون خیمه و لایه آماج حملات اکثریت ناراضی قرار می‌گرفت.

مؤمنان می‌توانند پایان کار آیت‌الله فقیه و عاقبت‌به‌خیر شدنش را شاهده بگیرند بر درستی اعتقاد خویش: "چه‌ها برای شما خوب است که خود نمی‌دانید، و چه‌ها برای شما بد است که خود نمی‌دانید."

منبع: روز آنلاین



گرفت و گهگاه به منتظری تشر می‌زد بی‌اجازه صحبت نکند و به بحثی که درباره آن اعلام کفایت مذاکرات شده است برنگردد.

این نکته مهم انگار فراموش شده است که قانون اساسی جمهوری اسلامی دو پیش‌نویس داشت، نه یکی. پیش‌نویس اول، با الهام از قانون اساسی آمریکا، اوایل اسفند 57 آماده شد و در آن اشاره‌ای به انحلال مجلس نبود. در دومی، اواخر خرداد، به سبک قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه، هم نخست وزیر افزوده شد و هم امکان انحلال مجلس به پیشنهاد رئیس جمهور که همراه درخواست انحلال مجلس باید خودش هم استعفا می‌کرد. و تغییرهای دیگر.

در ماه‌های اردیبهشت تا پایان تیر 58، دو نوع جلسه بحث و بررسی در تهران و برخی شهرهای بزرگ بر پا می‌شد. در یکی، حقوقدانان و اهل فن می‌گوشتند سنت ترفیخواهی مشروطیت را به قالب جمهوری در یک کشور مدرن بریزند. در دیگری، دارو دسته حسن آیت اعلام می‌کرد لفظ "قوه مقننه" باید از قانون اساسی حذف شود زیرا هر قانون لازمی فراهم است؛ رئیس جمهور هم ضرورتی ندارد ایرانی‌الاصول باشد (در قانون اساسی خبرگان، برای ملتیت رئیس جمهور قید گذاشتند اما برای ولی فقیه نه). رسالت تاریخی آیت ادامه نبرد مریدهای قوام علیه هواداران مصدق بود، به هر قیمتی و با هر وسیله‌ای (در ضمن، منتظری می‌نویسد پس از سقوط دولت مصدق متدینین نماز شکر خواندند).

در تیرماه، منتظری برای اصلاح دومین پیش‌نویس قانون اساسی نه پیشنهاد داد. اولین آنها می‌گفت به اصل پایبندی قانون اساسی به مذهب حقه جعفری این قید افزوده شود که تا زمان ظهور قابل تغییر نیست (پس سلسله‌ها منقرض شدند لابد چون پادشاه نبود خودشان را با تصویب ماده و تبصره ابدی اعلام کنند). در آخرین پیشنهاد می‌گفت شورای نظارت بر وضع قوانین باید، مانند قانون اساسی مشروطیت، مستقل از قوه مقننه و دارای حق وتو باشد.

گذشته از درخواست وتو، گرچه چنین حقی برای اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل را "قانون جنگل" می‌نامیدند، منتظری آنچه را بنیانگذاران روشن بین مشروطیت در خشت خام می‌دیدند صد سال بعد شاید فقط تا حدودی ملتفت شده باشد — و بیشتر از سر لاج و در گیرودار رقابت تا بنا به درک عمیق نظری.

آن روشنفکران پیشنهاد ارسال لوایح به نجف را رد کردند با این استدلال که آن شهر در قلمرو عثمانی است و چنین کاری در تضاد با حاکمیت ملی ایران. گفتند اصحاب دیانت به‌عنوان نماینده مؤمنان بایبند در مجلس بنشینند نظر فقهی بدهند. برایشان روشن بود بردن لوایح خدمت اشخاص یعنی گرفتاری کشمکش بین مراجع رقیب، مطالبه وجوهات برای خودداری از مخالفت، افزایش مداوم مقدار وجوهات حتی به خارج، دخالت در امور اداری و قضایی، و در اختیار گرفتن املاک و اراضی و تجارتخانه‌ها برای درآوردن خرج کبابیا.

در ایران هم بسیاری معتقدند خوب است به طریقی رضایت نیروهای غیبی تأمین شود میادا غضب کنند و کار دست آدم بدهند اما اینکه امور را به دست نمایندگان آنها بسپارند آخر و عاقبتش قابل پیش‌بینی است.

بعدها بارها گفت در قانون اساسی دست‌بخت او منظور این بوده که ولی فقیه فقط "نظارت بکوند"، و این دو کلمه را طوری سردستی ادا می‌کرد که انگار معنی نظارت (باز هم با الفی بسیار کشیده) کاملاً بدیهی است و همه می‌دانند تماشا و نظارت و سرپرستی و اداره و کنترل و تسمه‌از‌گرده‌کشیدن چه تفاوت‌هایی دارند. به سبب بیگانگی با قانونگذاری به‌عنوان عقد قراردادی بشری و ناآشنایی با پایه‌های تعقلی چنین قراردادی، او هم مکانیسم موضوعی دوجانبه مانند نظارت را هضم نمی‌کرد و متوجه نبود چه راحت می‌تواند یکجانبه تبدیل به ریاست شود.

آدم خوبی بود اما او هم این‌کاره نبود. برای امر خطیر نوشتن قانون، آن هم قانون اساسی، خوب‌بودن کافی نیست. مؤمنان پای منبر از شنیدن فهرست نعمات گوارشی و جسمانی بهشت نشئه می‌شوند اما برای مخاطب جدید منتظری - خواننده متن، نه مستمع و عطف - آینده مفهومی است جمعی، نه انفرادی: نه فقط آینده شخص اینجانب، بلکه آینده همگان و نسلی که متولد می‌شود.

انسانی بود شریف و خوشقلب. طی این سی سال بسیار آموخت و در اواخر عمر، نظر اهل دانشگاه را تکرار می‌کرد. با این همه، شواهدی در دست نیست که متوجه شده باشد، اول، کل قانون اساسی او یک مفهوم بود: اصحاب پانزده خرداد، بنا به قانون فتح و طبق وعده الهی، الی‌الابد صاحب این مملکت خواهند بود. دوم، چرا تکرار قید ابد سبب جاودانگی نشد و قدرت، به مرور زمان با فرسایش اعتبار بازار- حوزه، به دست نیروهای تازه‌نفس و قوی‌تر می‌افتد. سوم، درنیافت قانون اساسی چه تفاوتی با وعظ و رساله عملیه دارد و چرا در دنیا حتی یک فقره قانون اساسی شبیه دست‌بخت او و همقطاراننش نمی‌توان یافت.

نگاهی به کتاب "بگذار زمان بگذرد"

"بدرود سروده ها"یی از یکی از اعدام شدگان فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۷ خسرو باقرپور



• در پیشگفتاری بر این کتاب آمده است: "آن چه در این مجموعه می خوانید سروده های یکی از هزاران جان باخته ی راه اندیشه انسانی است. این ۲۲ قطعه اکثراً در سال ۱۳۶۵ و عمدتاً در زندان گوهردشت نوشته شده اند. نسخه ریزنویس و رمز گونه آن به خارج از زندان انتقال یافت و یک نسخه ریزنویس در سال ۱۳۶۷ در یک ارتباط سازمانی به دست نویسنده این سطور در افغانستان رسید. من بنا بر مسئولیتی که آن زمان داشتم، بخشی از این سروده ها را در برنامه های روزانه ی رادیو زحمتکشان ایران خواندم ...

جمعه ۱۱ مهر ۱۳۸۲ - ۳ اکتبر ۲۰۰۳
"بگذار زمان بگذرد" نام کتابی است به قلم "ف. خاور" که گمان می رود نامی مستعار باشد. این کتاب با پیشگفتاری از بهروز مطلب زاده (ب. روشن) و توسط انتشاراتی "کتاب آیدا" در شهر بوخوم آلمان منتشر شده است. کتاب شامل قطعاتی ادبی و شعرگونه اند که بانیان انتشار آن، برایش نام "بدرود سروده ها" را برگزیده اند. این "بدرود سروده ها"، به قلم یک زندانی سیاسی اعدام شده است که در زندان گوهردشت سروده شده اند. این کتاب در شهریور ماه ۱۳۸۲ و در ۶۴ صفحه به بهای چهار یورو راهی بازار کتاب شده است. مطالب این کتاب شامل ۲۲ قطعه ادبی، سروده و پیام های عاشقانه یک زندانی سیاسی است، که بر پایداری، مقاومت، آرمانگرایی و عشق به مردم، معشوقه و زندگی تاکید می ورزد. انتشارات "کتاب آیدا" در این زمینه و پیش از این، کتابی با مضمون دو خاطره از زندان و با عنوان "در میهمانی حاج آقا و داستان یک اعتراف" به قلم حبیب داوران و فرهاد بهبهانی منتشر کرده بود. در توضیحی به قلم ناشر در ابتدای کتاب "بگذار زمان بگذرد" آمده است: "نام این دفتر از شعری به همین نام برگزیده شد و فرم نوشتاری آن مطابق با دست نویس. فقط در چند مورد نقطه گذاری آن ویرایش شده است. انتشار چنین میراثی با غرور همراه بود و آماده سازی آن پر وسواس. زیرا که نویسنده آن در قید حیات نیست. صرف موقعیت سراینده، به این مجموعه ارزشی همچون آینه ی یک عصر و کوشندگان آن می بخشد. سال ۱۳۶۵، ایران اسلامی، اوج سرکوب هر اتوپیای انسانی، فردی مجرم به دگراندیشی، تنها در سلول و در انتظار سرنوشت که مرگ نزدیک ترین آن است. و این آخرین کلام اوست با دنیا."

ناشر در خاتمه می نویسد: "ای کاش می توانستیم این دفتر را با طرح ها و نقاشی هایی از زندان، از همان سلول ها و همان سال ها تلفیق می کردیم. شاید روزی ..."

بهروز مطلب زاده (ب. روشن) نیز در پیشگفتاری که عنوان "شرحی کوتاه" را بر پیشانی دارد، به معرفی کتاب و نویسنده آن می پردازد او در ابتدای کتاب می نویسد:

"آن چه در این مجموعه می خوانید سروده های یکی از هزاران جان باخته ی راه اندیشه انسانی است. این ۲۲ قطعه اکثراً در سال ۱۳۶۵ و عمدتاً در زندان گوهردشت نوشته شده اند. نسخه ریزنویس و رمز گونه آن به خارج از زندان انتقال یافت و یک نسخه ریزنویس در سال ۱۳۶۷ در یک ارتباط سازمانی به دست نویسنده این سطور در افغانستان رسید. من بنا بر مسئولیتی که آن زمان داشتم، بخشی از این سروده ها را در برنامه های روزانه ی رادیو زحمتکشان ایران خواندم.

چندی پیش این نسخه را لابلای آرشو خود بافتم و حیقم آمد که امروز پس از گذشت ۱۵ سال از فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی ایران، آن را در اختیار هم میهنان خود قرار دهم. چنین نوشته هایی علاوه بر عهد به جا مانده از یک مبارز سیاسی، سندی از تاریخ مبارزاتی مردم نیز هست ..."

مطلب زاده در ادامه نوشتار خویش آورده است:

"سراینده این مجموعه در فاجعه بزرگ قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ توسط حاکمان جمهوری اسلامی به جوخه های اعدام سپرده شد و زندگی را بدرود گفت."

در ادامه آمده است:

"نام واقعی سراینده این قطعات چیست؟ و در کدام یک از گور های جمعی آرمیده است؟ بر ما معلوم نیست. این سروده ها همانطور که از تاریخ سرایششان پیداست، زمانی سروده شده اند که حاکمان جمهوری اسلامی در تدارک جنایات هولناک قتل عام زندانیان سیاسی بوده اند."

و به راستی چه فرقی می کند که سراینده این سروده ها کدام یک از جانبختگان دستگاه ولایت است؟ برجستگی و ارزش این کتاب و این گونه آثار و آفریده های ادبی را نه در غنای زبانی و ساختاری سروده ها و نبشته ها، بل در توصیف روحیات و حالات و آرزوهای سراینندگان آن می توان به مشاهده نشست. سیمای راوی و سراینده در این کتاب چونان آینه ای چهره نمای سیمای شریف انسان شرافتمند است. انسانی عصیان زده که نقش آزادی را در سیمای سپید و رهای آن بر پرده ای تاریک با نام جمهوری اسلامی ایران ترسیم کرده است.

آنچه بر آن ابرام باید کرد گرامیداشت یاد و خاطره انسان هایی است که استخوانشان همیشه ی آتشدان فرزندان آزادی خواهی و عدالت طلبی ی انسان ایرانی معاصر شده است. زیبا اندیشانی که زندگی را در تب آلودترین لحظات تاریخ معاصر ایران گرامی داشتند و در لحظاتی که تیغ خونریز جلاگردن آنان را در بیم و امیدی جانگناه می برید، زندگی، عشق را و انسان را ستایش می کردند.

فردای ایران و افق روشنی که در آسمان آیندگی ی این مرز و بوم به سپیدی نشسته است، نام این فرزندگان را به نیکی به یاد خواهد آورد. ننگ و نفرت نیز نثار سفله گانی خواهد گشت که نسلی از نیکو کرداران و شرافتمندان خیر خواه ایران و ایرانی را از دم تیغ خونریز خویش گذرانند.

و واجب است نیز، پاسداشتن و تکریم کسانی که در حفظ نام و یاد و آثار این جانبختگان و جان به در بردگان می کوشند.

برای آشنایی بیشتر با "بگذار زمان بگذرد" دو قطعه از این "بدرود سروده ها" در زیر می آیند.

دیوار آشنا

پرنده ای زیبا، که نشانی آشنا دارد، یکه و تنها، در آسمان بر فراز سرم، موج می زند چون دریا. و تنها ارتفاع، او را از من ساخته است جدا، شاید، شاید پرنده مهاجری است، کز برکه ای کوچک و آرام، از میان نهالستان های توسکا، از زادگاهم، پر گشاده است بسوی من، از سواحل سبز آبی شمال، آنجا که آفتاب، این گوی آتشین، از طشت لاجوردی خزر، چون سمندر رستاخیز می آورد در پگاه، و آنگاه چون قفتوسی در آتش خویش می نشیند آرام، آنجا که باران در وعده گاه خاک انتظار را به نسیان سپرده است، آنجا که اسبان چوبی کودکان، در استراحت شبانه خویش سبز می شوند، و حتی چوبه پایداری را بکاری، سبز خواهد شد. هم آنجا که خاک هیچگاه پائسه نمی شود، هیچگاه پروانه ها بی گل و برگ نمی مانند: شاید از آنجا، بیامی آورده است یاران بارانی ام.

.....

چشمها می گردند، در هیاهوی سکوت ناهنجار، تراکم بیمارگونه ساختمان های زندان، مبهوت گشته است

مرا نخواهد دید، مرا نخواهد دید، زیرا حصارهای تنگ مرا در خود گرفته اند، بر تن درپچه های سلولم، گویی جوشن رزم پوشانده اند، و بدین سان، انعکاس نور بر تنم، از چشمان زیبایش، پنهان گشته است.

آبان ماه ۱۳۶۵ - زندان گوهردشت

هدیه

یگانه من! اگر روزی از تبعید اندیشه هایم باز گردم، یک دو چشم بر تو نگاه خواهم داشت، و یک زبان با تو سخن خواهم گفت. زخم های بر طبق ماه نهاده ام را معشوق من، و شعر هایم را که بر پهنه چرم باخته هایم، با تلخ رنگ سیاه هجران نگاشته ام، و چون گل های سرخ و وحشی قله های دور دست، هموزن آرزوهایم، به تو هدیه خواهم داد. هدیه خواهم داد ترا، گل کینه های مشنه شده ام را، یاد شاد پایمردی مردان را و نفرت از خواری فرومایگان را.

اگر روزی از تبعید اندیشه هایم باز گردم، رنگین کمان زندگیم را، چون روبانی بر موهای سیاه و افشانت خواهم بست. ستاره آسمان جوانیم را، بر سینه ات چون مدالی خواهم آویخت، و خورشید سوزان قلبم را، در قرار مدار اقتدارت خواهم نهاد، اگر روزی از تبعید اندیشه هایم باز گردم.

بهمن ماه ۱۳۶۵ - زندان گوهردشت

امید و نومییدی منصور خاکسار

مجید نفیسی



هیچ کس به میل خود به دنیا نمی آید، ولی کمتر کسی ست که در طول عمر خود دست کم یک بار به خودکشی فکر نکرده باشد. آلبر کامو در "افسانه ی سیزیف" خودکشی را اساسی ترین مسئله ی فلسفه می شمرد، زیرا با طرح آن، انسان به ارزشیابی مفهوم زندگی دست زده و به دنبال معنایی برای آن می گردد. با وجود این که بیشتر افراد اندیشمند، گاهی به خودکشی فکر می کنند، این فقط افراد نومیید هستند که در لحظات درماندگی، دست به خودکشی می زنند. من در اینجا از مبارزانی چون نیوشا فرهی و هما دارابی که به نشانه ی اعتراض خودسوزی می کنند، مجاهدینی که به خاطر آرمان به خود بمب می بندند، رزمندگان سامورائی که به حکم "شرافت حرفه ای" شکم خود را می درند یا سربازانی که از روی وظیفه تن به خطر می دهند، حرف نمی زنم. خودکشی دسته ی اخیر را معمولاً "جانبازی" می خوانند، زیرا انگیزه ی آن نه نومییدی، که اعتراض به ستم یا دفاع از آرمان، گروه و میهن است.

۱- دوگونه نومییدی

اما سرخوردگی از زندگی میان همه ی نومییدان یکسان نیست. نویسنده ی نامداری چون صادق هدایت (51-1903) نه فقط در عمر خود بیش از یک بار دست به خودکشی می زند، بلکه در بسیاری از آثار خود از نوشته ی اولیه ی "مرگ" گرفته تا داستان "بوف کور" و مقاله ی "پیام کافکا" بارها از جاذبه ی مرگ سخن می گوید. برعکس، شاعری چون منصور خاکسار (88-1318) اگر چه در یادداشت خودکشی خود همانند بند سرآغازین داستان "بوف کور" هدایت از "زخمی کشنده" ای سخن می گوید که روز و شب او را آسوده نمی گذارد، ولی آن را با عبارات "مدتی است" و "سالی است" مفید می کند و برخلاف راوی "بوف کور" آن را به سراسر زندگی انسان تعمیم نمی دهد. این درست، که شاعر غربزده ی دفتر "لس آنجلسی ها" در بیشتر شعرهای خود از تنهایی و مرگ حرف می زند تا عشق و زندگی، و حتی عنوان "مرگ" را در پوشش واژه ی "نقطه" بر سه مجموعه ی آخر خود ("تا آن نقطه"، "و چند نقطه ی دیگر" و "با آن نقطه") می گذارد، اما دلپستگی او به مرگ، هرگز به سطح فلسفه ی پوچی و بدبینی صادق هدایت نمی رسد. منصور نه دچار افسردگی روحی است نه آلوده به الکل و مواد مخدر، تا چون هدایت (در اوج جنبش ملی مردم ایران، یعنی دو هفته پس از تصویب لایحه ی ملی شدن صنعت نفت در 4 آوریل 1951 در پاریس) خود را بکشد. منصور فقط به طور موقت دچار نومییدی شده بود و شاید اگر به خود فرصت می داد تا بار دیگر برخیزد، به آسانی می توانست گریبانش را از دست این وسوسه ی ویرانگر آزاد کرده و پس از یکی دو دهه زندگی پربرابر دیگر، به این دوره از زندگی پرآشوب خود چون پانویسی کوتاه بر ممتی بلند بنگرد.

۲- سرگذشت یک شاعر

منصور خاکسار در 4 شهریور سال 1318 در آبادان به دنیا آمد. پدرش کارگر شرکت نفت بود و از ده "پاگچی" شهرستان رامهرمز به آبادان کوچیده بود. منصور دبلم خود را در رشته ی ریاضی گرفت و در بانک مشغول کار شد. در سال 1345 با کمک داستان نویس ناصر تقوایی ماهنامه ی "ویژه ی هنر و ادبیات جنوب" را در چندین شماره منتشر کرد و همراه با کمال سعیدی و اکبر میرجانی به مطالعه ی آثار مارکسیستی پرداخت. در سال 1346 به جرم فعالیت سیاسی به زندان افتاد، ولی پیش از آن که در 1348 آزاد شود از خبر خودکشی کمال آگاه شد. کمال جوانی بود از یک دست و پا فلج و با وجود این در بارانداز گمرک کار می کرد. منصور که در اوایل دهه ی پنجاه با "چریک های فدایی خلق" در ارتباط بود در این دوره شعر "کارنامه ی خون" را در ستایش کار آنها نوشت. او در سال 1345 پس از اینکه شوهر خواهرش جهانگیر باقرپور به

دست ساواک کشته شد به عنوان یک کارمند با سابقه ی بانک تهران بوری گرفت و به شعبه ی آن در لندن انتقال یافت و در خارج به ترویج خط مشی چریکی درون کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی پرداخت. پس از اینکه چهره ی درخشان "ده شب شعر گوته" (تهران، پاییز 1356)، یعنی شاعر و بازیگر سعید سلطانیپور به تبعید آمد منصور همراه با او، اکبر میرجانی، مهرداد پاکباز و حمزه فراحتی "کمیته ی از زندان تا تبعید" را تشکیل داد. او در سال 1357 به لبنان رفت، اما با توجه به اعتلای انقلابی، پیش از قیام بهمین به ایران بازگشت. او در سال 1358 در شکل گیری ستاد و کمیته ایالتی جنوب "سازمان فدائیان خلق" نقش داشت و در همین زمان به مدت یک ماه و نیم زندانی نظام جدید شد. در سال 1359 در اهواز با دختری که بیست سال از او جوانتر بود ازدواج کرد و از او صاحب دو دختر شد. پس از انشعاب درون این سازمان، (که نطفه ی آن در برخورد به گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان "خط امام" در آبان 1358 بسته شد) نخست به جناح اکثریت، و پس از انشعاب در آن به جناح علی کشتگر (معروف به "بیانیه ی 16 آذر") پیوست و برای مدت کوتاه عضو مرکزیت آن شد. او در شهریور 1363 همراه با خانواده اش از مرز آستارا به آذربایجان شوروی گریخت. منصور و همسرش پس از دو سال اقامت پر واهمه در اردوگاه شوروی وارد آلمان غربی شده و پس از مدت کوتاهی (مانند بسیاری از زوج های ایرانی تبعیدی) از یکدیگر جدا شدند. منصور در این زمان از سازمان سیاسی خود استعفا داد و فعالیت مبارزاتی خود را به "کانون نویسندگان ایران در تبعید" که در سال 1983 در پاریس بنیان نهاده شده بود، منحصر کرد. او در سال 1990 به آمریکا آمد و در شهر لس آنجلس به کار حسابداری پرداخت. ده سالی دیرتر همسرش همراه با دختر کوچکش که ثمره ی یک عشق دیگر بود به منصور پیوست و همراه با دو دخترشان کانون خانوادگی گرمی را به وجود آوردند.

منصور در بیست سال اقامت خود در لس آنجلس عضو فعال و موثر یک جرگه ی ادبی "دفترهای شنبه" و همراه با خسرو دوامی و من (مجید نفیسی) ویراستار سه شماره از جنگ آن جرگه، و همراه با من ویراستار صفحه ی شعر مجله ی آرش و هشت شماره ی 13 تا 20 از "دفترهای کانون" نویسندگان در تبعید بود. او بیش از یک دوجین دفتر شعر به فارسی (و گاهی همراه با ترجمه ی انگلیسی) منتشر کرده که از آن جمله می توان "قصیده ی سفری در مه"، "لس آنجلسی ها" و "تا آن نقطه" را نام برد. شعرهای او را می توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی منظومه های روایی چون "کارنامه ی خون"، "سفری در مه" و آخرین دفتر شعرش "از سحرخیزان" که پس از مرگش زیر چاپ است و دوم، شعرهای کوتاه "تغزلی" (نظیر دفتر "انسوی برهنگی" که از داستان "شیرین و فرهاد" نظامی الهام گرفته) و "خانوادگی" (مانند شعر "شاهد" از دفتر "و چند نقطه ی دیگر" که به نیروانا تقدیم کرده) "مناسبتی" و "سیاسی" (نظیر شعر "برج دوقلو دو بار فرو نمی ریزد" که به مناسبت یازدهم سپتامبر گفته و به من تقدیم کرده است از همان دفتر).

۳- کار مشترک دو همکار

در عرض بیست سال گذشته من و منصور با یکدیگر تنگاتنگ کار ادبی می کردیم و بجز دیدار ماهانه ی جرگه ی "دفترهای شنبه" هر هفته یکدیگر را (و برای چند سال اول همراه با خسرو دوامی) ملاقات می کردیم تا دیوان شاعران کهن ایران را با دقت تمام از الف تا ی بخوانیم و درباره ی آن بحث کنیم. بدین ترتیب خواندن "شاهنامه" ی فردوسی پنج سال طول کشید و "مثنوی" مولوی سه سال و "خمسه" ی نظامی دو سال. علاوه بر آنها ما کلیات سعدی، دیوان حافظ و غزلیات و مقالات شمس را کامل خواندیم و دو ماهی بود که دیوان ناصر خسرو را آغاز کرده بودیم که با مرگش ناتمام ماند. آنچه بر نزدیکی ادبی ما می افزود پیشینه ی فعالیت انقلابی در گذشته (او "فدایی" و من "پیکارگر") و باور داشتن به ادبیات متکی به "الترام فردی" و ستیز با ادبیات جانبدار حزبی بود. با وجود این نکات مشترک، ما در روش های کار و سلیقه های ادبی متفاوت بودیم. او در سال های نخستین تشکیل جرگه ی "دفترهای شنبه" به خاطر مهربانی و بردباری اش به صورت هماهنگ کننده ی ثابت محفل ما درآمد و با وجود کوشش هایی که از جانب برخی از اعضا برای ادواری کردن سمت گرداننده و پایه گذاشتن یک سنت دمکراتیک انجام می شد، او همچنان به ادامه ی روش کار سابق اصرار می ورزید و سرانجام وقتی با رأی همگانی برای تبدیل ریاست ثابت به گردانندگی ادواری مواجه شد، در برابر روش جدید اداره ی دمکراتیک محفل مقاومت کرد و علیرغم خواهش دوستان در سیزده سال اخیر او برای همیشه از قبول سمت گردانندگی جلسات ماهانه سر باز زد. (1) منصور همچنین برخلاف من که در شعرم از "صراحت" و "سادگی" زبان برخوردارم به پوشیده گویی و تعقید گرایش داشت و بویژه از آنجا که خواستگاه شعری او از "شعر میانه"

من در نوجوانی) در نشریه شهروند شماره 1240 مورخ 30 ژوئیه 2009 از دلمشغولی خود به مرگ سخن می گوید: "... نمی دانم چرا بر مرگ حقوقی - حتا از همین گزارش کوتاه و آزاردهنده - غبطه خوردم. نه اینکه ارزش زندگی پر بار ادبی او را نادیده بگیرم و یا دریغ خوار مرگ او در این شرایط نباشم. نه تنها به آتی از ذهنم گذشت که دیری است گزارش خوان دوستانی شده ام که در پی هم - و نه دور و نه دیر - می روند. با سنی نزدیک به من و اگر هم پیش، نه به سالیانی چندان. مرگی که با من تاکنون میانه خوبی نداشته است. هر چند به جستن اش زیادی برخاسته ام."

منصور خود را به شیوه ی دردناکی کشت: کیسه ی مشمائی به سر کرد، آن را به دور گردنش پیچاند و با نوار چسب محکم کرد و توی دهانش دستمال کاغذی چپاند. یک روز پس از خودکشی اش، همسایه ی آمریکایی دیوار به دیوارش به من گفت که منصور حوالی ساعت 11 شب چهارشنبه 17 مارس 2010 چراغ را خاموش کرده و صبح پنجشنبه صاحبخانه ایرانی اش که از نرفتن او به سر کار نگران شده به اتاقش رفته و تن بی جانش را روی فرش دیده بود. آیا قبلاً فرص خواب آور هم خورده بود؟ آیا این شیوه ی خودکشی را از تیمسار ایرانی که در فیلم "خانه ای از شن و مه" (با بازیگری بن کینگزلی و شهره آغداشلو) جان خود را می گیرد یاد گرفته بود یا از اسلام کاظمیه، نویسنده و کوشنده ی سیاسی، که در سال 1997 در پاریس پس از خوردن تریاک و الکل زیاد سرانجام خود را با یک کیسه ی پلاستیکی کشت؟ (3) نمی دانم، ولی باور دارم که اگر یک روز پیش از ارتکاب به این عمل، رویدادی خشم آفرین بر آشفتنگی روحی او نیفزوده بود ای بسا که منصور هرگز وسوسه ی خودکشی را از مرحله ی فکر به عمل در نمی آورد.

5- وسوسه ی خودکشی

منصور هیچگاه پیش روانشناس نرفت و به نظر نمی رسید که به بیماری افسردگی روحی دچار باشد. از سال 1990 که از آلمان به لس آنجلس آمد تا آخرین روزی که دست به خودکشی زد تقریباً هر روز به سر کار می رفت، نه سیگار می کشید و نه معتاد به الکل بود و به همسر و سه دختر خود عشق می ورزید و خاطرشان را عزیز می داشت. چنانچه در آخرین لحظات زندگی در یکی از یادداشت های خودکشی اش برای جلوگیری از گرفتن هرگونه انگشت اتهام به سوی آنها می نویسد: "خانواده ی من، همه ی خانواده ی من باید مصون بمانند." او همچنین در این یادداشت، با قطعیت از فرادی آزاد و شاد میهنش سخن می گوید. نومیدی او مانند یأس هر انسان اندیشمند دیگر، عکس العمل طبیعی یک فرد بود در برابر گره های کور زندگی که گاهی می تواند چون طناب داری به گردن انسان افتد.

من خود صرفنظر از دوران نوجوانی، دو بار به طور جدی به خودکشی فکر کرده ام: یک بار در سال 1360 در تهران، هنگامی که همسر و رفیق عزت طبائیان در زندان اوین تیرباران شد و دیگر بار در سال 1989 در لس آنجلس وقتی بین من و همسر دوم داشت جدایی شکل می گرفت و پسرمان آزاد هنوز یک ساله نشده بود. بار اول می خواستم طبائیانچه ای را که هم اتاقم در یک پیت نفت جاسازی کرده بود بردارم و به خیابان خاوران و نزدیک به گورستان "کفرآباد" جایی که عزت در آن چال شده بود خود را در ته چاه خشکی بکنم، بدون این که رفقایم از مرگ من آگاه شوند. فکر می کردم که بدین طریق از رنج کشنده ی مرگ عزت رها می شوم بی آن که روحیه ی رفقایم را خراب کرده باشم. بار دوم همانطور که در شعر "اه لس آنجلس" بدان اشاره کرده ام، جدا شدن از همسر دوم را چون خالی کردن پشت پسر شیرخواره مان می دیدم و تاب تحمل آن را نداشتم. با وجود این که بیش از دو سال پیش از آن در 20 سپتامبر 1987 در برخورد به خودسوزی نیوشا فرهی در لس آنجلس، شعری در ستایش زندگی و انتقاد از فرهنگ شهادت نوشته بودم، و به علاوه تازه از نگارش کتاب "در جستجوی شادی: در نقد فرهنگ مرگ پرستی و مردسالاری در ایران" فارغ شده بودم، در آن موقعیت بحرانی کماکان خود را در برابر یکی از چالش های بزرگ زندگی ام ناتوان می دیدم. پس پتویی روی سرم کشیدم و دو روز و یک شب توی اتاق چنبره زدم. سرانجام پیچ رادیو را باز کردم و ناخواسته به برنامه ای درباره ی Osip Mandelstam (1891-1938) شاعر روسی گوش دادم که در تبعیدگاهش (پیش از این که به یکی از اردوگاه های مرگ استالین فرستاده شود) شعرهای اعتراض آمیزش را به حافظه ی همسرش می سپرد. همین بود که جانی دوباره گرفتم، پا شدم و دریافتم که فقط با پذیرش کامل مسئولیت در برابر پسر کوچکمان می توانم بر مشکلات ناشی از جدایی همسرم چیره شوم نه با کشتن خود.

آیا در آن شب هولناک، در کنار بالین منصور رادیویی نبود که او بتواند پیچ آن را بگرداند و به شعر فروغ شاعران گوش کند که "تنها تبار خونی گلها او را به

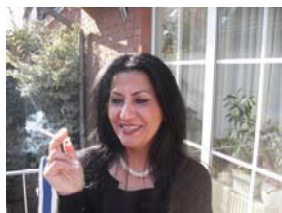
شعرا بی چون فریدون مشیری و نادر نادرپور بود در دفترهای نخستین خود به آوردن "مشبه" ها و "مشبه به" ها به جای تصویرپردازی و فضاسازی علاقه داشت. ما هر دو بر تفاوت های ادبی خود آگاه بودیم، ولی آن را ارج می گذاشتیم و این تفاوت سلیقه را مایه ی پیوند بیشتر کار خود می دیدیم. من بر دو دفتر کار او "قصیده ی سفری در مه" و "لس آنجلسی ها" نقد نوشتم (2) و گمان می کنم که بویژه مقاله ی "فردیت و سفری در مه" من بر کار او تأثیر مثبت گذاشت و زبان شعر او را به سوی سادگی بیشتر کشانید. او نیز بر کتاب "شعرهای ونیزی" من نقدی نوشت که در "بررسی کتاب" به ویراستاری مجید روشنگر چاپ شده است. گمان می کنم در سال 1998 بود که پرویز قلیچ خانی سردبیر مجله ی "آرش" چاپ پاریس که به لس آنجلس آمده بود از من و منصور خواست که وظیفه ی گزینش شعرهای رسیده را به عهده بگیریم و به جای پراکنده کردن آنها در صفحات گوناگون مجله، آنها را در دو صفحه ی جداگانه گردآوریم. بدین ترتیب تا سال 2008 ما با قرار دادن کیفیت آثار به عنوان ملاک اصلی گزینش، ده ها شعر کوتاه را با توجه به تنوع جغرافیایی، جنسی سنی در آرش چاپ کردیم تا این که سرانجام با تصمیم سردبیر مجله به حذف صفحه ی شعر و پراکنده کردن مجدد شعرها به صورت "تزیینی" در صفحات گوناگون مسئولیت ما نیز به پایان رسید. من و منصور در 18 ژوئن 2008 نامه ای به پرویز قلیچ خانی نوشته و اعتراض خود را به حذف صفحه ی شعر و روش فردی او در اداره ی مجله بیان کرده و استدلالش را برای انجام این کار که "آرش یک مجله ی صرفاً سیاسی است و نباید دعوی فرهنگی داشته باشد" رد کردیم، ولی او حتی از چاپ نامه ی ما در آرش خودداری کرد.

"نامه ی کانون" که بعدها به "دفترهای کانون" تغییر نام داد تا شماره ی پنجم به ویراستاری شاعر اسماعیل خونی و تا شماره ی دوازده به ویراستاری داستان نویس نسیم خاکسار چاپ می شد تا اینکه به تصمیم نشست همگانی کانون نویسندگان ایران در تبعید به تاریخ ماه مه 2001 در شهر ماینز آلمان، این وظیفه به منصور و من واگذار شد و ما تا شماره ی بیستم آن را با گزینش آثاری چون شعر، داستان، مقاله و نقاشی از نویسندگان عضو و غیر عضو کانون، درون مرز و برون مرز منتشر کردیم. بدیختانه کار ما، به دلیل دوری از اروپا که محل اصلی تمرکز اعضای کانون است از یک سو و اختلافات درون کانون و کناره گیری کادرهای قدیمی از آن از سوی دیگر انعکاس چندانی نیافت.

در شماره ی 15 "دفترهای کانون" منتشر شده در 1381 پیرامون خودکشی شاعر حسن هنرمندی در پاریس من چند سطر می نوشتم که زیر عنوان "یادداشت ویراستاران" به امضای منصور و من چاپ شد. در آنجا می خوانیم: "امسال صدمین سال تولد صادق هدایت است و با این وجود خودکشی دردناک حسن هنرمندی در پاریس خاطره ی مرگ هدایت را در ذهن ما زنده می کند. چرا نویسنده ی "بوف کور" در 1330 به زندگی خود در پاریس پایان می دهد و چگونه است که در همان شهر شاعر و مترجم آثار ژید (Geide) و بولتر (Baudlaire) در 1381 خود را می کشد؟ آیا میان خودکشی و دوری از وطن، پیوندی وجود دارد؟ شگفتا که در ایران حکومتی خودکامه جان نویسندگان آزه را با بی رحمی تمام می گیرد و در تبعید نویسنده ی ایرانی قاتل جان خود می شود! البته هر خودکشی ریشه های شخصی و اجتماعی ویژه ی خود را دارد، اما بی گمان نمی توان انکار کرد که دشواری های ناشی از انطباق با محیط تازه، فرد مهاجر را به سوی تنهایی، نومیدی و خودکشی می کشاند. هنرمند نیز مانند هر فرد دیگر نیاز به روابط اجتماعی دارد. بهترین روش برای گسترش پیوندهای هنرمندانه، تشکیل محفل های محلی است که به نوبه ی خود، محیط مساعدی برای آفرینش هنری به وجود می آورد. آفتاب و عشق هر دو لازمه ی زندگی است. بکوشیم تا با نشان دادن گرمای بیشتر، از سردی هوا بکاهیم."

4- موقعیت دردناک

منصور خاکسار از آوریل 2009 درگیر موقعیت سختی شده بود که خود در یادداشت های خودکشی اش از آن به "بیماری بی درمان" و "ازخم کشنده" نام می برد. او در طی این مدت با برخی از دوستان خود از تمایل به خودکشی حرف می زد و احتمالاً در فکر و عمل مقدمات آن را فراهم می کرد. برای نمونه، یک هفته پیش از اقدام به خودکشی، وقتی که به عادت معمول شب پنجشنبه به خانه ی من آمده بود تا با یکدیگر دیوان شاعران کهن را بخوانیم به خواهش من شعری را که احمدرضا احمدی در سوگ مهتاب دختر علی میرزائی ویراستار مجله ی "نگاه نو" (شماره 84، زمستان 1388) سروده بود برابم خواند. من به او گفتم که مهتاب خودکشی کرده و خود را از بالای ساختمان بلندی در تهران به پایین انداخته است. او گفت: "چه شجاعتی! کاش من هم چنین کنم." او همچنین در آخرین مقاله ی چاپ شده ی خود زیر عنوان "حقوقی: شاعری آشنا به ظرفیت های پنهان در کلام" در سوگ شاعر اصفهانی محمد حقوقی (و راهنمای شعری



کوک شهلا بهار دوست

تا دوباره چشمه‌ایم کجا کوک؟
ساز رفتیم به دورها چرا کوک؟
کوک لبهای آبی کی شکافته می شود؟
تا دوباره، کوک، مست و ملنگ
غش غش، دوباره شوخ و سنگ
با او بنوشم، مست، از آدم دور .
تا دوباره بیاید
تا دوباره در شگفتی چین چین پیراهنها
بدوزیم، بچسیم
بغل به بغل
من بمیرم اگر نبینم
چشم در چشم
اگر ندوزم
آسمان، دریا با من
صحرا، آفتاب با تو
من بمیرم اگر نبینم
در آغوش آسمانش
اگر اوج نگیرم
من تا دوباره
تو تا دوباره
حتی ما پاره، پاره
تا سپیده عاشقانه
چگه چگه در هر فصل
جفت، جفت
با دانه های انگور یا انار
میان باغ، با عطر یاس یا ناز سار
واژه به واژه تا میان خواب
روی موهای سیاه یا سفید
ترانه ای با تمنا
تکرار، تکرار

زیستن متعهد کرده است؟" من مطمئن هستم که اگر منصور این فرصت را به خود داده بود آرام آرام زمان "زخم کشنده" اش را التیام می داد و او دوباره می توانست با شور و نشاط همیشگی به "نوشتن" یعنی تنها چیزی که به قول خودش او را به ادامه ی زندگی و امیداشت، پردازد. حالا که او رفته، دختر هایش و دفترهای شعرش زندگی او را ادامه می دهند.

5 آوریل 2010

پانویست ها:

1- من در زمان حیات منصور در مقاله ی "نشست های شنبه: تجربه ی ده سال یک جرگه ی ادبی در لس آنجلس" درباره ی تحول از ریاست ثابت به گرداندگی ادواری نوشته ام بدون این که از او نام برده باشم. رجوع کنید به کتاب من "من خود ایران هستم و 35 مقاله ی دیگر"، نشر پگاه - افرا، کانادا، 2006 .
2- برای خواندن مقاله ی "فریبت و سفری در مه" که پیرامون کتاب "قصیده ی سفری در مه" منصور است و همچنین مقاله ی "ادیسه یا انه نید؟" که پیرامون کتاب "لس آنجلسی ها"ی او است رجوع کنید به کتاب "شعر و سیاست و بیست و چهار مقاله ی دیگر"، نشر باران، سوند، 1998. این دو مقاله به تازگی در شهروند باز چاپ شده است. آنها را در لینک های زیر ببینید.

<http://www.shahrvand.com/?p=5366>

<http://www.shahrvand.com/?p=2932>

3- نگاه کنید به "روزها در راه" نوشته ی شاهرخ مسکوب، جلد دوم، صفحه ی 719، انتشارات خاوران، پاریس، 1379.

بید مجنون فتح اله شکیبایی



بید مجنون ام
شاخه های بی قرارم
روزهای رفته را ماند
نابسامان و غبار آلود
و

بلندای ام
غم ام را می نمایاند
بر کویر تفته ی جان ام.

بید مجنون ام
در پریشانی به دنیا چشم بگشودم
تا پریشان تر روم از یاد
در پریشان خانه ی دوران.

هر پرنده در قفس جان داد
هر شقایق بر زمین افتاد
برگی از من ریخت
و

بدینسان
با دلی ناشاد
چهره در گیسو نهان کردم
تا نبیند اشک چشمان مرا صیاد.

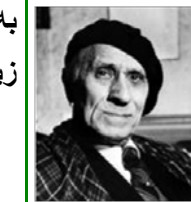
بید مجنون ام
لاله آسا

غرقه در خون ام.



به گریه یعنی افتادن
زیبا کرباسی

لای دو دال گیر کرده انگشتم ۰۰۰۰ داد ۰۰۰۰ نفسم برید مدد
حالا این میم لال ۰۰۰۰ انگشت بریده‌ام
روی شستش رنگ نیاشم
بپاشم
می‌پاشم
خاک انبوه متعفن مرده‌ها هم که باشد بود
ما به سایه‌ی هم سینه می‌سائیم و به گریه می‌افتیم
به گریه یعنی افتادن با سر در زندگی آدمم سلام
در یخ بزنی سی و چند زیر صفر از پوستین و دستکش دست
کشیدن
خفیف نبودن
سرخف نبودن
خوفیف نبودن
خون و فین و گه و اف و تف ۰۰۰۰ آخ نبودن
آخ
عشق شجاعت شیرینی است ۰۰۰۰ بستنی بلیس
توی این هوا برف ۰۰۰۰ آدم ۰۰۰۰ پشم ۰۰۰۰ پسر
هوای ترا در سر و پشت سر داشتم
چرا که سرهای ما یکی بود و
دست‌های ما یکی و
دیگری در کار نبود و
اگر بود در کار بود.



دوشعر از پُل فور
Paul Fort 1872-1960
برگردان: ویدا فرهودی

● مرثیه ی اسب کوچک Complainte du petit cheval

اسب کوچک در آن هوای ناخوشایند ،
شگفت جسارتی داشت!
او اسب کوچک سپیدی بود،
همه در پس، و او در پیش!
در آن چشم انداز بی اقبال،
هوا، هرگز مساعد نمی نمود
بهاری هرگز نبود،
نه در پس، نه در پیش!
او اما همواره از جا بجایی مردان شهر، خوشنود بود،
بر فراز باران سیاه کشتزارها،
همگی در پس، او در پیش!
کالسکه اش دُم زیبا و وحشی اش را دنبال می کرد ، همیشه
و همین بود مایه ی شادمانی اش
آن ها در پس ، او در پیش!
اما روزی، در ایام نامساعد،
در زمانی که بس معقول رفتار می کرد،
در اثرصاعقه ای سپید ،جان باخت
همگی در پس، او در پیش!
جان داد بی آن که هوای مفرح را احساس کند،
شگفت جسارتی داشت!
او جان باخت ، بی دیدن بهار
نه در پس، نه در پیش!

● حلقه گرد اگر جهان La ronde autour du monde

اگر تمام دختران جهان
دست به دست هم می دادند،
دایره وار، گرداگرد دریا،
فردا،
فردای پر اقبالی می شد.
اگر تمام پسران عالم
دریانورد می شدند
با قایق هاشان
پُلّی زیبا می ساختند
بر فراز امواج.

آن گاه می شد حلقه ای ساخت، پیرامون جهان!
[آری]اگر تمام مردم عالم، دست به دست هم می دادند...